

تاریخ کردهای اردلان

اثر محمد شریف قاضی اردلان

به انضمام تابه مستوره اردلان

مقدمه، تصحیح و تحشیه:

سیامند خلیلی



کتاب
پرستان

۵

۷

۱۴



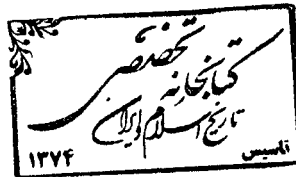


انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

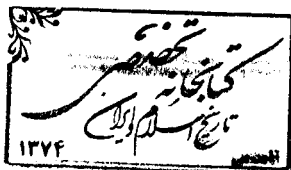
سازمان بهسازی و عمران شهری - ۷۷۵۳۲۸۲

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تاریخ کردهای اردلان

سرشناسه	:	مستوره کردستانی، ماه شرف بنت ابوالحسن، ۱۲۲۰-۱۲۶۴ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	تاریخ کردهای اردلان/ تالیف محمدشریف و مستوره اردلان؛ مقدمه، تصحیح و تحشیه از سیامند خلیلی.
مشخصات نشر	:	سنندج : انتشارات کردستان، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۲۲۴ ص.
شابک	:	978-964-980-174-2
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
عنوان دیگر	:	تاریخ اردلان.
موضوع	:	اردلان (خاندان)
موضوع	:	کردستان -- تاریخ
شناسه افزوده	:	خلیلی، سیامند، ۱۳۵۹ - ، مقدمه نویس، مصحح
رده بندی کنگره	:	DSR۲۰۴۷/ر، ۴۲۵م۵ ۱۳۹۲
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۹۸۴
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۲۲۲۸۶۱



تاریخ کردهای اردلان

اثر: محمدشریف قاضی اردلان

به انضمام تتمه: ماه شرف کردستانی (مستوره اردلان)

مقدمه، تصحیح و تحشیه: سیامند خلیلی



انستارن کردستان

سنندج



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

تاریخ کردهای اردلان

✓ نام کتاب:	تاریخ کردهای اردلان
✓ مؤلف:	محمد شریف قاضی اردلان
✓ به انضمام تتمه:	ماه شرف کردستانی (مستوره اردلان)
✓ تصحیح و تحشیه:	سیامند خلیلی
✓ طرح روی جلد:	اسرا مردوخی
✓ نوبت چاپ:	اول؛ ۱۳۹۳
✓ تیراژ:	۲۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۲۲۴ صفحهی رقی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت: شابک: ۲-۱۷۴-۹۸۰-۹۶۴-۹۷۸
۶۰۰۰ تومان ISBN: 978 - 964 - 980 - 174- 2

تقدیم به:

«روان پاک دایی ام»

«فهرست مطالب»

صفحه	عنوان
	[مقدمه]
۹	
۱۹	متن اصلی نسخه‌ی خطی
۱۹	[نسب اکراد]
۲۰	[نسب ایل اردلان و والیان نخستین آن ایل]
۲۱	[حکومت مأمون بیگ اردلان و پسرانش]
۲۵	[حکومت بساط بیگ و تیمور خان اردلان]
۲۸	[حکومت هلو خان اردلان]
۳۱	[حکومت خان احمد خان اردلان]
۳۵	[حکومت سلیمان خان، کلبعلی خان و خان احمد خان ثانی]
۳۷	[حکومت خسرو خان پسر سلیمان خان اردلان]
	[حکومت تیمور خان آجرلوئی، حکومت مجدد خان احمد خان ثانی و محمد خان
۴۰	پسر خسرو خان اردلان]
۴۳	[حکومت محمد خان گرجی]
۴۴	[حکومت حسن علی خان و حسین علی خان پسران مؤمن خان اعتمادالدوله
۴۵	[حکومت عباس قلی خان پسر محمد خان اردلان]
۴۷	[حکومت علی قلی خان پسر جهانگیر سلطان اردلان]
۴۸	[حکومت مجدد عباس قلی خان اردلان]
۴۹	[حکومت خانه پاشای بابان]

- ۵۴ [حکومت سبجان ویردی خان و مصطفی خان پسران عباس قلی خان اردلان]
- ۵۸ [حکومت مجدد سبجان ویردی خان اردلان]
- ۵۹ [حکومت احمد خان پسر سبجان ویردی خان اردلان]
- [حکومت سبجان ویردی خان اردلان برای بار سوم، پسرش احمد خان برای بار دوم و حاجی مولی وردی خان قاجار قزوینی]
- ۶۱ [حکومت حسن علی خان اردلان و سبجان ویردی خان برای بار چهارم]
- ۶۶ [حکومت کریم خان، خسرو خان، سلیم پاشای بابان و سبجان ویردی خان]
- ۷۹ [حکومت مجدد خسرو خان اردلان]
- ۸۷ [حکومت سلیمان پاشای بابان، علی خان بابان و خسرو خان اردلان برای بار سوم]
- ۹۴ [حکومت لطفعلی خان و پسرش حسن علی خان اردلان]
- ۱۱۸ [حکومت امان الله خان، خسرو خان ناکام و رضا قلی خان اردلان]
- ۱۲۷ صفحه‌های آغازین نسخه‌ی خطی
- ۱۶۰ مستوره و نگارش تاریخ کردهای اردلان
- ۱۹۷ منابع و مآخذ مورد استفاده جهت تصحیح نسخه‌ی خطی
- ۲۰۹ فهرست اسامی اشخاص
- ۲۱۱ فهرست اسامی اماکن
- ۲۱۸ فهرست اسامی ملل و نحل
- ۲۲۳

[مقدمه]

اساساً تصحیح نسخه‌ی خطی کاری بس دشوار و وقت‌گیر است. اولین نسخه‌ی خطی که راجع به تاریخ کردستان به صورت کتاب درآمده، «شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)» اثر شرف خان بدلیسی است و به تدریج در دوره‌های بعدی کتاب‌های دیگری در زمینه‌ی تاریخ و جغرافیای کردستان نگاشته شدند. در واقع پایه‌ی نخستین تاریخ‌نگاری کردستان توسط شرف خان بدلیسی بنا نهاده شد و با محمد شریف قاضی اردلان، خسرو بیگ مصنف، میرزا عبدالله سنندجی، میرزا علی اکبر وقایع‌نگار کردستانی و مستوره به عنوان (اولین تاریخ‌نویس زن دنیا) تداوم یافت.

نسخه‌ی خطی که در اینجا به معرفی آن، نویسنده و حتی کسی که در آخر بر آن تتمه‌ای افزوده است می‌پردازیم، عنوان قراردادی آن (تاریخ کرد) است ولی مصحح با توجه به موضوع و محتوای کتاب، عنوان [تاریخ کردهای اردلان] را برای آن مناسب‌تر دانسته و نسخه‌ی خطی مذکور از جمله منابع اصلی تاریخ کردستان و به ویژه ایل اردلان است. در این کتاب ابتدا از طوایف مختلف کرد، اصل، خصوصیات و چگونگی پیدایش آنها بحث می‌شود. سپس از حوادث تاریخی که قوم اردلان از ابتدای دوره‌ی شاه اسماعیل اول صفوی تا زمان عباس میرزای قاجار با آن مواجه بوده‌اند، صحبت می‌گردد. در واقع این کتاب تاریخ ولایت اردلان را از ابتدای شخص بابا اردلان تا پایان حکومت امان‌الله خان اردلان و مختصری از احوال دوره‌ی خسرو خان ناکام و رضا قلی خان پسرش را شامل می‌شود. لازم به توضیح است منظور از افراد در این کتاب، کردهای ساکن در کردستان اردلان می‌باشد نه کل کردستان.

شرح حال نویسنده

نویسنده‌ی اصلی کتاب ملا محمد شریف قاضی اردلان است. کتاب «زبدۃ‌التواریخ» اثر محمد شریف قاضی اردلان، در اصل دارای دوازده فصل است که فصل یازدهم آن مربوط به اردلان‌ها می‌باشد که مستوره بر آن تتمه‌ای افزوده که در اینجا هم به معرفی ملا محمد شریف قاضی اردلان و هم به معرفی مستوره می‌پردازیم. لازم به توضیح است که فصل یازدهم کتاب «زبدۃ‌التواریخ» در رابطه با اردلان‌ها، به وسیله آقای محمد رئوف توکلی در انتشارات توکلی، در سال ۱۳۷۹ شمسی چاپ گردیده است.

اطلاعات در مورد شخصیت محمد شریف قاضی در منابع و کتاب‌ها بسیار کم است. ملا محمد شریف قاضی فرزند ملا مصطفی شیخ الاسلام از سلسله‌ی موالی کردستان بوده که در سال ۱۱۵۲ هـ.ق/۱۱۱۸ هـ.ش متولد گردید. خواجه صادق اردلانی در تاریخ تولد وی چنین سروده است:

سیاس و ثنا لایق خالقی است که بر بندگان هست دایم لطیف
 ز بحر کرم مصطفی را بداد دُری همچون روح مجسم نطفی
 محمد شریفش از آن نام شد که اشرف بود بر وضع و شریف
 بگفتا به تاریخ او هاتفی «شد از جنس آدم، محمد شریف»

وی مردی فاضل، ادیب و خوش خط بوده و در علوم نجوم، هیأت و تاریخ نیز اطلاعات گسترده‌ای داشته است. محمد شریف قاضی اردلان در اوایل قرن سیزده هجری جهان فانی را وداع گفته است.^۱

در مقابل مستوره، در متن کتاب درباره‌ی خود و چگونگی نگارش

۱- روحانی، بابا مردوخ، (۱۳۸۲)، تاریخ مشاهیر کرد، به کوشش محمد ماجد مردوخ روحانی، تهران، سروش، جلد اول، ص ۲۷۹.

تتمه‌ی کتاب می‌نویسد: «من حقیره فقیره مستوره که زاده ازاده مغفور ابوالحسن بیگ و زاده نیکو نهاده مرحوم محمد اقا هستم. بعد از اینکه ... دستم بخامه آشنای و چشمم بنامه روشنائی یافت، ... تا روزی بدواوین متقدمین و دفاتر متاخرینم عبور و مرور افتاد. تاریخی از اکراد و تصدیقی از این بلادم بنظر آمد. بعد از مطالعه و پس از مکاتبه دیدم و خواندم که شرحی از کیفیت احوال و حال ولات این ولایت بتحریر و تقریر درآورده بودند اگر چه مفصلی گفته ولی دری ناسفته بود مجملی از ان باقی مانده، طبع نقاد و ذهن وقاد تکمیل تفصیل را بر خود لازم دیده، بتحریر این چند سطر پرداختم و بقایای احوال مرحوم امان الله خان «اسکنه الله فی فرادیس الجنان» را با اوضاع خسرو خان و مجملی از احوال رضا قلیخان والی والاشان را بیان ساختم»^۱.

ماه شرف خانم متخلص به مستوره، شاعره‌ای که به نخستین زن تاریخ-نویس ایران و جهان نیز بدل گردید. در سال ۱۲۲۰ هـ/ق/۱۱۸۴ هـش در شهر سنندج در خانواده‌ی قادری‌ها به دنیا آمد. پدرش ابوالحسن بیگ و پدربزرگش محمد آقا ناظر کردستانی سال‌ها در دستگاه والیان اردلان مناصب و مشاغل مهم اداری و دیوانی را عهده دار بوده‌اند. مادر مستوره (ملک نسا خانم) از خاندان وزیری‌های سنندج است. میرزا عبدالله سنندجی متخلص به رونق مؤلف کتاب «تذکره حدیقه امان اللهی» و میرزا علی اکبر وقایع‌نگار کردستانی، نویسنده‌ی کتاب «حدیقه ناصریه» که هر کدام تتمه و مؤخره‌ای بر کتاب مستوره نوشته‌اند، به ترتیب عمو و پسر عموی او به شمار می‌روند.

۱- متن کتاب، ص ۱۴۹، در پایان کتاب صفحات اسکن شده‌ی نسخه‌ی خطی که در آن مستوره اطلاعات لازم در زمینه‌ی خود و چگونگی نگارش کتاب را ذکر نموده، تا پایان کتاب عیناً آورده می‌شود، صص ۲۰۸-۱۹۷.

مستوره در دوره‌ای که بسیاری از زنان و حتی مردان از حداقل سواد محروم بودند، توانست علوم دینی و ادبی را فرا گیرد و در شعر و علوم رسمی به پیشرفت شایانی دست یابد. مستوره در سن ۲۴ سالگی در سال ۱۲۴۴ هـ.ق/۱۲۰۷ هـ.ش به عقد خسرو خان ناکام (والی کردستان) که داماد فتحعلیشاه قاجار نیز بود درآمد.^۱

تربیت و زندگی در خانواده‌ای که همگی اهل دانش و فضل بودند و استفاده از کتابخانه‌ی بزرگ اردلانی‌ها شرایطی را فراهم نمود که مستوره بتواند آثار مهمی هم در زمینه‌ی تاریخ و هم در زمینه‌ی ادبیات از خود برجای گذارد.

از آثار ارزشمند مستوره میتوان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. دیوان اشعار: دیوان مستوره نزدیک به بیست هزار بیت بوده که از آن تعداد تنها دو هزار بیت آن برجای مانده که آن هم به همت شادروان حاج شیخ یحیی معرفت کردستانی (رئیس معارف وقت کردستان) در سال ۱۳۰۴ هـ.ش به چاپ رسیده است. مستوره در شعرهایش ضمن بیان حالات شخصی و شیکوه و شکایت از اوضاع نابسامان روزگار به مفاهیم عالی و انسانی توجهی خاص داشته است. وی پیرو سبک عراقی بوده و همچون برخی از شاعران دوره‌ی قاجار دارای خطی خوش و زیبا بوده است. از دیگر ویژگی‌های شعری مستوره توجه به عرفان و مضامین عرفانی است.

۲. تاریخ اردلان (تاریخ الاکرد): تاریخ اردلان در سال ۱۲۶۲ هجری/۱۲۲۴ شمسی نگاشته شده است. این کتاب درباره‌ی ولایت کردستان (اردلان) بحث می‌کند که هم به زبان فارسی به وسیله آقای ناصر آزادپور تصحیح و در سال ۱۹۴۶ میلادی در سنج منتشر شده و هم به

۱- تاریخ مشاهیر کرد، جلد اول، ص ۳۷۹.

زبان کردی توسط استاد هه‌ژار موکریانی در انتشارات آراس عراق و انتشارات تازه نگاه تهران ترجمه شده است. در کردستان عراق نیز این کتاب به همت جمال احمدی آیین در انتشارات آراس چاپ و منتشر گردیده است.

۳. مجمع الادباء.

۴. عقاید و تعلیمات اسلامی.^۱ در اصل این کتاب عنوانش شرعیات است.

۵. تمه‌ای بر کتاب «زبده‌التواریخ» اثر محمد شریق قاضی اردلان، کتاب حاضر. مستوره کتاب «زبده‌التواریخ» را به وسیله هر شخصی که کتابت گردیده در اختیار داشته و بر آن تمه‌ای افزوده و سپس آن را نیز رها کرده و به پایان نرسانیده است. افزودن تمه، سبب نگارش یکی از مهمترین منابع تاریخ‌نگاری کردستان (تاریخ اردلان) گردید که ناصر آزادپور در مقدمه‌ی کتاب تاریخ اردلان به آن اشاره می‌نماید که نوشتن تمه‌ای بر «زبده‌التواریخ» زمینه را برای نگارش تاریخ اردلان (تاریخ الاکراد) فراهم نمود.

خسرو خان ناکام همسر مستوره در سال ۱۲۵۰ هـ/ق ۱۲۱۳ هـ ش به مرض طاعون در سن ۳۴ سالگی درگذشت و مستوره ۱۳ سال بعد از مرگ شوهرش به سبب اختلال و پریشانی اوضاع کردستان به همراه عمویش میرزا عبدالله سنندجی به سلیمانیه مهاجرت نمود. مستوره در پایان کتاب تاریخ اردلان (تاریخ الاکراد) می‌نویسد: «در چهارم شهر ذیحجه ۱۲۶۳ هجری سرکار حسینقلی خان را مرض بر وجود استیلا یافته بفاصله یک شب و روز بفردوس برین شتافت و در ماتم وی سینه‌ها چاک و دیده‌ها نمناک آمد. من مستوره مهجوره نیز در فراق آن جان عزیز دو سه روز است جسم و جان از بلای ناخوشی تب خیز است تا خواست خدا چه

۱- سنندجی، عبدالله، (۱۳۴۴)، تذکره حدیقه امان‌اللهی، به تصحیح دکتر عباس خیامپور، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ص ۴۳۸.

باشد». همانطور که عمویش در تمه‌ی کتاب تاریخ اردلان (تاریخ الاکراد) می‌نویسد: مستوره در محرم سال ۱۲۶۴ هـ/ق/۱۲۲۶ هـ ش در سن ۴۴ سالگی در شهر سلیمانیه درگذشت.^۲ آرامگاه وی در گورستان «گردی سیوان» در شهر سلیمانیه‌ی عراق واقع شده است.

نسخ و مشخصات کتاب

نسخه‌ی خطی حاضر که به ذکر حکومت والیان اردلان می‌پردازد بیش از ۱۶۰ سال از کتابت آن می‌گذرد.^۳ بر روی نسخه ماه شعبان سال ۱۲۷۳ هـ/ق/ ۱۲۳۵ هـ ش نوشته شده است و علی‌رغم تلاشهای فراوان برای دسترسی به نسخه بدل‌های نسخه‌ی فوق، هیچ نسخه‌ی دیگری بدست نیامد.

لازم به ذکر است که خط کتابت نسخه از جایی که نوشته‌های مستوره آغاز می‌گردد با خط کتابت صفحه‌های قبلی کاملاً متفاوت بوده و این نشانگر آن است که نسخه به وسیله‌ی دو شخص متفاوت کتابت گردیده است و احتمال دارد که بخش تمه به وسیله مستوره کتابت شده باشد.

نسخه‌ی خطی حاضر در کتابخانه‌ی ملی ایران نگهداری می‌شود و مشخصات آن در جلد ۵ فهرست نسخه‌های خطی در صفحه ۳۰۵ به شماره دست‌یابی (شماره‌ی کتابشناسی ملی): ۲۲۱۳/ف، شماره‌ی پیشین: ۵۶۳/م و شماره‌ی بازیابی: ۵-۱۲۲۱۳ موجود است. خط آن نستعلیق و ساده، نسخه شامل ۶۲ برگ و ۱۵ سطر کامل، جلد آن تیماج قرمز رنگ یک لاتی ۱۷۰ × ۲۱۰، کاغذ آن فرنگی و اندازه‌ی سطور آن ۱۱۵ × ۱۶۰ است.

۱- کردستانی، مستوره، (۱۳۲۵)، تاریخ اردلان، به تصحیح و تحشیه ناصر آزادبور، سنجند، چاپخانه‌ی بهرامی، ص ۲۱۰.

۲- همان، ص ۲۱۱.

۳- فهرستگان نسخه‌های خطی ایران، (۱۳۹۱)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، جلد ششم، چاپ اول، صص ۷۳۴-۷۳۳.

کتاب فاقد مقدمه، نشانه گذاری، فصل بندی و فهرست است و به عبارت مشهور کتاب با «بای» بسم الله شروع و با «بای» عتبه بوسی خاتمه می یابد. لازم به ذکر است که این نسخه‌ی خطی با توجه به صفحه‌ی آخر آن ناقص و متن به هر دلیلی که بوده افتادگی دارد.

همچنین باید اشاره نمود کتاب «زبدة التواریخ» که در اختیار مستوره بوده، در کل عین نسخه‌ی اصلی نیست و در برخی از موارد با متن اختلافاتی دارد، ولی شیوه‌ی نگارش آن شبیه به «زبدة التواریخ» است.

ارزش تاریخی کتاب

در خصوص سبک تاریخ‌نگاری باید به دو سنت تاریخ‌نویسی ایرانی هم در کردستان و هم در دوره‌ی قاجاریه اشاره نمود. شیوه‌ی تاریخ‌نگاری تا قبل از دوره‌ی قاجاریه بیشتر سنتی و به نوعی دنباله‌ی تاریخ‌نویسی دوره‌های پیشین بوده است. از دوره‌ی قاجاریه و به ویژه از دوره‌ی مشروطه به بعد به دلیل ارتباطات ایرانیان با کشورهای اروپایی، تأسیس دارالفنون، ترجمه‌ی کتاب‌های خارجی و آشنایی ایرانیان با روش‌های تحقیق اروپایی زمینه برای تحول در شیوه‌ی سنتی تاریخ‌نگاری و حرکت به سوی تاریخ‌نگاری جدید هم در ایران و هم در کردستان فراهم گردید.

تا قبل از کتاب «زبدة التواریخ سندجی» کتاب «شرفنامه» تنها منبع و کتابی بود که به ذکر امرا و طوایف کرد پرداخته بود. تا اینکه در سال‌های آغازین حکومت فتحعلیشاه قاجار، در سال ۱۲۱۴ هـ ق/ ۱۱۷۸ هـ ش، محمد شریف قاضی اردلان به درخواست خسرو خان اردلان، «زبدة- التواریخ» را که کتابی در تاریخ عمومی بود در دوازده فصل به نگارش درآورد که تنها فصل یازدهم آن به تاریخ اردلان‌ها می‌پردازد. در واقع این کتاب دومین کتابی بود که در زمینه‌ی تاریخ‌نگاری محلی کردستان به رشته-

ی تحریر درآمد. این کتاب به صورت یک منبع مهم و اساسی برای مورخان کرد و به ویژه مستوره تبدیل گردید تا از اطلاعات و نوشته‌های آن استفاده زیادی نمایند.^۱

در این کتاب بیشتر تاریخ سیاسی مد نظر نویسنده بوده تا روابط سیاسی حاکمان اردلان را با حاکمان دولت مرکزی ایران بررسی نماید و بیشتر بر پایه‌ی امرا و حاکمان اردلان مطالب را عرضه می‌نماید.

در مقابل به نظر می‌رسد اهمیت کتابی که مستوره در رابطه با اردلان‌ها به نگارش درآورده، صرفاً در این است که «نویسنده آن یک زن است و با نگاه و احساس زنانه به نگارش تاریخ پرداخته است و البته در تاریخ‌نگاری او مانند تاریخ‌نگاری مورخان مرد، زن جایگاهی ندارد و حوادث نیز بر محور مردان گزارش می‌گردد. با وجود این، او نخستین زنی است که به نگارش تاریخ پرداخته است و از این لحاظ، جایگاه مهمی در تاریخ تاریخ-نگاری ایران [و حتی جهان] باید برای او در نظر گرفت».^۲ وی با توجه به ارتباط نزدیک پدربزرگ و پدرش با خاندان حکومتگر اردلان و وجود کتابخانه‌ی بزرگ اردلان‌ها، سعی نموده است تا وقایع و حوادث تاریخی که این ایل از آغاز دوره‌ی صفویه تا اواسط دوره‌ی قاجاریه با آن رو به رو بوده است را به رشته‌ی تحریر درآورد. در واقع تواریخ محلی مانند «زبده-التواریخ» و «تاریخ الاکراد» در چهارچوب تاریخ صرف امرای اردلان جای می‌گیرند.^۳

۱- قدیمی قیداری، عباس، «تاریخ‌نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ‌نگار زن در ایران»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، سال چهارم و پنجم، شماره‌ی اول، بهار ۱۳۸۸، صص ۱۱۸-۱۱۹.

۲- همان، ص ۱۲۵.

۳- همانجا.

شیوه‌ی تصحیح کتاب

اساساً در تصحیح نسخه‌های خطی باید شیوه‌ی نوشتاری متن به صورت کامل رعایت گردد. به همین جهت در تصحیح متن حاضر در درجه‌ی اول سعی شده است به منظور حفظ امانت، چنانچه در متن اصلی تصرفاتی ضروری به نظر می‌رسید به صورت تصحیح قیاسی در داخل دو قلاب [] قرار گرفته و یا در پاورقی توضیحات لازم ارائه شده و علامت گیومه « » برای تمیز آیات قرآن مجید، احادیث و عبارات عربی و ... از سایر متن مورد استفاده قرار گرفته است. در درجه‌ی دوم برای ارزش و اعتبار کار تصحیح، کوشش شده است تا مهم‌ترین منابع اصلی تاریخ کردستان (از دوره‌ی صفویه تا پایان دوره‌ی قاجاریه) با متن تطبیق داده شوند و بر این اساس نکات و اطلاعات مغایر با یکدیگر مشخص و در پاورقی اختلافات موجود در منابع توضیح داده شده است. همچنین چون کتاب فاقد مقدمه و فهرست بوده، توسط مصحح مقدمه و فهرست تهیه گردیده تا خوانندگان اشراف بیشتری بر محتوا و موضوع کتاب داشته باشند.

درباره رسم‌الخط کتاب نیز باید گفت، سعی شده است تا شیوه‌ی کتابت و نگارش متن نسخه‌ی خطی به طور کامل و بدون هیچ گونه تغییری رعایت شود و فقط در جاهایی که نیاز به تصحیح یا توضیح بوده اطلاعات لازم ارائه شده است. با توجه به رسم‌الخط زمان نگارش نسخه، ذکر نکته‌های زیر برای خوانندگان ضروری است:

۱. همه‌ی «گ» در متن به صورت «ک» آمده‌اند.
۲. در بسیاری از موارد «آ» به صورت «ا» نوشته شده است.
۳. در داخل متن واژه‌هایی وجود دارند که سرهم نوشته شده‌اند مانند: درینولایت (در این ولایت)، درینباب (در این باب) و ... که در اکثر موارد

شیوهی صحیح آن به غیر از جاهایی که ضروری به نظر نمی‌رسید در داخل [] آورده شده است.

۴. در بعضی از جاهای متن ضمایی مثل اوها (ایشان) وجود دارد که در رسم‌الخط امروزی کاربردی ندارد و با توجه به نوشتار متن، این امر در تصحیح مد نظر قرار گرفته است.

۵. در متن و حواشی تمام سال‌ها به صورت هجری قمری به کار رفته‌اند.

برای انجام تصحیح این اثر، دوستان فراوانی هر یک به سهم خود، بنده را یاری نموده‌اند که بر خود واجب می‌دانم، از زحمات این عزیزان تشکر و قدردانی نمایم. از آقایان سید حسن کلیجی، محمد عبدلی و قرنی جرناس که منابع اصلی تاریخ اردلان و کردستان را در اختیار بنده قرار دادند، قدردانی می‌نمایم. از استاد بزرگوار دکتر وهاب ولی به خاطر خواندن و بازبینی متن و ذکر نکاتی ارزشمند کمال تشکر را دارم. همچنین از برادران محمودی در انتشارات کردستان که مسئولیت چاپ این اثر را تقبل نمودند، تشکر می‌نمایم. هر آنچه که در این اثر تصحیح شده آمده، ثمره‌ی یاری‌ها و راهنمای‌های سروران و عزیزانی است که نام بعضی از آنها را ذکر کردم. دوباره از همه‌ی آن عزیزان نهایت تشکر و قدردانی را دارم، ولی با این حال مسئولیت لغزش‌ها و خطاهایی که در آن وجود دارد، متوجه شخص مصحح است. لذا از خوانندگان عزیز خواهش می‌کنم تا خطاها و نکات لازم در زمینه‌ی این کتاب را از طریق ایمیل زیر به بنده منعکس نمایند.

mahabad_sya@yahoo.com

سیامند خلیلی

اسفند ماه ۱۳۹۱

متن اصلی کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

[نسب اکراد]

اصل اکراد بعضی از مورخان و ناقلان آنها را از نسل چند نفر آدمان میدانند که در عصر ضحاک بسبب سفاکی او، در جبال و اکناف^۱ و شعب و کوه خود را محتفی [مخفی] و متواری و پنهان کرده بودند. یکی ازوها [از ایشان] موسوم بکرد بود. از ان سبب اکراد را از نسب او محسوب می‌کنند و ازو [از او] بچهار طایفه موسوم و منقسم می‌کردند: اول مردم ببه^۲ که مشهور بکرماج^۳ می‌باشند، دویم ایل کلهر،^۴ سیوم طایفه لر،^۵ چهارم ایل و طایفه کوران.^۶

۱- اکناف: اطراف و جوانب.

۲- ببه (بابان): یکی از امارت‌های کرد در کردستان عراق که بر شهر بازار و نواحی اطراف آن حکومت می‌کردند و حکام آن لقب ببه داشته‌اند. محل سکونت آنها کرکوک، سلیمانیه، شهرزور، کوی، حریر، ساوجبلاغ مکرری و بعضی‌ها هم در بانه قرار گرفته است، عشایر و ایلات و طوایف کرد، ص ۲۵.

۳- کرماج: «کرماج فرقه‌ای هستند شجاع و دلیر و در میان طوایف کرد شهیرند. محل و موطن آنها کرکوک و سلیمانیه و رواندز و کوی و حریر و بانه و ساوجبلاغ مکرری و آن صفحات می‌باشد، همگی آنها اهل سنت و جماعت هستند.» بدایع اللغه (فرهنگ کردی- فارسی)، ص ۳۰.

۴- کلهر: از ایلات بزرگ کرد ساکن در مناطق گیلان غرب، زهاب، اسلام آباد و ماهیدشت، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۶۳.

۵- لرها: محل و مسکن آنها از اصفهان گرفته تا سرحد عراق عرب است و برخی از آنها در قزوین و غیره به مرور زمان سکونت نموده‌اند، عشایر و ایلات و طوایف کرد، ص ۲۵.

۶- گوران: از ایلات غیور کرد در منطقه کرمانشاه که دارای مذهب اهل حق می‌باشند، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۶۳.

[نسب ایل اردلان و والیان نخستین آن ایل]

و از عموم اکراد ایل اردلان^۱ که از نسل بابا اردلان میباشند بالنسبه سایر طوایف، ملوک و سلاطین و اشخاص معتبر و صاحب داعیه^۲ و بزرگمنش بوده‌اند. در ایران و روم والی و بیگلربیگی^۳ بوده و هستند. بتداول ایام بمحل پلنکان^۴ آمده‌اند. مدتی در میان طایفه کوران نشستند و از طرف امیر تیمور کورکان شهرزور^۵ را به بابا اردلان^۶ تفویض، چند وقتی حکومت درینولایت [در این ولایت] و شهرزور کرده تا اینکه فوت شد. کلوک^۷ نام پسرش نیز چون پدرش حکومت اینسامان [این سامان] و شهرزور را استقلالاً [استقلالاً] نمود تا وفات کرد. بعد از او [از او] بدین تفصیل اولاد و احفاد^۸ و نبیره بابا اردلان حکومت شهرزور و توابع و کردستان را نموده‌اند. خضر ولد

۱- اردلان: علی اکبر وقایع نگار کردستانی می‌نویسد: «اردلان و طایفه او نسباً به اردشیر بابکان می‌رسند و اردشیر بابکان نیز به یازده پشت به کُرد می‌رسد». بدایع اللغه (فرهنگ کردی- فارسی)، ص ۲۸.

۲- داعیه: انگیزه، اراده.

۳- بیگلربیگی: از ابتدای دوره صفویه تا اوایل دوره قاجار بیگلربیگی عنوان حکام ایالات بوده و از جانب سلطان انتخاب میشده است و لیکن بعدها بیگلربیگی در ولایات دارای مقامی مستقل از مقام والی و حاکم و پایین‌تر از آنها بوده است.

۴- پلنگان (پالنگان): یکی از روستاهای دهستان زاورود، از توابع شهرستان کامیاران استان سنندج می‌باشد. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۴۴.

۵- شهرزور: شهرزور (شهر زول) از مسکن قدیم اکراد و امروز در خاک عراق و در جنوب شرقی سلیمانیه واقع شده است و وجه تسمیه آن به قول حمدالله مستوفی این بوده که حکام آنجا پیوسته کرد بوده‌اند و هر کس که زور بیشتری داشت حاکم آنجا می‌شد، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۶۷.

۶- در برخی از منابع نام این شخص به صورت قباد اردل و بابا اردل ذکر شده است. تاریخ مشاهیر کرد، جلد سوم، ص ۳۲۷، تاریخ مردوخ، ص ۳۱۲.

۷- در میان منابع فقط محمد شریف قاضی نام این شخص را کلوک ذکر نموده است. زبدة التوریک سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۱۳، در مقابل تمامی منابع دیگر تاریخ کردستان نام شخص مذکور را به صورت کلول نگارش کرده‌اند، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ص ۱۱۸، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۱۵، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۹۱، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۵، تاریخ اردلان، ص ۸، تاریخ مشاهیر کرد، ص ۲۲۸، تاریخ مردوخ، ص ۳۱۳.

۸- احفاد: فرزندان، نوادگان.

کلوک، الیاس ولد خضر و خضر ولد الیاس و حسن ولد خضر و بهلول^۱ ولد حسن و منذر ولد بهلول و مأمون ولد بهلول.

[حکومت مأمون بیگ اردلان و پسرانش]

و ایالت و حکومت بمأمون بیگ [به مأمون بیگ] منتقل و بدین جهت طایفه اردلان بمأمونی [به مأمونی] مشهورند که از نسل مأمون بیگ میباشند. مدتی استقلالاً [استقلالاً] شهرزور و توابع و کردستان را تصرف نمود تا فوت کردید. از مأمون بیگ سه نفر پسر مستخلف، بیکه بیگ و سرخاب بیگ و محمد بیگ [برجای ماند]. ولایت متصرفه خود را در بین پسرانش بدین نحو تقسیم و توزیع نمود، در حیات خویش ناحیه ظلم^۲ و نفسود^۳ و شمیران و هاوار و دودان^۴ و کلغبر^۵ را به بیکه بیگ و طرف نوی و

۱- شرف خان بدلیسی و محمد مردوخ کردستانی نام این شخص را بابلو نوشته‌اند، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ص ۱۱۸، تاریخ مردوخ، ص ۳۱۵، در حالی که مستوره کردستانی، علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و خسرو اردلان نام آن را به صورت بابلول نگارش کرده‌اند، تاریخ اردلان، ص ۱۱، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۱۸، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۹۳، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۸.

۲- شرف خان بدلیسی می‌نویسد: «چون احوال اینجماعت که مذکور شد نزد راقم حروف محقق نبود و از کسی معتمدالقول نیز چیزی نشنیده بود که بر آن اعتماد توان کرد لاجرم بمسامحه و اغماض از آن درگذشت و شروع در احوال جمعی ازین طبقه نمود که بکرات از ثقات قدسی سمات احوالات ایشان استماع افتاده و بتواتر بصحت رسیده...»، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، صص ۱۱۹-۱۱۸.

۳- ظلم، ظلم، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ص ۱۲۰، زلم، تاریخ مردوخ، ص ۳۱۷ و تاریخ مشاهیر کرد، جلد سوم، ص ۲۳۰، که به هر سه صورت در منابع ذکر گردیده، در خاک عراق و نزدیکی شهرزور واقع شده است.

۴- نفسود (نوسود): مرکز اورامان لهن در شهرستان پاوه قرار دارد، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۱۱.

۵- شمیران، هاوار و دودان: این سه منطقه در دامنه‌ی شاهکو (کوه شاهو) در مرز میروان نزدیک گردنه‌ی دزلی و در خاک عراق واقع شده‌اند، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۱۱.

۶- کلغبر: کلغبر که به آن خمار نیز گویند، در کنار شرقی جلگه‌ی شهرزور در دامنه‌ی امتداد کوه‌های اورامان در خاک عراق واقع و تابع ولایت موصل است، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۷۳.

مربوان و تنوره و کلو و کلاش و اورامان بسرخاب بیک و محال سروچک و قراطاق^۱ و آلان^۲ و شهرزور را بمحمد بیک داد و بیکه بیک بعد از فوت پدرش چهل و دو سال در محلات متصرفه پدری حکومت بالاستقلال کرد و بعد از فوت او مامون بیک [مأمون بیگ] پسرش نیز بحسب قابلیت و استعداد خود ولایت متصرفه بیکه بیک پدرش را متصرف شد تا اینکه سلطان سلیم پادشاه روم،^۳ سلطانعلی بیک را با قشون بعزم تسخیر و انتزاع^۴ شهرزور از ید تصرف مامون بیک [مأمون بیگ] روانه، مامون بیک [مأمون بیگ] اینخیر را شنیده، تدارک خود را دیده، بجلاذت^۵ تمام بنزد سلطان روم رفته، سرخاب بیک عمویش ولایت مامون بیک [مأمون بیگ] برادرزاده‌اش را ضمیمه رسد ولایت خود کرد. اظهار اطاعت و انقیاد را بدرکاه شاه پهماسب اول که پادشاه ایران بود کرد. مأمون بیک برادرزاده‌اش که بنزد سلطان سلیم پادشاه روم رسید بی تقصیری خود را بدو عرض و اظهار اطاعت و انقیاد خود را نسبت باو نمود. سلطان واقف حال او شد. گفت: من ترا مرخص نمی‌کنم که بکردستان و شهرزور بروی. او را خلعت فاخره کرده و حله^۶ من توابع بغداد را بطریق سیورغال^۷ بمأمون بیک داد و او

۱- قراطاق: (قره‌داغ) در نزدیکی شهر سلیمانیه واقع شده است، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۱۱.
 ۲- آلان: در انتهای پیشرفتگی جبال سرحدی ایران در خاک عراق واقع و راه ارتباط کردستان مکرری با موصل است. این معبر که رود زاب از آن می‌گذرد از قدیم معبر اقوام مهاجر بوده و اکنون قسمتی از آن جزء خاک سردشت و در ایران قرار دارد، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۱۱.

۳- با سقوط قسطنطنیه به وسیله‌ی سلطان محمد فاتح (امپراتور عثمانی) در سال ۱۴۵۳ میلادی، چون دولت عثمانی مالک و صاحب متصرفات دولت روم شرقی (بیزانس) محسوب می‌شد، بدین جهت سرزمین‌ها و ممالک تابعه‌ی دولت عثمانی را در آن زمان روم نیز می‌گفتند.

۴- انتزاع: جدا کردن، گرفتن.

۵- جلاذت: چابکی و دلبری.

۶- حله: از شهرهای عراق در ۱۲۰ کیلومتری بغداد و نزدیک خرابه‌های بابل (پایتخت کلدانی‌های قدیم) واقع شده است، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۱۴.

۷- سیورغال: عواید زمینی که از طرف پادشاه به جای حقوق یا مستعری به شخص یا اشخاصی واگذار یا بخشیده می‌شود.

را مرخص کرد و محال سروچک را نیز با اسمعیل بیگ دادند و مدتی مدید مأمون بیگ و اسمعیل بیگ پسرش، سیورغال پادشاهی را بی تصدیع^۱ و تعب متصرف بودند و خود را منسوب بآل عثمان میدانستند و سرخاب بیگ هم در شهرزور و اردلان رسد مأمون بیگ و محمد بیگ [را داشت] و خود را حکومت میکرد. خدمتگذار پادشاه ایران بود^۲ میکرد. تا اینکه در سنه نهصد و پنجاه [ه] سال^۳ هجری القاص میرزا برادر شاه طهماسب اول کریخت و بنزد سلطان روم رفت. بعد از رسیدن او بدرگاه سلطان، دو سه دفعه عسکر سنکینی بالقاص میرزا بعزم تسخیر ملک ایران داده‌اند. کاری پیش نبرده، بی نیل مقصود عودت می نمود. بعد ازین که یاس [یأس] کَلّی برای القاص میرزا در طرف پادشاه روم حاصل بود، از انجا حرکت و بنزد سرخاب بیگ آمد. او را شفیع خود در نزد شاه طهماسب برادرش ساخت. سرخاب بیگ نیز عریضه بخدمت شاه طهماسب نوشت. گزارش القاص میرزا بنحوی که گذشته بود تفصیلاً [تفصیلاً] عرض و استدعای عفو او را کرد. شاه نیز حسب الاستدعای سرخاب بیگ از جرایم القاص میرزا گذشت و بدستور پیش حکومت شیروان را بدو شفقت فرمود و القاص میرزا نیز در شیروان حاکم بود و شاه طهماسب بسبب اینکه کار القاص میرزا باعث شد از

۱- بی تصدیع: بدون زحمت.

۲- در متن «را» اضافی است.

۳- در متن بین دو سطر واژه‌ی تعیش وجود دارد که احتمالاً کاتب آن را جا گذاشته و با توجه به متن حدس زده می شود که جای آن بعد از سرخاب بیگ و یا بعد از پادشاه باشد.

۴- در متن «میکرد» اضافی است.

۵- در متن دو واژه‌ی سنه و سال وجود دارد که یکی از آنها اضافی است و چون در متن بیشتر سال‌ها را با واژه‌ی سنه ذکر کرده است پس سال اضافی است.

۶- شرف خان بدلیسی، محمد مردوخ کردستانی و شکرالله سنندجی سال فرار القاص را ۹۵۶ نوشته‌اند، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ص ۱۲۱، تاریخ مردوخ، ص ۳۲۰، تحفه ناصری، ص ۹۸، در حالی که یکی از مهم‌ترین منابع آن دوره و محمد شریف قاضی معتقدند که فرار القاص میرزا در سال ۹۵۳ رخ داده است، احسن التواریخ، ص ۴۰۷، زبدة التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۱۶.

سرخاب بیک راضی و اظهار شفقت و نوازش با او می‌نمود. چند وقتی که گذشت شاه طهماسب، شاه نعمت الله قرستانی^۱ را با بعضی از امرا و امنای خود بنزد القاص میرزا به شیروان فرستاده که او را اطمینان [اطمینان] داده بحضور شاه ببرند. اشخاص مرسوله نیز در رسیدن بنزد او سعی بلیغ نمودند و القاص میرزا [با] رضامندی به‌مراهی اوها [ایشان] بخدمت شاه طهماسب برادرش آمد. در رسیدن، شاه امر و مقرر فرمود القاص میرزا را مقید و محبوس نموده و بچند نفر سپرده او را بقلعه قهقه [قهقهه] روانه که در انجا محبوس باشد. بعد از یکسال شاه امر نمود که القاص میرزا را از سر دیوار قلعه مزبوره بپایین [به پایین] انداخته، فوت کردید و شاه طهماسب در مقابل این خدمت نمایان مقرر و و^۲ امر کرده بود که هر ساله مبلغ یکهزار تومان از خزانه عامره بوجه انعام^۳ مستمری برای سرخاب بیک می‌آورند. مدتی بدین انعام مستفیض میشد و بخدمتگذاری شاه طهماسب مشغول بود. مخالفت و خیانت نسبت پیدایش از او [از او] صادر نشد و سرخاب بیک شصت و هفت سال^۴ بالاستقلال و الانفراد حکومت شهرزور و اردلان را کرد. بعد از فوت سرخاب بیک یازده نفر پسر او در صفحه روزگار بودند بدین تفصیل حسن بیک و اسکندر بیک [و] سلطانعلی بیک [و] یعقوب بیک و بهرام بیک و ذوالفقار بیک، اسلمس بیک،^۵ شهبسوار بیک، صارو بیک، قاسم بیک، بساط بیک و محمد بیک بعد از فوت پدرش مأمون بیک و سرخاب بیک هم در

۱- مستوره نام این شخص را شاه نعمت الله قهستانی ذکر کرده است. تاریخ اردلان، ص ۱۸.

۲- در متن یکی از «و» اضافی است.

۳- انعام: نعمت بخشیدن.

۴- محمد مردوخ کردستانی، شکرالله سندی و علی اکبر وقایع نگار کردستانی مدت حکومت سرخاب بیک را سی سال ذکر نموده‌اند، تاریخ مردوخ، ص ۳۲۰. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۹۹، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۲۵.

۵- نام این شخص در منابع به دو شیوه دیگر ذکر شده است، اسلمش بیگ، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ص ۱۲۲، اسلمش بیگ، تاریخ مردوخ، ص ۳۲۰.

حیات بود. سروچک و قراطاق و شهرزور و آلان را متصرف بود. سرخاب بیک بزور خودش محمد بیک را اخراج و ولایتش را از دست او گرفت و محمد بیک نیز بشکوه [به شکوه] پشکوه بدرگاه سلطان سلیمان پادشاه روم رفت. سلطان روم، رستم پاشای وزیر اعظم و عثمان پاشای میر میران بغداد و محمد پاشا را با عسکر جرّار برای انتقام محمد بیک و انتزاع ولایت از دست سرخاب بیک مأمور و تعیین کرده، سر عسکرها بر سر قلعه ظلم آمده، آنرا دو سال تمام محاصره کرد و در ایام محاصره محمد بیک بضرپ کلوله تفنگ مقتول شد. درین اثنا که اینخبر بشاه طهماسب رسید قشون تدارک دیده بامداد سرخاب بیک فرستاد. عثمان پاشا ترک محاصره را کرد [و] بشهرزور رفت. در انجا فوت کردید و مردم محصورین درین بین فراغتی دیده قلعه ظلم را خالی تا در سنه ۹۶۹ محمد پاشا یکی از پاشایان [و] مأمورین سلطان روم درینوقت [در این وقت] فرصت یافته بمیان قلعه ظلم با قشون توابع خود رفت. قلعه مزبور را تسخیر و بتصرف خود آورد. همین که قلعه ظلم بتصرف سرعسکر روم آمد، سایر قلاع و بقاع دیگر که در شهرزور و توابع او بودند بتصرف عسکر روم آمدند. از ان تاریخ الی الان ملک شهرزور داخل خاک قلمرو روم شد و بتصرف آل عثمان رفت و سلطانعلی بیک ولد سرخاب بیک بعد از فوت پدرش سه سال در اردلان حکومت کرد، فوت کردید.

[حکومت بساط بیگ و تیمور خان اردلان]

ازو [از او] دو پسر ماند تیمور خان و هلو خان و بساط بیک بعد از فوت سلطانعلی بیک برادرش، چند وقتی حاکم اردلان شد و در انوقت [آن]

۱- در متن «شکوه» اضافی است.

۲- بقاع: خانه‌ها، سرای‌ها.

وقت] هرج و مرج روی داده، تیمور خان [که] پسر سلطانعلی بود دست تظاول^۱ بولایت [به ولایت] اردلان دراز، [آنجا را] تاخت و غارت و نهب و تاراج کرد. هر دم طرفی را نهب می‌نمود. خودنمائی و شجاعت اظهار می‌کرد، شاید ولایت را از دست بساط سلطان انتزاع نماید. تا بساط سلطان در حیات بود اردلان را بتصرف تیمور خان نداد. بعد از فوتش تیمور خان حاکم اردلان شد و در سنه ۹۸۸ مطیع سلطان مراد پادشاه روم گردید و او نیز در مقابل اطاعتش، سلطان روم سالیانه مبلغ صد هزار آغچه^۲ که متوجهی شهرزور در دیوان آل عثمان بود، به تیمور خان بوجه انعام میداد و ولایت متصرفه خود را بین اولادش بدین نحو تقسیم کرد که سنندج و محال حسن آباد^۳ و قزلبه^۴ و توابع آنرا بسطانعلی بیک پسر بزرکش داد و قراطاق را ببوداق بیک پسر کوچکش و مریوان را بمراد بیک پسر دیکرش و شهربازار^۵ را بمیر علم الدین پسر کوچکترش تفویض نمود و محال سنقر و دینور را بزور خود ضمیمه ولایت خود کرد. چونکه از طرف سلطان روم [به] میر میران ملقب بود سه طوق^۶ را برای او فرستادند، تیمور پاشا شد. بمرور دهور داعیه پیدا کرد. اطاعت پیادشاه ایران و سلطان روم نمی‌کرد و ولایت آنها را دست‌انداز و غارت می‌نمود. استقلالاً [استقلالاً] حکومت اردلان با توابع و شهرزور را با توابع می‌کرد و تاخت و تاراج اطراف و جوانب ولایت خود را هم می‌نمود، تا اینکه تاخت ولایت عمر بیک کلهر را گرفته، عمر بیک نیز طلب اعانت از شاهویردی خان [لر] (نمود) و [او] نیز

۱- تظاول: دست درازی و تعدی کردن.

۲- آغچه (آقچه): نام سکه‌ی نقره‌ای رایج در امپراتوری عثمانی.

۳- حسن آباد: از دهستان‌های بخش حومه‌ی شهرستان سنندج و در جنوب سنندج واقع شده است، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۴۴.

۴- قزلبه: از دهستان‌های کردستان عراق، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۲۷.

۵- شهربازار: شاربازیر (سلیمانیه کنونی) در کشور عراق، تاریخ مردوخ، ص ۳۱۲.

۶- به احتمال زیاد منظور نویسنده توغ بوده نه طوق، توغ: واژه‌ای ترکی به معنی علم و نشان.

تدارک قشون را دیده، بمعاونت عمر بیک کلهر آمد. دوباره تیمور خان تاراج بسیار از عمر بیک گرفته شاهویردی خان با قشونی که همراه خود آورده، در کمین‌گاه بود. تیمور خان با سپاهش که مال زیادی از ایل عمر بیک نهب کرده بودند مشغول آن می‌شوند. قشون شاهویردی خان و عمر بیک در کمین‌گاه بیرون آمده، میخواستند [می‌خواستند] که تاراج از دست تیمور خان و اتباعش استرداد نمایند، بچنگ می‌انجامد. مجادله عظیم در بین ایشان واقع، شکست بقشون تیمور خان راه یافته، لشکر کلهر و لر غالب آمده و تیمور خان در انجنگ دستگیر شده [او را] بنزد شاهویردی خان آوردند. مدتی او را نگاه داشته، بعد از آن او را مرخص نمودند بولایت [به ولایت] خود آمد و اکثر مردم معروف و معقول اردلان درینمرکه [در این مرکه] مقتول و عمر بیک نیز بمال منهوبه خود رسیده مظفر و منصور بمیان ایل خودش عودت کرده، چند وقتی برین مقدمه گذشت. باز هوس تاخت ولایت زرین کمر که بگروس^۳ مشهور است بسر تیمور خان افتاد و [از] دولت یار سلطان سیاه منصور^۴ که به امر پادشاه حاکم گروس بود کومک [کمک] طلبیده، از جانب شاه بعضی قشون ابوابجمع^۵ او شد. بعد از رسیدن لشکر امدادی و تدارک طایفه و ایل خود، سپاه معقول آراسته بعزم جنک تیمور خان تیمور خان پیش آمده، تیمور خان که بمردانکی و شجاعت و سپاه خود مغرور بود بمقابله او آمده و دولتیار سلطان سیاه منصور نیز با جمعیت و قشون زیاد بمیدان تیمور خان اردلان آمد و مجادله و جنک

۱- به جای «در» باید «از» باشد.

۲- استرداد: پس گرفتن.

۳- گروس: ناحیه‌ای در استان کردستان، کرسی آن شهر کنونی بیجار است، دایرة المعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول، ص ۲۳۸۸.

۴- سیاه منصور: از ایلات بزرگ کرد در منطقه‌ی گروس، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۱۹.

۵- ابواب جمع: جزو.

۶- در متن یکی از واژه‌های «تیمور خان» اضافی است.

عظیم در بین اوها [ایشان] واقع، بعد از کشتش و کوشش جانبین دولتیار سلطان در سنه ۹۹۸ غالب و شکست فاحش به سپاه اردلان رسید و تیمور خان والی اردلان در انمرکه [آن مرکه] مقتول گردید.

[حکومت هلو خان اردلان]

بعد از قتل و فوت تیمور خان، هلو خان برادرش حاکم گردید که برشادت و شجاعت و سخاوت و همت و استعداد و اراستگی از تیمور خان زیادتر بود. در اصل خود را منسوب بسطان مراد روم می‌کرد و اظهار خدمتگذاری هم بیادشاه ایران می‌نمود. دو سه سال بدینحو [بدین نحو] حکومت اردلان را کرد تا اینکه استعداد و تدارک و مکتت و شوکت بهم رسانید. خودسر و استقلالان [استقلالاً] اردلان را متصرف، پیشکش برای کسی نمیفرستاد و باج و خراج بیادشاه ایران و روم نمیداد و همین در زیاد کردن شوکت و ولایت و سپاه بود. قلعه ظلم و قلعه پلنکان که پای تخت [پایتخت] ... بود [را] با قلعه حسناباد [حسن آباد] ضمیمه ولایت خود کرد. مدتی مدید خودسر حکومت کرد و در عهد خود در آچندین مساجد بنا و شعار اسلام را زیاد کرد. ولایتش امن و امان و رعیت مرفه‌الحال روزگار را بسر میبردند. سلطان روم و پادشاه ایران با او نوازشات میکردند و هلو خان هیچکدام را مطیع و منقاد نبود و اطراف و جوانب خود را نهب و غارت و دست‌اندازی مینمود و شاه عباس از کردار و رفتار و سلوک هلو خان عاجز شده، چندین دفعه بمقام بازخواست او برآمده، اعتنا و کوش به او نکرده، باد

۱- مستوره کردستانی دو واژهی قتل و فوت را باهم ذکر کرده، در حالی که تناقض دارند، چراکه در متن اشاره می‌کند به اینکه تیمور خان در جنگ با سپاهیان لر و کلهر کشته می‌شود.

۲- این واژه خوانده نشد.

۳- در متن «در» اضافی است.

غرور بدماغش متصاعد و خوف از سلطان و پادشاه نداشت. شاه عباس برای دفع هلو خان با لشکر انبوه و سپاه کوه شکوه از اصفهان حرکت و بهمدان رسید کوچ بر کوچ بقریه میهم اسفند آباد نزول اجلال فرمود. شاه عباس بعزم مشورت بر سر تپه رفته امنای دولت را چند نفر بدانجا میطلبید. الی بالی زنکنه آجد شیخعلی خان مشهور که جلودار شاه محسوب و محرمیت داشت و از جمله مهربان عمله بود، در نظر مبارک ایستاده، قدیمی آن درگاه آسمان جاه بود. شاه عباس با امنای دولت مشورت کوفتن [گرفتن] هلو خان و خراب کردن قلعه حسناباد [حسن آباد] و ولایت اردلان را میفرمود. در پیشگاه پادشاهی هر کس هر چه را صواب و صلاح میدانند عرض مینمایند. الی بالی بسبب قدیمی‌گری و سابقه خدمت کستاخی نموده پا پیش میگذارد و عرض میکند که قربان سم ستور مبارکت شوم که هلو خان و ولایت اردلان چه قابلیت دارد که پادشاه عظیم‌الشأن قبله عالم با این سپاه سنکین که از تعداد مور و ملخ افزون‌تر است از اصفهان حرکت و برای دفع هلو خان اینقدر زاه بیاید. ما همسایه‌ایم [و] بلدیت داریم. در جاه و مکان و متانت قلعه که درو نشسته داریم، اگر محاصره را فرمودید زود بدست نیامد و باسانی مسخر نشد و خدا ناخواسته درین بین چشم زخمی برای سپاه رو داد و سلطان روم اینحرکت [این حرکت] را بشنود خیلی حرفها را بدل راه میدهد. صاحب اختیارند. شاه عباس اینحرف را میشنود، تأملی کرد رو بامنا [به امنا] و رجال دولت که آلی بالی سخن عاقلانه عرض کرد. رجال و امنای اهل دولت تصدیق کردند. شاه همانساعت [همان ساعت] را فسخ اراده گرفتن هلو خان و تخریب کردن ولایت متعلقه باو

۱- آلی بالی: محمد شریف قاضی این نام را به صورت آلی‌بالو ذکر کرده است. زبدة التواریخ

سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۲۱.

۲- زنگنه: طایفه‌ای از ایلات کرد ایران، لغت نامه دهخدا، جلد نهم، ص ۱۲۹۸۳.

۳- جلودار: پیش قراول.

نمود. مصمم رفتن و تسخیر مملکت آذربایجان [را] پیش نهاد خاطر انور کرد. فردای همانروز اردوی همایون از میهم اسفند اباد حرکت و عنان عزیمت را از راه صفاخانه افشار بصوب ایروان معطوف و بسبب عرض مناسب که بطبع مبارک خوش آمد، منصب وزیر اعظمی را بآلی بالی زنکنه مفوظ [نمود]. شاه عباس بعد از رسیدن اردوی کیوان بخاک افشار، خان احمد خان ولد هلو خان را که مدتی بود ملتزم رکاب شاهی و در آستانه علیّه جان فشانی نمود بحضور طلبید. بعد ازین که بنظر اشرف مشرف و منظور نظر عاطفت اثر کردید و خلوت خاص بود بلفظ درر بار فرمودند که بندگان همایون ما چندین سال است ترا مشمول نوازشات کرد [کرده] و یکی از پرده‌نشینان سرادق^۱ حرم‌سرای پادشاهی را بتو شفقت، امثال تو هیچ نحوی بدین فیض عظمی مستفیض نشده، تا حال در حجر تربیت شاهی پرورش یافته و اردوی همایون از اصفهان نهضت برای دفع و کرفتاری هلوی پدرت و ویران کردن قلعه و ولایت او بود. بدینجا که رسیدیم او را قابل تنبیه و بازخواست ندیدیم. عفو جرایم او را در مقابل خدمت و جان-سپاری تو فرمودیم. حال باید بقلعه حسن آباد رفته، هلوی پدرت را باصفهان روانه کنی و خودت در جای او نائب باشی، تا هر چه خودم مقرر کنم. احمد خان حسب الفرموده از انجا حرکت و به اندک زمانی خود را به اردلان رسانید. شب غفلةً به پشت دروازه‌های [دروازه‌های] قلعه رفته، قاپوچی^۲ دروازه‌ها [دروازه‌ها] را وا کرده، خان احمد خان بخانه رفته و هلو خان پدرش را باخبر کرده و فرمان قضا جریان شاه عباس را بدو نمود. به اندک زمانی تدارک هلو خان پدرش [را] دیده، او را به اصفهان روانه و خودش استقلالاً بر مقر حکومت پدری نشست و هلو خان به اصفهان

۱- سرادق: سراپرده، خیمه.

۲- قاپوچی: دربان، حاجب.

رسیده، شاه عباس امر کرده در اصفهان یکدست عمارت معقول بزرگانه برای او خالی و مفروش نمود و اخراجات^۱ یومیّه ملوکانه زیاده از فراخور او برای هلو خان و عمله‌اش قرار میدهند و نوازشات درباره او مبذول، در نظر شاه دایم واقف حضور میباشند و هر روز مشمول انعامات و اشفاقات پادشاهانه می‌گردد و اعزاز و احترام و توقیر^۲ و اکرام او را منظور نظر [نظر] شاهی بود. روزکار را بخوشی در اصفهان میگذرانید تا فوت شد.

[حکومت خان احمد خان اردلان]

خان احمد خان در سنه ۱۰۲۵ به امر حکومت و ایالت اردلان از طرف شاه عباس سرافراز [شد]. بعد از استقرار و استقلال بمقر حکومت پدری، چون هلو خان پدرش شروع بدست‌انداز و نهب و غارت ولایت روم و اطراف و جوانب [را] نمود. از انجمله طایفه بلباس^۳ که هرگز باج بکسی نداده و نمیدهند، مطیع هیچ صاحب کاری نبوده‌اند، چندین دفعه خان احمد خان تاخت بلباس را کرده و معارف اوها [ایشان] را بقتل رسانیده، اخراالامر طایفه بلباس مطیع و متقاد او شدند. از اوامر و نواهی خان احمد خان بیرون نبودند و در آنوقت [آن وقت] بسعایت^۴ درویش محمد پاشا و بکر صوباشی،^۵ بغداد بتصرف شاه عباس رسید. خان احمد خان ولایت ببه و

۱- اخراجات: وجه معاش و گذران.

۲- توقیر: بزرگ داشتن، تعظیم کردن.

۳- بلباس: جزو دوازده فرقه از بیست و چهار فرقه‌ی عشیرت روزکی محسوب می‌گردد که جزو عشیرت بابان هستند، (شرفنامه) تاریخ مفصل کردستان، صص ۴۶۸-۴۶۷، بلباس‌ها در اصل یکی از ایلات کرد هستند که مهم‌ترین تیره‌های آن عبارتند از: منگور، مامش، پیران، سن رهمک و هرمزیار. بلباس‌ها در منطقه‌ی ساوجبلاغ مکرری و قسمتهایی از کردستان عراق زندگی می‌کنند.

۴- سعایت: باج و خراج دادن.

۵- بکر صوباشی (بکر صوباشی): نام داروغه‌ی بغداد به هنگام فتح این شهر به دست شاه عباس اول صفوی بود. حضور بکر در صحنه‌ی سیاسی مقارن با ایجاد هرج و مرج در دولت عثمانی، در زمان سلطنت مصطفی خان عثمانی است. در بغداد نیز بزرگانی شورش و خودسری را آغاز کردند

سوران و اکو [آکو] و عمادیه^۱ و موصل^۲ را حسب الفرمایش شاه عباس تصرف میکرد و برای شهرت امر کرد که کاهوله از موصل آورده در قریه حسن آباد غله بادکوبیده تا حال تحریر از یکصد و پنجا [پنجاه] سال متجاوز است همانشهرت [همان شهرت] باقیست و طایفه داسنی^۳ را نیز تاخت نمود. رشادت و شجاعت و مردانگی او درین سرحدات بجلوه ظهور رسیده، سرخاب بیک پسرش که یکی از حمله‌نشینان [حجمله‌نشینان] سراق حرم‌سرای شاهی به خان احمد خان شفقت شده، متولد شده بود و به کمال رشد رسیده بود و قابلیت او مفروع و سامعه‌افروز^۴ شاهی بود. یکروز از روی شفقت امر باحضر سرخاب بیک فرموده فیض‌یاب حضور باهرالنور شاهی و منظور نظر عاطفت اثر پادشاهی شد. شاه صفی اظهار شفقت و اشفاق و لطف و اعطاف و نوازشات پادشاهی نسبت بسرخاب بیک ولد خان احمد خان کرده و او هم در کمال ادب جواب شاه را بشکرگذاری [به شکرگذاری] و تحیات عرض میکند. شاهویردی خان لر که سابقاً [سابقاً] مرقوم کردید که کومک [کمک] و امداد عمر بیک کلهر را کرد و بجنک تیمور خان عموی خان احمد خان آمدند، همان عداوت در دلش باقی بود.

که بکر سوباشی یکی از آنان بود. وی با خارج کردن رقیبان از صحنه در سال ۱۰۲۸ بیگلربیگی بغداد شد. (بکر سوباشی، دانشنامه جهان اسلام، جلد سوم، صص ۶۶۰-۶۵۹).

۱- عمادیه: قلعه‌ای مستحکم و بزرگ که در شمال موصل قرار دارد. این قلعه در ابتدا از آن اکراد بود و به نام «آشپ» خوانده میشد، ولی بسبب وسعت و بزرگی قلعه آن را ویران کردند و در سال ۵۲۷ هجری عمادالدین زنگی آن را تعمیر کرد و عمادیه نامید، لغت نامه دهخدا، جلد یازدهم، ص ۱۶۳۲۰.

۲- موصل: از قدیمی‌ترین ولایات کردستان و امروزه بزرگترین شهر منطقه‌ی شمالی عراق در فاصله‌ی ۴۰۰ کیلومتری بغداد است. در زمان تسلط عثمانی‌ها بر منطقه‌ی بین‌النهرین، موصل به بخش بزرگی از کردستان اطلاق می‌گردید که دارای حکام و امرای محلی بود و از طرف سلطان عثمانی لقب پاشا (پادشاه) داشتند، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، صص ۴۶۲-۴۶۱.

۳- داسنی: نامی است که به ایزدی‌های سنجار و شیخان اطراف موصل اطلاق می‌گردد، زبده التواریخ سندی در تاریخ کردستان، ص ۲۵.

۴- سامعه‌افروز: گوشزد، شنیده شده.

در پیشگاه شاهی ایستاده، این دم را فرصت و مجال گفتگو دانسته، عرض میکند که این پسر خان احمد خان...^۱ نجاتش و قرابتش باستانه علیّه در نفس الامر جبلی ذاتش خیلی قابلیت و استعداد در ناصیه‌اش^۲ پیداست و پشت و قوّت و ایل و طایفه عظیم هم دارد. شاه صفی از گفتگوی شاهویردی خان لر متوهّم گردیده، همین حرف را در خاطرش ذخیره، خیالهای دور را کرد. بعد از قلیل مده سرخاب بیک ولد خان احمد خان را در اصفهان کور و از بینائی عاری کرد. این خبرها نیز بخان احمد خان رسید. اینقدر جزع و فزع^۳ و خوف و خیالات فاسد برو مستولی^۴ شدند، دیوانه و عقل او زایل گردید. جنون او یکسال طول کشید. بعد از یکسال افاقه برای او حاصل و بحال طبیعی عودت نمود. رو از اطاعت شاه صفی برتافته [و] اظهار انقیاد را بسلطان روم کرد. شروع بنهب و غارت ولایت سرحدات نمود. همدان و کروس و سنقر را با اردلان و شهرزور در تصرف داشت. خودسری و خودنمائی در نیر حدّات بسیار کرد. رعایا و برایا^۵ و اهل ولایت عجز و شکوه خود را چندین [بار] ببارگاه پادشاه ایران عرض و بیت و لعل آنها را استمالت میداد، تا اینکه بی اعتنائی و بی باکی خان احمد خان بخدّ کمال رسید و بهیچوجه [به هیچ وجه] منزجر^۶ نمی‌بود. طغیان او به پایان آمد. شاه صفی، زال خان و سیاوش خان را با قشون بسیار برای تنبیه و دفع شر خان احمد خان درین سرحدات مأمور و تعیین کرد. خان احمد خان که این خبر را می‌شنود، برای امداد و اعانت بدولت عثمانی عرض می‌کند. از جانب سلطان روم نیز منوچهر پاشا را با عسکر زیاد مأمور و راهی کرد

۱- این واژه نامعلوم و احتمالاً علائق یا علامات باشد.

۲- ناصیه: پیشانی.

۳- جزع و فزع: فریاد و زاری.

۴- مستولی: غالب و چیره.

۵- برایا: خلائق، مخلوقات.

۶- منزجر: باز ایستنده.

بامداد خان احمد خان آمد کوچ بر کوچ [کوچ]. تلاقی فریقین در کنار دریاچه مریوان شد و در بین اوها [ایشان] مجادله عظیم اتفاق افتاد. بعد از کشتش و کوشش بسیار اولاً [اولاً] سپاه قزلباش شکست یافت. دوم رومی [رومی‌ها] پیش راهرا گرفته که غرق آب شوند. زال خان سرکرده بقشون خود گفت که درین جنگ که واقع شد [شده] رو بفراریم نجاتی نداریم. یکطرف شمشیر و یکطرف آب دریا راه فرار را مسدود کرده، پس صلاح ما چنانست متهورانه شمشیر بکشیم و خود را بقلب لشکر اعدا بزنینم، بلکه فرجی در آن روی دهد. دلاوران ایران همگی متفق‌اللفظ گردیده پای جلادت و جرأت پیش گذاشته، جنگ مردانه کرده و ایستادگی در میدان رزم نموده شکست بسپاه روم وارد، قشون ایران غالب و فتحی نمایان بر لشکر ایران روی داد. خان احمد خان با معدودی از مردم اردلان [راه] فرار پیش گرفته بموصل رفت و در همانسال [همان سال] در موصل فوت نمود و امیر علم الدین ولد سلطانعلی ولد تیمور خان در ایام خان احمد خان مدتی خدمت بصاحبکاران روم کرد. فایده ندیده و سلیمان خان پسرش در خدمت خان احمد خان بخدمتگذاری مشغول بود. چون آثار رشد در ناصیه‌اش پیدا بود، خان احمد خان هرگز از او [از او] راضی نبود و او را در هیچ باب ملاحظه نمی‌کرد و خدمت او در نظرش جلوها [جلوه] نمی‌نمود، بلکه در خیالش چنان خطور می‌کرد که او را طرد نماید. سلیمانخان ازین سلوک خوف حاصل کرد، چاره خود را در کریز دانسته شب کریخت و بدریار شاه صفی باصفهان رفت. در رسیدنش باستانه علیّه، شاه او را تحسین و آفرین می‌کند. تا در خدمتش بود مردانکیها و خودنمائی کرد. مشمول نوازشات و مستحسن طبع والا کشته، در رسیدن خبر خان احمد خان که بجنک آمد و عسکر روم را با سر عسکر برداشته، آمده جدال [کرده] و شکست یافته

بموصل فرار کرد. بقلیل فاصله در همان سال در موصل فوت گردیده [گردید].

[حکومت سلیمان خان، کلعلی خان و خان احمد خان ثانی]

سلیمان خان که مستلزم رکاب همایون بود بوالی اردلانشد [والی اردلان شد]. او را منخلع بخلعت فاخره باردلان روانه نمود و بسبب اینکه در نظر انور ملحوظ بود که در جنک ایروان مستلزم رکاب و خدمتش در نظر شاه جلوه‌گر بود که تنها اسپ [اسب] دوانیده تا بدروازه قلعه ایروان رسید. چند نفر از مردم محصورین را کشته و زخم زده، در وقت مرخصی شاه صفی او را نوازش کرد. بآین [به آیین] و طمطراق^۱ هر چه تمامتر او را بولایت [به ولایت] اردلان فرستاد و سلیمانخان بعد از استقرار در امر حکومت، قلعه حسن آباد را که مقر حکومت ابا و اجداد بود خراب و ویران، سکنه آنجا را کوچانیده، آمده در سندیج بنای آبادی و عمارت و مساجد و بازار گذاشته، بسبب اینکه سلطان مراد پادشاه روم قلعه بغداد را محاصره نمود بقلیل مده او را فتح و خسرو پاشا را بالشکر تعیین [تعیین] کرد که شهرزور و شهر بازار و قراطاق و قزلجه و سروچک و غیره را بتصرف سلطانروم آورد. از انروز محلات مزبوره از تصرف والی اردلان بیرون رفته حکام بیه متصرف می- شوند و خدمت بوزیر بغداد می‌کنند و خسرو پاشا در مریوان بالشکر ایران جنک نمود. مظفر شد و سلیمانخان نیز دست تطاول از ولایت آل عثمان کوتاه و اکتفا بحکومت اردلان و توابع که سقز و بانه و جوانرود و مریوان و اورامان باشد نمود. موعده بیست و دو سال^۲ در اردلان حکومت کرد و بسبب

۱- طمطراق: تجمل، شکوه.

۲- علی اکبر وقایع نگار کردستانی و شکرالله سنندجی مدت حکومت سلیمان خان را ۲۶ سال ذکر نموده‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۲۸، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۲۳، در حالی که عبدالقادر بن رستم بابانی و محمد مردوخ کردستانی

بعضی رشادت [رشادت‌ها که] از سلیمانخان بظهور میرسید شاه عباس ثانی دوازده خوانچه حاضری چاشته و شب دوازده قاب طعام و سایر مصارف برای سلیمانخان مقرر نمود و یکدست عمارت فراخور حال او و عمله‌اش بدو شفقت و ایالت اردلان را در سنه ۱۰۶۸ هجری،^۱ شاه عباس ثانی بکلبعلی خان مرجوع بمعرفت مرید ویس سلطان کلهر ناظر سلیمانخان پدرش [کرد]. بعد از استقلال کلبعلی خان بمقر حکومت پدری، مریوان را بخسرو خان و سقز را بسهراب سلطان پسران خود و اورامان و بانه را بحاکم زاده‌های [حاکم زاده‌های] خودسان [خودشان] واگذار نمود و حکومت جوانرود و ایل جاف^۲ را بصفی خان سلطان کوران داد و پلنکان را بمرید ویس سلطان کلهر که ناظر سلیمانخان پدرش بود داد و محمد سلطان کلباعی [گلباغی] و سایر امرآ و اعیان و سلاطین سرحدات همگی متفق اللفظ شدند که بدل و جان بصوابدید ریش سفیدان و امرآ و فرمود [فرموده] کلبعلی خان والی، خدمات دیوانی و امور ولایت را براه ببرند بدین روش از سخن حسابی یکدیگر بیرون نروند. منقاد اوامر و نواهی والی باشند. خودسری در ولایت با کلبعلی خان والی نکنند، واقعی [واقعاً] شرط را بعمل آوردند و کلبعلی خان استقلالاً [استقلالاً] بیست و دو سال^۳ حکومت اردلان

مدت حکومت سلیمان خان را ۲۰ سال نوشته‌اند، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۶، تاریخ مردوخ، ص ۳۳۳.

۱- علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی آغاز حکومت کلبعلی خان را ۱۰۶۷ ذکر نموده‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۲۸، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۲۴، تاریخ مردوخ، ص ۳۳۴، در حالی که خسرو اردلان آغاز حکومت کلبعلی خان را ۱۰۶۰ نوشته است، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۳۲.

۲- جاف: یکی از ایلات کوچ‌نشین کرد که در بین مرزهای ایران و عراق بیلاق و قشلاق می‌کنند و بیشتر به صورت خیمه‌نشین زندگی می‌کنند، عشایر و ایلات و طوایف کرد، ص ۲۶.

۳- شکرالله سنندجی مدت حکومت کلبعلی خان را ۱۶ سال نوشته است، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۲۴، در حالی که محمد مردوخ کردستانی معتقد است که شخص مذکور ۱۵ سال حکومت کرده است، تاریخ مردوخ، ص ۳۳۴.

را نمود. فوت کردید و در سنه ۱۰۸۹ شاه سلیمان حکومت اردلان را برای کسی مقرر نفرمود.^۱ خان احمد خان ثانی پسر کلبعلی خان خودسر موعده یکسال و نیم حکومت کرد. خسرو خان که عمویش بود در میوان حاکم بود، بشاه سلیمان عرض کرد که کلبعلی خان بیکلربیگی فوت شده، اموال بسیار از نقد و جنس بجا گذاشته، خان احمد پسرش همه را بمردم بخشیده و باخته، تدارک زیادی از سپاه و خودسری دیده، یکسال متجاوز است بدین روش ولایت اردلان را متصرف، خدمت بدیوان اعلی نمی‌کند. واجب بود مراتب را بخاکپای شاهی عرض نماید. در رسیدن چاپار^۲ و عریضه باصفهان چگونگی را شاه مستحضر کردید.

[حکومت خسرو خان پسر سلیمان خان اردلان]

در ساعت اول خلعت [خلعت] و رقم^۳ حکومت اردلان را برای خسرو خان روانه، خبر مسرت‌اثر بخسرو خان رسید. صبح از میوان سوار شده در وقت عصر بسندج آمد. بمقر حکومت استقرار یافت. بعد ازین امور مملکت خود را فیصل داد. آنچه اموالی که خان احمد خان بمردم کردستان داده بود پس گرفته، دیناری را باحدی نکذاشت. او نیز باد غرور بدماغش متصاعد کردید. بنای بدسلوکی و کج رفتاری و ناحساب بمردم [با مردم] گذاشت. بنحوی که رعایا و امراء و اهالی ولایت بعجز آمده، خلق هراس از کردار خسرو خان برداشته مخوف ازو [از او] بجان و مال بودند. آخرالامر بعضی از اهالی ولایت، شکوه ظلم او را باصفهان بیارکاه شاه سلیمان برد [بردند]. در رسیدن شاه او را بحضور می‌طلبید. دلالت ایشان را داد. فرمان قضا

۱- مستوره می‌نویسد: در سال ۱۰۸۹ خسرو خان حاکم اردلان بوده است، تاریخ اردلان، ص ۵۶.

۲- چاپار: پیک، برید، قاصد.

۳- رقم: علامت و نشان، خط و نوشته.

جریان بخسرو خان نوشت که مردم بدسلوکی و ظلم [ظلم] کردن شما را بر استانه علیه آورده، آنها را دلالت کرد [که] بولایت [به ولایت] روانه [شوند]. بعد ازین بفرمان قضا جریان و بامر پادشاهی باید تغیر [تغییر] سلوک را با رعایا و برایا و سکنه انسامان [آن سامان] بوجه احسن داده، نحوی با مردم رفتار نمایند [نمایند] که دعاکوئی برای ذات اقدس حاصل گردد. حسن اخلاق را پیش آورده، تمامی مردم از تو راضی شوند. نوعی نکنید که دوباره شکوه ایشان بدین درگاه عالم پناه رسد که موجب بازخواست شاهی شوید و قورچی^۱ بهمراه شکوه‌چیها نمود بولایت [به ولایت] فرستاد. همین که قورچی را مرخص و عریضه عجز و ابراء^۲ الذمه بدرگاه شاهی روانه کرد. از پیش بیشتر و بدتر شروع بترجمان^۳ و قتل و ضرب و شتم و ستم و ظلم ب مردم نمود. آتش ظلم [ظلم] اشتعال کرد که مردم اردلان را سوزانیده، بجان امان آمده، عجز مردم بحدّ کمال رسیده، دوباره چاره خود را در شکوه یافته، اکثر مردمان معقول باصفهان بشکوه رفتند. شاه سلیمان واقف می‌شود که اهالی اردلان از عجزه و مساکین بشکوه خسرو خان آمده‌اند. رقم نوشته و قورچی تعیین کرده که در اندک زمانی بسنندج رسیده، در ساعت اول خسرو خان را حرکت بادپیمائی را^۳ از ذهاب و ایاب کرد. در اندک زمانی او را باصفهان رساند. قورچی مربور [مزبور] بسنندج وارد، فی‌الفور خسرو خان را باتفاق خود برداشته، در قلیل مدّه باصفهان رسانیده بعد از شرفیابی حضور باهرالنور، شاه بازخواست وقوع این امر را باو می‌کند. خسرو خان در برابر عجز و لایه و ابراء^۲ الذمه بسیار می‌نماید. او را مرخص از حضور می‌کند که فردا شما را با اوها [ایشان] مواجه می‌نمایم. احقاق خواهیم کرد.

۱- قورچی: سرباز، سلاح‌دار.

۲- ترجمان: تاوان گرفتن.

۳- در متن «را» اضافی است.

شکوه‌چیها چنین خیال کردند که مکر رای [رای] شاه درین امر تغییر یافته، ما را باز بخسرو خان می‌سپارد. اضطرا را [اضطرا] و اضطرابا [اضطراباً] خودشان را بتوحیدخانه و قوشخانه و طویله شاهی انداخته، در بست پناه می‌گیرند. چون رویه پادشاهان صفویه چنین بود که هر کس تقصیری نمایان می‌کرد نسبت به پادشاه و بتوحیدخانه شاهی میرفت. از جرایم و ناخدمتی و خیانت او می‌گذشتند و او را بیرون آورده، بی‌عتاب و بازخواست مرخص میشد. خسرو خان ازین کار اطلاع یافته، چند نفر آدمان را از عمله خود فرستاده، شکوه‌چیها را از توحیدخانه و قوشخانه و طویله پادشاهی بیرون می‌آوردند. خلیفه توحیدخانه و عمله طویله و قوشچی‌باشی مانع میشوند. چونکه اماکن مزبوره به بست مشهور بود، قانون و قاعده وردیه نبود که کسی پناه آورده عنفاً [عنفاً] او را از انجا [بیرون] بکشند [و] ببرند. بآدمان [با آدمان] مرسوله خسرو خان جنک کرده، طرفین سر و دست شکسته و تاج و طومار خلیفه بهم خورده و قوشهای پادشاهی را به پرواز داده و اسپان [اسب‌های] مخصوص افسار بریده، هنگامه [هنگامه] برپا شد که عموم مردم بتماشای این امر شنیع آمده، کار بجای [به جایی] رسید [که] مراتب را بشاه سلیمان رسانیدند. شاه امر باحضر طرفین فرمود. خلیفه با صوفیها و قوشچیها با میر شکار و امیر اخور با عمله اصطبل بر سر راه شاه که بشکار میرفت با شکوچه‌های [شکوه‌چیهای] اردلانی رفتند. شاه سلیمان که این مردم سر و دست شکسته را ملاحظه فرمود و شکوه اوها [ایشان را] کوش نمود. همان ساعت امر شاهی بقتل خسرو خان می‌شود. خسرو خان

۱- به جای «و» باید «به» باشد.

۲- عنفاً: بطور تندی، درشتی و بطور اجبار و عدم رضایت.

۳- هنگامه: داد و فریاد، شور و غوغا، معرکه.

را بمیدان شاه آورده کشتندش، بی‌اینکه او را بحضور بیاورند. خسرو خان سه سال^۱ حکومت اردلان را نمود.

[حکومت تیمور خان آجرلویی، حکومت مجدد خان احمد خان ثانی و محمد خان پسر خسرو خان اردلان]

بعد از قتل خسرو خان رای [رای] شاه بر سر این آمد و قرار گرفت که تیمور خان آجرلو را بضابط اردلان قرار داد و بسندج آمد. چهار پنج سال والی و بیکلریکی در اردلان نبود. همین تیمور خان آجرلو بضابطی متوجه می‌شد، تا در سنه ۱۰۹۹ هجری خان احمد خان پسر کلبعلی خان از جانب شاه سلیمان والی و بیکلریکی اردلان کردید و تیمور خان ضابط را بحضور طلبید. خان احمد خان حاکم شکار دوست و دایم در تعیش و تلذذ و تفنن و تن‌پروری و سواری و نخچیر^۲ مشغول بود. کویند سیصد نفر قوشچی از معارف و اعزّه اردلان با او بشکار میرفتند و خسرو بیک پدر درویش بیک میر شکار بود و آغایان اردلان [را] اکثر بقوشچی قرار داده بود. اوقات خود را صرف شکار و نخچیر و سواری و کلکاری می‌نمود. بدینحو [بدین نحو] پنجسال حکومت آردلان [اردلان] را کرد تا اینکه شاه سلطان حسین در سنه ۱۱۱۵ [۱۱۰۵] جلوس کرد و محمد خان ولد خسرو خان که در رکاب حاضر بود حاکم اردلان نمود و ایالت حکومت را بدو مفوض، او نیز موعده شش سال حکومت کرد و در اواخر حکومتش سلیمان بیک بیه از پادشاه روم و عجم یاغی کردید. دست‌انداز ولایت و اطراف و جوانب خود می‌کرد.

۱- شکرالله سنندجی و علی اکبر وقایع نگار کردستانی مدت حکومت خسرو خان را دو سال ناتمام می‌دانند. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۲۶، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۴۰.

۲- نخچیر: صید و شکار.

نهب و غارت آنها را می‌نمود. چندین دفعه مراتب او را بسطان روم و شاه سلطان حسین اظهار، مباشران اکید و محصلان و یساولان^۱ شدید از طرف وزیر بغداد و پادشاه ایران برای منع او ازین کردار و رفتار می‌آمدند. منع بزیر [منع‌پذیر] نمی‌شد و مفید نیفتاد و طغیان زیادتر می‌کرد. بجای [به جایی] رسید [که] شکوه‌چی ستم و ظلم او به اصفهان بنزد شاه رفتند و اظهار تظلم او کردند. شاه سلطان حسین این حالت را مشاهده نمود بسرکردگان امر کرد که از شما کدام متصدی این امر میشوید که قشون ببرید در دفع سلیمان بیه بکشوید. عباسقلی خان قاجار مشهور بزاید اوغلی طالب و راغب میشود. شاه تاج و طومار و خلعت بدو داده و هفتاد هزار نفر سواره ابوابجمع او نموده و از سوارهای رکابی نیز معدودی همراه او کرده، تدارک معقولی برای او دیده، عباسقلی خان سرکرده صاحب تقاره‌خانه^۲ و طمطراق و آیین [آیین] و سپاه شد. از اصفهان حرکت و باندک زمانی بهمدان رسید. اینخبر بسلیمان بیک رسید. طغیان او زیادتر گردید بنحوی که دسته [دسته] از قشون تعیین [تعیین] و تمرخان بیک ولد سهراب سلطان ولد سلیمان خان که حاکم سقر بود [را] مقتول نمودند و ابراهیم بیک من طایفه میر اسکندری ماموی که حاکم مریوان بود او را نیز بقتل رسانید و بسایر جاها هم دست-اندازی میکرد و عباسقلی خان بحوالی سنندج رسید. هفتصد سواری که ابوابجمع او شده بود که از محمد خان بیکلرییکی بکیرد بمحصلی یساول شاهی سوارها را تدارک با سرکرده معقولی آورده بقشون عباسقلیخان ملحق و باندک زمانی لشکر قزلباش مریوان رسید و سلیمان بیک با سواره و تفنکچی و جمعیتی که تدارک دیده بود حرکت و بمقابله و مقاتله آمده، تلاقی فریقین در هشتم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۱۰ در مریوان واقع گردید.

۱- یساولان: مأموران تشریفات، سوارانی که ملازم امرا و رجال بزرگ باشند.

۲- تقاردهانه: جایی مخصوص بر بالای سر درهای بلند که هر صبح و شام در آنجا تقاره (طلبل کوچک) می‌نواختند.

روز نهم جدال و جنگ شد. امروز تا شام نایره^۱ قتال در اشتعال، هیچکدام فتح نکردند. هر کس شب به بنه خود عودت کرد. فردا که دهم بود و روز قتل و قتال بود باز دلاوران طرفین بجنگ آمدند و سلیمان بیک آنروز پیاده شده هر دو سپاه رستمانه جنگ کردند. دلاوران قزلباش و ابطال روم تا وقت ظهر بضرب سیف و سنان بهم می‌آویزند. آخر الامر نسیم فتح بطرف قشون قزلباش وزید. سلیمان بیک شکست فاحش خورد و سپاه ایرانیان غالب آمدند. ناقلان اخبار که در آن معرکه حاضر بودند نقل میکردند که جنگ مزبور نمونه [نمونه‌ای] بود از روز رستاخیز و سه چهار هزار نفر از طرفین دستگیر و دو سه هزار نفر از جانبین طعمه شمشیر گردید و در این اثنا حسن پاشای وزیر بغداد نیز برای اصلاح همین امر با قشون سنکین بکرکوک رسید. سلیمان بیک که شرمسار آل عثمان بود و کاری پیش نبرد، چاره خود دران دید با معدودی از آغایان بیه رو به اسلامبول فرار و از جمله مکارم اخلاق حمیده مردم کردستان آنکه قاسم سلطان اورامی به عباسقلیخان زیاد اغلی عرض می‌کند که مردم اردلان درین جنگ بسبب موافقت مذهب جنگ خوب نکردند. در کنار ایستاده بودند او نیز تعصباً از مردم اردلان [اردلان] کله مناری ساخته و شکوه اوها [ایشان] را بشاه سلطان حسین عرض، شاه از این حرکت بیدماغ شده، رقم عزل عباسقلیخان را از سرداری روانه و حسین خان لر را بجای او منصوب و سپاه و قشون و سرداری را بدو مفوض فرمود و چون قشون را اختیار کرده بود در تسخیر آنسمتها [آن سمتها] و یا توقّف در محل جنگ حسین خان سرکرده از جای معرکه، قشون را حرکت داده تا آلاوی و پشدرکه محل سکناى طایفه بلباس رفته بود. تاخت کنان تا آکو قندیل دوانیده، چند وقتی در آنجا توقف

۱- نایره: شعله‌ی آتش.

۲- پشدر (پژدر): شهرستانی است در استان سلیمانیه‌ی عراق.

و از آنجا بدربار شاهی مظفر و منصور مراجعت کرد و در این اثنا جهانگیر سلطان ولد کلبعلی خان با بعضی از امرای آردلان [اردلان] شیطنت کرده بعضی حرفهای فتنه‌انگیز خیانت‌آمیز در ماده محمد خان بعرض شاه رسانید [رسانیدند]. او را از ایالت آردلان عزل نمود.

[حکومت محمد خان کرجی]

و در سنه ۱۱۱۳ هجری شاه سلطان حسین، حکومت آردلان [اردلان] را بمحمد خان کرجی داد. معهذا مردم مفتن ولایتی و امنای دولت شاهی و متعصبان مذهب در خلوت بغرض خود عرض نمودند که آردلان خاک ایران و سرحد روم واقعتست. آثار خیر و موقوفات در آن نیست و بسبب قرب جوار روم، سرحد را از پاشایان بیه و غیره دریغ نمی‌کند. هر گاه اوها [ایشان] دست‌اندازی بولایت [به ولایت] آردلان [اردلان] نمایند کمتر قانع میشوند. رقم از مصدر جاه و جلال شرف صدر می‌یابد. در سندج کاروانسرای بنا کنند و تولیه آنرا بملا عبدالکریم قاضی مفوض نمایند. حسب الامر شاه سلطان حسین، محمد خان کرجی کاروانسرای در جنب بازار سندج مشتملبر [مشتمل بر] شصت و شش باب حجره تحتانی و فوقانی در زمین ملکیت ملا عبدالکریم بنا کرد. بعد از اتمام بمناسبت ملکیت جای کاروانسرا و حاکمیت شرع انور و معروفیت تولیه آنرا حسب‌الرقم شاه بملا عبدالکریم قاضی مفوض، بدینقرار [بدین قرار] شرف صدور مییابد که ملا عبدالکریم قاضی و متولی^۱ مداخل هر ساله و اجرة کاروانسرا را گرفته، عشر آنرا تنخواه^۲ حق التولیه خود متصرف و باقی را بعد از اخراج مصارف

۱- متولی: سرپرست املاک موقوفه.

۲- تنخواه: پول نقد، مال و دولت.

تعمیر لازمی او بعتبات عالیات اعم از نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین برسانند و محمد خان کرجی سه سال^۱ حکومت اردلان را نمود.

[حکومت حسن علی خان و حسین علی خان پسران مؤمن خان اعتمادالدوله]

از طرف شاه سلطان حسین او را معزول و حکومت اردلان [اردلان] را به حسنعلی خان ولد مؤمن خان اعتمادالدوله مفوض، او نیز تعصب دینی بسیار داشت. اظهار نمود و چون اردلان ولایت سرحد و قرب جوار ولایت مخالف بود هر روز بسبب تعصب هنگامه [هنگامه] آراسته میشد و عجزه و مساکین اردلان [اردلان] خیلی [به] تنگ آمده بودند یارای شکوه را هم نداشتند. با او بهر نحو بود دو سال و کسری^۲ روزگار را بسر بردند تا فوت شد. از جانب شاه سلطان حسین، حسینعلی خان برادرش بیکلرییکی اردلان [اردلان] کردید. او نیز چون برادرش بنای بدسلوکی با مردم اردلان [اردلان] گذاشت. در هر ماهی از طرف شاه رقمی صادر می شد که با مردم کردستان که سرحد است رعیت پروری و خوش سلوکی بکن. مفید نیفتاد، بلکه در بدی با عام مردم می افزود. او نیز دو سال^۳ حکومت کرد. درینعرض [در عرض این] مدت، موعد یازده سال حاکم بیکانه در اردلان حکومت نمود.

۱- خسرو اردلان مدت حکومت محمد خان کرجی را ۲ سال نوشته است، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۳۶، محمد شریف قاضی مدت حکومت شخص مزبور را ۴ سال نگارش کرده است، زبدة التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۳۷.

۲- محمد شریف قاضی مدت حکومت حسنعلی خان را ۳ سال نوشته است، زبدة التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۳۷، در حالی که محمد مردوخ کردستانی این مدت را دو سال ناقص ذکر کرده است، تاریخ مردوخ، ص ۳۳۹.

۳- خسرو اردلان مدت حکومت حسینعلی خان را یک سال و شش ماه نوشته است، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۳۶، محمد شریف قاضی مدت حکومت حسینعلی خان را ۳ سال نگارش کرده است، زبدة التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۳۸، محمد مردوخ کردستانی، علی اکبر وقایع نگار کردستانی و شکرالله سنندجی مدت حکومت شخص مزبور را یک سال و چهار ماه ذکر

[حکومت عباس قلی خان پسر محمد خان اردلان]

عباسقلی خان ولد محمد خان مدّتی مدید خدمت بشاه سلطانحسین می-
کرد. هر خدمتی بدو رجوع میشد در انجام [انجام] آن جانفشانی و
سربازی میکرد از آنجمله در حینی که مرید ویس [میرویس] افغان در
قندهار و پسر عبدالله خان [عبدالله خان] در هرات طغیان کردند. شاه سلطان
حسین عباسقلی خان را با سپهسالار و قشون مأموره روانه [روانه]، ولایتها
را از معاندین پس گرفته، در آن سفر عباسقلی خان مردانکی و شجاعت
نمایان کرده، قندهار و هرات را از دست مرید ویس [میرویس] افغان انتزاع
و بتصرف شاه سلطان حسین آوردند و سپهسالار مردانکی و خدمتگذاری و
شجاعت و جان سپاری او را در خدمت شاه عرض، در مقابل آن در سنه
۱۱۲۲^۱ ایالت اردلان را بعباسقلی خان ولد محمد خان مفوض، بعد از
استقرار و استقلال بمقر حکومت در آردلان [اردلان] مدّتی [مدت] شش
هفت سال^۲ حکومت نمود. بسبب سلوک خوب او ولایت تمام معمور و آباد
و مردم چون [در] رفاه بودند متمول شدند و حال و اوضاع بسیار برای مردم
حاصل، نوکر و رعیت روزگار را بخوبی و خوشی بسر می بردند. در این اثنا
از طرف شاه سلطان حسین امر میشود که سه چهار هزار نفر سواره از عزه
[اعزه] و اعیان ولایت همراه خود برداشته بطهران رفته، در آنجا به تمشیت
خدمت مرجوعه قیام نمایند. حسب فرمان عباسقلی خان چهار هزار نفر
سواره تدارک دیده بطهران رفت. موعده پنج شش ماه اتفاق افتاد، در آنجا

نموده‌اند، تاریخ مردوخ، ص ۳۳۹، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۴۴، تحفه
ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۳۰.

۱- علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی سال آغاز
حکومت عباسقلی خان را ۱۱۲۱ ذکر کرده‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص
۱۴۴، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۳۰، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۰.
۲- شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی مدت حکومت عباسقلی خان را ۸ سال ذکر کرده-
اند، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۳۱، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۱.

توقف نموده و چون ملا عبدالکریم در نزد اعتمادالدوله شاه خیلی آبرو داشته و احترام و اعزاز او منظور می‌داشت و در نزد شاه سعی بلیغ کرده که عباسقلی خان حاکم شد، در مقابل آن عباسقلی خان علاوه قاضی‌گری توپل [تبول] متعدده و چند خانوار از اهل ذمه و مسلمان بمعافی بدو داده و مرجعیت تمام داشت. کار مردم را میدید و رتبه معلمی و استادی پیش او بیشتر داشته بود. درین سفر که با مردم بپهران مأمور شد عباسقلی خان، ملا عبدالکریم را به اتفاق خود به سفر نبرد و او را نایب حکومت خود کرده در ولایت بجا گذاشت و از مکارم اخلاق مردم کردستان آنکه هر گاه با حاکم مأمور سفر بشوند و پنج شش ماهی طول سفری اوها [ایشان] بشود، در بین خود بنای شرارت^۱ و افساد می‌گذارند تا از ان استخلاص یابند. معارف ولایت که همراه عباسقلی خان بسفر طهران رفته بودند، عباس بیک و محمد باقر بیک ریش سفید جماعت براز^۲ بودند. درویش بیک بزرگ طایفه ابراهیم بیکی بود و سهراب بیک و همت بیک ولد علیرضا بیک ریش سفید جماعت کلباغی^۳ بودند. این اشخاص که مرقوم شدند هر یک بهانه‌جویی کرده بعضی بمرخصی و بعضی بیمرخصی همگی بولایت [به ولایت] مراجعت کردند. عباسقلیخان با چند نفر از عمله خود از غیر معروف در طهران مانده، عباسقلی خان عریضه بشاه سلطانحسین نوشته بدینمضمون [بدین مضمون] که علیقلی سلطان [علیقلی سلطان] در ولایت بجا مانده

۱- شرارت: بدکرداری، فتنه‌انگیزی.

۲- ایل براز: نام طایفه‌ای از ایلات کرد در ایران است که تقریباً ۱۰۰ خانوار می‌شوند و عده‌ای از آنها در هوباتو، قراتوره و مریوان سکنی دارند. این ایل فوق العاده جسور هستند و توسط امیر تیمور گورکانی از خاک عثمانی به ایران انتقال یافتند، لغت نامه دهخدا، جلد سوم، ص ۴۵۰۴.

۳- کلباغی: این ایل در زمان شاه طهماسب اول صفوی از طرف قلعه‌ی چوالان سلیمانیه وارد کردستان ایران شدند و اشخاص معروف آنان در شهر سنندج ساکن گردیدند و به چاکری حکام کردستان پرداختند و بقیه‌ی این ایل در مرزهای ایران و دولت عثمانی آن زمان به صورت بیلاق و قشلاق زندگی می‌کردند، عشایر و ایلات و طوایف کرد، ص ۶۳.

ادعای حکومت را دآرد [دارد]. چند دفعه کاغذ نوشته و آدم فرستاد. اعزّه و اعیان که در نزد من در طهران بودند بتحرّیک و اغوای او قشون من از هم پاشیده، بولایت [به ولایت] عودت نموده‌اند. معدودی از عمله پیش من مانده‌اند. استدعا آنکه رقمی صادر شود که آنانی [آنانی که] بولایت [به ولایت] مراجعت کرده‌اند گرفته، بطهران آورده بدست من بسپارند. اینعرض باعث ترقی رتبهٔ علیقلی سلطان شد. شاه در جواب عریضه می‌فرماید معلوم است که عباسقلی خان بدسلوکی با مردم اردلان کرده، موجب و سورات آنها را تمام نداده، عاجز شده‌اند. لاعلاجاً بولایت [به ولایت] کریخته‌اند. تقصیری ندارند اوها [ایشان] را مواخذه و بازخواست نمائیم. رای [رای] مبارک بسر این آمد که عباسقلی خان مغزول [مغزول گردد].

[حکومت علی قلی خان پسر جهانگیر سلطان اردلان]

و ایالت اردلان [اردلان] را بعلیقلی خان ولد جهانگیر سلطان ولد کلبعلی خان مفوض و علیقلی خان در نهایت افلاس^۲ و پریشانی احوال در قریه شخله من محل [محال] خورخوره من توابع اردلان روزکار را بسر می‌برد. «من حیث لا یحتسب» رقم و خلعت برای او برده با نیل مقصود بر سر ولایت آمده در سنه ۱۱۲۹ علیقلی خان در اردلان استقلال و استقرار یافت و در سال دوم حکومتش بلیه طاعون «لا نزل علینا» به اردلان واقع، هشتاد هزار نفر متجاوز بدان بلیه فوت شدند و علیقلی خان حاکم رشید و صاحب سخا و بشمیر و شجاعت شهرت داشت و در آنوقت [آن وقت] مردم لرستان [لرستان] یاغی شده، شاه سلطانحسین علیقلی خان را با قشون

۱- سورات (سیورسات): غله، خوار و بار، ملزومات سپاهیان که پیش از ورود آنان تهیه کنند، مجموعه‌ی غله و خوراک لشکریان و علوفه‌ی اسبها و دیگر حیوانات.

۲- افلاس: تنگدستی و بینوایی.

اردلان برای دفع لرها تعیین [تعیین] و مامور [مأمور] کرده، علیقلی خان نیز با قشون ولایتی بلرستان [به لرستان] رفته، انولایت [آن ولایت] را تسخیر و بتصرف شاه آورده، روساء [رؤسا] و اعیان اوها [ایشان را] همراه خود کرده بقزوین که تشریف شاه در آنجا بود آورد و درویش بیک و حسین بیک ماموی با اکثر معارف بهم اتفاق نموده، از علی قلی خان یاغی شدند. او هم استعدادی چندان نداشت در ولایت توقف نماید و قوت مقاومت دشمنی ایشان نداشت هم [ایشان را هم نداشت]. لاعلاج به پلنکان رفت و امداد از خانه [خانه] پاشای ببه که در شهرزور بود طلبید. او نیز رستم بیک جاف را با قشون به امداد علیقلی خان فرستاد. بتوسط جمعی مصلحین صلاحیت کیش بمقابله و مقاتله نرسیده صلح در بین علی قلی خان و درویش بیک و اتباعش بوقوع پیوست. نهایت چونکه علیقلی خان متعصب بود و سخنهای شرآمیز و فساد انگیز بمردم می‌گفت و بد سلوک و بد کردار بود و پا از کلیم خودش زیاده‌تر می‌کشید، رعایا و نوکرها و اعزّه و اعیان و عموم مردم اردلان از افعالش متاذی [متاذی] بودند. بعضی از رعایا و ریش سفید و معارف بشکوه او بدرکاه شاه سلطانحسین رفتند و سور سلوک او را با عموم مردم عرض کردند. بعد از غوررسی^۱ علیقلی خان را از حکومت معزول، ولایت اردلان را به عباسقلی خان دوباره مفوض [نمود].

[حکومت مجدد عباس قلی خان اردلان]

[او] در سنه ۱۱۳۲ بمقر حکومت مستقل و مستقر گردید. موعده سه سال عباسقلی خان حکومت آردلان [اردلان] را نمود و در سنه ۱۱۴۰ هجری شاه محمود و شاه اشرف افغان بی‌استعدادی و کم سپاهی شاه سلطان حسین

۱- غوررسی: رسیدگی دقیق.

را ملاحظه نمودند. برای تسخیر عراق و کشتن شاه سلطان حسین با جمعیت تمام آمدند. اصفهانرا تسخیر و غارت و تاراج کردند. شاه سلطان حسین را نیز بقتل رسانیدند. این خبر بدولت عثمانیه رسید. وزراً [وزراء] و پاشایان سرحدست [سرحدات] مراتب را بسطان روم عرض نمودند که افغان با لشکر جرّار باصفهان آمدند، خراسان و فارس و عراق را تسخیر و شاه سلطان حسین را نیز بقتل رسانیدند. بشمشیر ستم و ظلم ملک پادشایان [پادشاهان] صفویّه را تصرف [کردند]. این سرحدات که قرب جوار را دارند خالی از حکام میباشند. هرگاه اذن باشد انولایت [آن ولایت] بیصاحب را ضمیمه ملک روم نمائیم. از طرف سلطان روم چاپاران بادپیما و تاتاران پیک [پیک] رفتار رسیدند که مأذون نیستید در تسخیر ملک عجم هر چه بتوانید بتصرف آرید.

[حکومت خانه پاشای بابان]

بعد از استیدان [استیدان]^۱ در سنه ۱۱۳۶^۲ خانه [خانه] محمد پاشای بیه ولایت [به ولایت] اردلان و احمد پاشا بکرمانشهان^۳ و سایر پاشایان بهمدان و بروجرد و دینور و سنقر و نهاوند و کروس و خمسه^۴ آمدند. آن سامان را

۱- استیدان: اجازه خواستن.

۲- عبدالقادر بن رستم بابانی سال حکومت خانه محمد پاشا را ۱۱۲۴ می‌نویسد، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۹، در حالی که علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سندجی و محمد مردوخ کردستانی سال حکومت شخص مزبور را ۱۱۳۲ نگارش کرده‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۴۷، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۳۵، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۳.

۳- این واژه در متن به چهار شیوه ذکر شده است: کرمانشهان، کرمانشاهان، کرمانشان و کرمانشاهان. در این بین کرمانشهان و کرمانشاهان صحیح می‌باشد و نام قبلی آن قرمیسین بوده و اکنون کرمانشاه است.

۴- خمسه: خمسه (زنجان) در مغرب قزوین و شمال همدان قرار دارد، زبده التواریخ سندجی در تاریخ کردستان، ص ۷۸.

با توابع متصرف شدند و در آخر اینسال پاشایان عثمانیه قلعه همدان را محاصره، در اندک زمانی قلعه را فتح و اهل همدان را اسیر و مقتول و اموال اوها [ایشان را] تاراج کردند. خونریزی بسیار در همدان و دهات و توابع نمودند و ملا عبدالکریم قاضی و مفتی نهصد نفر از اسرای همدان [را] چه بقیمت و چه بسماجت از دست تظلم رومیان استخلاص و پس گرفته بصاحبان [به صاحبان] آنها رد و تسلیم کرد و بعد از فتح همدان خانه پاشا و احمد پاشا، ملا عبدالکریم را برای اظهار تسخیر این سرحدات و بنای مسجد جامعه و مدرسه و علوفه و مواجب شش ماهه طوایف لوندات و ینکچری^۱ و سپاهيته [سپاهیه] و اهل قشله^۲ و بنای خانقاه و تکیه درویشان و صوفیان و مناره [مناره] برای مؤذنان و بنای مساجد و مدارس در شهر و توابع و دهات و سلاطین نشینان و محلات یوزباشیان و ضابطان ملک اردلان بنزد سلطان احمد به اسلامبول [اسلامبول] برسالت و تبلیغ اینمطالب [این مطالب] ارسال نمودند و ملا عبدالکریم با تدارک و تهئیه معقول و سی هزار سوار عازم اسلامبول [اسلامبول] و بدانجا رسیده، او را بحضور سلطان روم احضار، مراسلات و عرایض را رسانیده و مطالب و مستدعیات را عرض نموده، مشمول نوازشات سلطانی کردید. چند وقتی او را در اسلامبول نگاهداشته، در نهایت اعزاز و اکرام بوده و در وقت مرخصی جمیع مستدعیات را قبول و مقرون به انجام دانسته، دو دست خلعت فاخره که کرک^۳ سمور و قاقسم [قاقم]^۴ و لباس مخصوصی نفیسه بود بملا عبدالکریم با

۱- ینکچری (ینی چری): واحدهای ویژه و ورزیده از ارتش امپراطوری عثمانی، سپاهی پیاده که در سدهی هشتم هجری اورخان پسر عثمان دومین سلطان سلسلهی عثمانی از جوانان مسیحی که به گروگان گرفته شده بودند تشکیل داد.

۲- قشله: سربازخانه، زبده التواریخ سندنجدی در تاریخ کردستان، ص ۴۴.

۳- کرک: پشم نرم.

۴- قاقم: حیوان کوچکی مانند سمور که پوستی سفید و ملایم دارد و از آن پوستین می سازند.

یکهزار عدد اشرفی دو بتی و سی دست رخت سراپا خلعت ادمان او شده و فرامین قاضی‌کری و مفتی و متولی موقوفات از رباط^۱ و غیره و تجدید فرمان سلطان مراد را نموده، از قرار روزی سیصد آغچه علاوه^۲ واجب و سیورغال داشته بملا عبدالکریم عنایت فرموده و یکهزار تومان نقد برای مصارف بنای مسجد جامعه و مدرسه و مناره در سنندج مرحمت کرده و مبلغ هزار کیسه که سی هزار تومان باشد برای علوفه^۳ شش ماهه^۴ طوایف لوندات و ینکچری [ینی‌چری] و سپاهیه [سپاهیه] و اهل قشله که صره امین^۵ سلطان احمد آمده آورده در سنه ۱۱۳۸ بسنندج معاودت و مراجعت نمود. وجه علوفه را صره^۶ امین تسلیم احمد پاشا کرده بعسکر داده و خانه [خانه] پاشا نیز یکهزار تومان مرسوله را بلکه مضاعف آن بمصارف و خرج مسجد جامعه و مدرسه و مناره که حالتحریر [حال تحریر] در سنندج باقیست، نمود و بعد از چند وقتی که چهل سال از بنای مزبور گذشته طرف دیوار قبله مسجد جامعه خراب، سبحانوردی خان والی اردلان او را تعمیر کرد و ایوان که ساخته بودند او نیز ویران شد. خسرو خان والی اردلان ایوان آنرا از نو ساخت و در او آخر یکطرف [یک طرف] کنبد مسجد در طرف شرق رو بخرابی نموده، لطفعلی خان ولد سبحانوردی خان والی اردلان [اردلان] آنرا تعمیر کرد و یکطرف [یک طرف] کنبد [گنبد] غربی مسجد نیز خراب، حسنعلی خان ولد لطفعلی خان او را تعمیر و هفت سال تمام وزراء و پاشایان روم در اردلان و کرماشاهان و بروجرد و کزاز^۷ و فراهان و همدان و قلمرو علیشکر^۸ و ولایت خمسه و کروس و ساین قلعه

۱- رباط: کاروانسرا.

۲- صره امین: خزانه‌ی دولت عثمانی، زبده التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۶۵.

۳- کزاز: از دهستان‌های بخش آستانه‌ی شهرستان اراک، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۴۸.

۴- قلمرو علیشکر: بلوک اسفند آباد را در عهد قدیم قلمرو علیشکر نامیده‌اند که در مشرق سنندج واقع شده بود و وجه تسمیه‌ی آن به دوره‌ی قراقویونلوها باز می‌گردد: علی شکر که یکی از امرای جهانشاه قراقویونلو بوده سلطانیه، همدان، قزوین و درگزین را تا قم تصرف می‌کند و جهانشاه

افشار حکومت و فرمانفرمای [فرمانفرمایی] کردند و در وقتی که محمود و اشرف افغان به اصفهان آمدند شاه طهماسب ولد شاه سلطان حسین بطرف آذربایجان برای اعانه و امداد رفت و کسی کومک [به ایشان کمک] نکرده، تا اینکه افغان [افغان‌ها] کار اصفهان و شاه سلطانحسین را ساختند و رفتند. شاه طهماسب خود را به ایرانیان نمود. مردم عراق و فارس بدو کرویدند. سپاهی [سپاه] معقولی برای او جمع شده و چونکه مردم ایران معتقد و اخلاصمند سلسله جلیله صفویه بود، قشون عراق و فارس بر سر او جمعیت کرده بودند. در تبریز شاه طهماسب کالجلوس [که جلوس] نمود و افغان و اوزبیک و مردم بدو جمع شدند. اینخیر [این خبر] و شهرت بخراسان رسید. نادرشاه در اصل ندرقلی اسم داشت، پسر پوستین دوز بود و دسته معقول هم داشت و آوازه سلطنت شاه طهماسب شنید. از خراسان برخواسته [برخاسته] بخدمت شاه مشرف گردید و چون ندرقلی شخصی شجاع و رشید و صاحب جرأت و نشانه دولت و سلطنت و پادشاهی در ناصیه او ظاهر بود و در عهد شاه چندین دفعه شجاعت و مردانگی در حروب و معارک نمود. آخرالامر ندرقلی مسمی بطهماسب قلی شد و اسم سپهسالاری نیز بدو شفقت گردید و در قلیل مدّه [مدّه] اکثر ولایت را با اسم [به اسم] تسخیر و تصرف به [به تصرف] شاه آورد. همین [که] استقلالی و شوکتی برای شاه طهماسب رو داد. پیش نهاد خاطر نمود که پاشایان روم اکثر عراق را تصرف کرده‌اند، او را از دست تصرف ایشان انتزاع و استرداد نمایند. [با] لشکر عظیم و تدارک و استعداد شوکت هرچه تمامتر طهماسب قلی خان از اصفهان نهضت و وزرا و پاشایان روم، عسکر و سپاه خود را تدارک دیده

ایالت همدان را با توابع به علی شکر واگذار می‌کند و از نیمه‌ی دوم قرن نهم هجری محال اسفند آباد که خود جزئی از همدان بوده به قلمرو علیشکر معروف می‌گردد، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۴۲.

۱- معارک: میدان‌های جنگ و کارزار.

بهمدان آمده، احمد پاشای وزیر بغداد در انجا توقف چونکه شاه طهماسب، طهماسب قلی خان سپه سالار را با قشون برای دفع قشون روم مامور [مأمور] کرده، مشورت کرده نمودند [مشورت نمودند] که خانه [خانه] پاشای بیه که حاکم آردلان [اردلان] بود و تیمور پاشای ملی با سی چهل هزار نفر بمقابله او رفته، مجادله با طهماسب قلی و قشون ابوابجمعی او نمایند و طهماسب قلی خان هم با سی هزار نفر سواره قوچاق کار آمد. زبده منتخب شاه طهماسب وارد محل ملایر شد. دو سه روز طرفین تدارک و تهیه اسباب جدال نمودند. تلافی [تلاقی] آن هر دو سپاه سنکین در دمق اعمال ملایر واقع، بعد از کشش و کوشش طرفین و ستیز و آویز جانبین و اشتعال نایره قتال از دو طرف ابطال روم و دلاوران عجم از صبح تا شام به سیف و سنان بیکدیگر میزدند. نزدیک بغروب آفتاب نسیم فتح به سپاه طهماسب قلی خان وزید. عسکر روم شکست فاحش یافته، اکثر از معارف آردلان [اردلان] چون ملا عبدالکریم و خسرو بیک منشی راه عدم را پیش گرفتند و چون دو سه روز پیش از جنگ قشون طهماسب قلیخان زمین حوالی میدان رزم را از راه حيله آب گذاشته روی انزمین [آن زمین] آفتاب زده، خشک شده و زیر آن کل نمدار تا کاو ماهی تر بود. اکثر سپاه رومی در آن زمین اسپ [اسب] اوها [ایشان] تا رکاب فرو رفته و از عقب شمشیر قزلباش [آنها را] دستگیر و نزدیک بده [به ده] هزار نفر ازوها [از ایشان] مقتول شده و اسباب و احمال و اجمال و انقال از رومیها مانده، نصیب قشون طهماسب قلیخان کردید و تعاقب عسکر روم را تا خاک آردلان [اردلان] کردند. احمد پاشا وزیر بغداد با سایر پاشایان روم در همدان بودند. همان شب فرار، وقت صبح بسندج رسیده تاب نیاورده موعده یکشنبه و

۱- قوچاق: زوردار، با قدرت.

۲- انقال: بارهای گران، اسباب و امته.

روز بقیة السیف^۱ عسکر رومی بشهرزور رسید. طهماسب قلیخان پا [با] سپاه سنکین که از چهل هزار نفر متجاوز بود با طمطراق و آیین [آیین] هر چه تمامتر وارد سنندج در سنه ۱۱۴۲ کردید. بدین فتح نمایان خاک ایران از لوث^۲ عسکر رومیّه پاک شد. نادم و خاستر [خاسر]^۳ و خایب بولایت [به ولایت] مراجعت کردند و محمد قلی بک [بیک] ولد درویش بیک در میان عسکر رومی بود. در میدان جنگ او را نیز دستگیر کرده، پیش طهماسب قلیخان سپه سالار آوردند. ازو [از او] پرسید کسی از خانزادهای [خان-زاده‌های] اردلان قابلیت دارد حکومت را بدو بدهیم. عرض کرد که سبחנוیردی خانی هست تا حال خدمت بیاشایان روم کرده، حاضر است. صاحب اختیارند.

[حکومت سبحان ویردی خان و مصطفی خان پسران عباس قلی خان اردلان]

کزارش سبחנוیردی خان بنحوی [به نحوی] بوده در ایام رومیها در سر املاکات اسفند آباد^۴ بود. ملا عبدالکریم واسطه کردی [واسطه‌گری] در نزد احمد پاشای وزیر بغداد نموده، خمسه و کروس و اسفند آباد را بسبحان ویردی خان داده و او را ملقب بیاشای دو طوق^۵ کردند. سبحان ویردی خان را بحضور طهماسب قلیخان احضار، سبחנוیردی خان را بوالی اردلان [اردلان] قرار داد و محمد قلی بیک را منصب و کالت که ارث او بود داد. اردوی طهماسب قلیخان سپه سالار چند روزی در سنندج توقف و پنجهزار

۱- بقیة السیف: لشکری که بعد از هزیمت باقی مانده باشد.

۲- لوث: نیرو و قدرت.

۳- خاسر: زیان رسیده، خسران دیده.

۴- اسفند آباد: یکی از بلوکات کردستان، حد شمالی آن گروس، حد شرقی مهران، حد جنوبی سنقر و کلیانی، حد غربی بیلاق و مرکز آن قروه است، لغت نامه دهخدا، جلد دوم، ص ۲۳۱۱.

۵- به احتمال زیاد اینجا هم منظور نویسنده به جای طوق، توغ به معنای غلّم و نشان باشد.

تومان نعل بهاء با پیشکش معقول به سپهسالار دادند. از انجا حرکت کرده، رو به اذربایجان عنان عزیمت را معطوف و طهماسب قلیخان باذربایجان [به اذربایجان] بعزم تسخیر پا [با] سپاه سنکین که داشت رسید. سر عسکر با لشکر رومی انجا بود. او را بمحض رسیدن بیرون نمود و تا بخاک روم دوآید و از اذربایجان رو بترکستان نهضت [نمود]. وزراء [وزرای] سرحد روم باز طمعشان بحرکت آمده، فرصت دانسته ولایت سرحد ایران را مستولی از انجمله [آن جمله] خالد پاشا برادر خانه پاشا بسندج آمد و سبحانوردی خان [را] که حاکم بود از ولایتش اخراج کردند. ولایت را متصرف شدند و سبحانوردی خان با ایل اردلان در سنه ۱۱۴۴ بطهران رفت و خانه و کوچ نیز همراه برده بودند و موعده شش ماه در طهران توقف، همین کوکبه طهماسب قلیخان از طرف خراسان بعراق نمایان گردید سبحانوردی خان با ایل اردلان از طهران مراجعت به اردلان نمود و شاه طهماسب با طهماسب قلیخان سپهسالار بهمدان آمدند. حاجی مصطفی بیک اشترانی و نظر علی بیک را تعیین [تعیین] نمودند که سبحانوردی خان را بهمدان ببرند. در رسیدن اوها [ایشان] بسندج سبحانوردی خان عریضه [عریضه] بشاه نوشت که ولایت سرحد است و بتازکی خالد پاشا ازینجا [از اینجا] بیرون رفته و مردم بیه و رومی که قرب جوار دارند با ما عداوت دارند. ایل اردلان درینچند [در این چند] وقت [که] از طهران عودت کرده‌اند و تفرقه او از دست خالد پاشا فرار کرده هنوز بولایت [به ولایت] مراجعت نکرده‌اند. هر گاه بخاکپای [به خاک پای] مبارک آیم بعضی عجزه و مساکین مانده‌اند متفرق می‌شوند. بعد از ان نمیتوانم از از خاک روم اوها [ایشان] را پس بیاورم. بمعتمدی خود سپرده بنزد شاه فرستاد. شاه سبحانوردی خان را مرخص و استدعا و عذر او را قبول فرمود و در جواب عریضه او رقم

صادر کردید که ترا مغزول [مغزول] نمی‌کنم. اگر حکومت را باحمد بیک پسرش بدهیم کم سن و کم تجربه است و این امر از مصطفی خان ولد عباسقلی خان نیز بر نمی‌آید و حاکم بیکانه را هم بدان ولایت بفرستیم مردم [نه تنها] تفرقه میشوند، بلکه یاغی هم می‌شوند. بدینحو [بدین نحو] دلالت نامه [نامه] برای سبחנוیردی خان روانه کرد و سبحان ویردی خان موعده چهار سال^۱ حکومت کرد. جمعی از مردم آردلان [اردلان] بشکوه او رفته و مبلغی از نقد و جنس تعهد کرده بودند که بدیوان برسانند. شاه بطمع افتاد. شکوه مردم را غوررسی فرمود. سبחנוیردی خان را مغزول و مصطفی خان ولد عباسقلیخان را که حاکم سیاهکوه بود به بیکلرییکی اردلان کرد. در سنه ۱۱۴۶ نظر علی بیک را که یکی از مقربان شاهی بود بوکیل قرار داد [و] با مصطفی خان وارد سنندج کردید. چهل روز از حکومت او گذشت. محمود سارای [سارایی] درجزینی، بعزم تاخت سنندج آمده مصطفی خان بیکلرییکی شهر را با اعیان خالی، محمود سارای [سارایی] با سیصد نفر پالان‌سوار بعضی فقیر و بیچاره و یهودی در سنندج مانده، آنها را تاخت و تاراج و اسیر و قتل [مقتول] نمود. از هیبت و سطوت^۲ شاهی خوف داشت. یکرروز در سنندج توقف، بعد از ان غانماً بشهرزور اعاده و مراجعت کرد و طهماسب خان دو ماه در همدان توقف، تدارک قشون را دیده، طهماسب قلیخان از همدان با قشون حرکت، بدو منزل بکرمانشاهان رفته و از آنجا ایلغار^۳ بولایت [به ولایت] روم کرده، فولاد پاشا و ممش پاشا در سراب [سر

۱- علی اکبر وقایع نگار کردستانی و محمد مردوخ کردستانی مدت حکومت سبحان ویردی خان را در بار اول پنج سال و هشت ماه نوشته‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۴۹، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۶، در حالی که شکرالله سنندجی مدت حکومت شخص مزبور را در بار اول ۶ سال ذکر می‌کند، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۳۷.

۲- سطوت: وقار، ابهت.

۳- ایلغار: هجوم و یورش.

آب] سیروان سنکر کرده بودند. از آمدن قشون عجم خبردار شدند، فرار نمودند و توپال عثمان پاشا در کرکوک بود. طهماسب قلیخان بر سر سنکر او رفت. چند روزی خود را در سنکر نگاهداشته، چون ذخیره نداشتند شب سنکر را خالی کرده، رو ببغداد فرار نمود و طهماسب قلیخان او را تعاقب کرده، در آنچه سرای بتوپال عثمان پاشا رسید. بعضی از قشون او را دستگیر و بعضی را مقتول، از آنجا برکشت. عنان عزیمت را بصوب آذربایجان معطوف، تیمور پاشا با عسکر رومی در آنجا بود. در دشت تالی لطفعلی خان خویش خود را با بیست هزار نفر قشون برای تسخیر آذربایجان و بیرون کردن تیمور پاشا مامور [مأمور] و تعین [تعین] و خودش عطف عنان را بصوب بغداد نمود. طهماسب قلیخان دوباره قلعه بغداد را محاصره کرد. چونکه در حوالی قلعه از خوف قشون ذخیره را نکذاشته بودند سیورسات لشکر کمی [کم] میکرد. سبحان ویردی خان، و حاجی سیف‌الدین خان را با هزار نفر سواره تعین [تعین] نمود که آمده در شهرزور و کرکوک کندم و جو را جمع‌آوری و بحمل‌اللاغ کرده روزبروز [روز به روز] برای سورسات [سیورسات] قشون باردوی کیوان شکوه روانه نمایند. مقارن اینحال خبر رسید که محمد خان بلوچ [بلوچ] در شیراز یاغی شده و مردم آنستما [آن سمتها] را بخود متفق گردانیده، ادعای خودسری را دارد. امنای دولت و بزرگان و سرکردگان و امراء [امراء] رکابی مصلحت چنین کردند، سپهسالار درین دم کار محاصره را با احمد پاشا روبراه کرده برای دفع محمد خان به ایران مراجعت [کند]. طهماسب قلیخان مصلحت اوها [ایشان] را پسندیده، قبول [و] باحمد [با احمد] پاشای وزیر بغداد مصالحه کرد. بآین [به آیین] و طمطراق هر چه تمامتر و توبخانه [توپخانه] و

زنبورکخانه از بغداد حرکت و برای دفع شر محمد خان بلوچ [بلوچ] بعراق آمد و مصطفی خان را از حکومت معزول و از شنیدن اینکه محمود سارای [سارایی] بسندج آمده او کریخته، اگرچه آزرادار [آزاردار] و صاحب فراش بود به امر او از جانش عاری کردند.

[حکومت مجدد سبحان ویردی خان اردلان]

و حکومت اردلان را به سبحانویردی خان در سنه ۱۱۴۶^۲ مفوض نمود و در این اوقات حاجی سیف الدین خان را با بابا خان چپشلو^۳ و قشون بر سر ایل بختیاری که یاغی شده بودند مامور [مأمور]، در رسیدن اینها، اوها [ایشان] بکوه بختیاری فرار و در آن شعبها خودشان را متواری، پانصد خانواری از آنها را کوچانیده بخراسان فرستادند و ولایت اردلان و سایر جاها بسبب ظلم و ستم دیوانی رو بخرابی آورده، سبحانویردی خان متوجهی ولایت را سوای موجب خود و عمال، هفت هزار تومان مالیات در دیوان شاهی قطع نمود. مردم ایران بسبب تحمیل و ...^۴ در تعب و مشقت بودند. شش سال تمام مردم کردستان روزگار برفاه می‌گذرانیدند.^۵

۱- زنبورک: نوعی توپ که آن را بر روی شتر می‌بستند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۶۲.

۲- علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی سال حکومت سبحانویردی خان برای بار دوم را ۱۱۴۹ نوشته‌اند. حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۰، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۳۹، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۶.

۳- چپشلو (چاپشلو): نام طایفه‌ای ترک در ایران.

۴- این واژه نامعلوم و احتمالاً حوالجات و یا مالیات باشد.

۵- در متن نویسنده ابتدا از سختی و مشقت مردم ایران و اردلان صحبت می‌کند و در جمله بعد می‌نویسد: شش سال مردم کردستان روزگار را در رفاه و آسایش سپری کردند، بر این اساس دو جمله‌ی مذکور با هم تناقض دارند.

[حکومت احمد خان پسر سبجان ویردی خان اردلان]

نهایت احمد خان و اللهوردی بیک و حسن بیک میر اسکندری با پانصد نفر سواره در رکاب شاه بهندوستان رفته بودند در سنه ۱۱۵۲ از سفر مراجعت نمودند. احمد خان را بنیابت روانه و سبجان ویردی خان را بحضور طلبیده، احمد خان با شرا سیف خان [شریف خان] و جمعی از ممیزان که برای ممیزی اردلان مأمور [مأمور] شده بودند وارد سنندج گردیدند. چون خانه و کوچ سبجان ویردی خان در اصفهان بود ابتدای بروج قوس به اصفهان رسید. تا نوروژ توقف کرد. بعد از نوروژ از اصفهان حرکت عازم درگاه نادری شد. در اشرف مازندران باردوی نادری رسید. در وقتی که موکب نادری از سفر ترکستان عودت نمود از صد هزار نفر زیادتر افغان و اوزبیک در رکاب داشت و علاوه آن هر روز از اطراف و جوانب قشون بارود ملحق می شدند. شوکت نادری باعلی درجه کمال رسید. سبجانویردی خان برابر شاه رفته بود. خیلی نوازشات و اشفاقات باو کرده، میفرماید سبجانویردی خان بعد از این تو و حاجی سیف الدین خان و محمد حسین خان رکن الدوله باشند. در کیشک خانه دایم حاضر باشند. مشاوره و محاوره امور دولت بهم بکنند. آنچه صلاح بدانید سه روز یکدفعه [یک دفعه] صلاح دولت را عرض نمایند. ایشان هر سه نفر بصوابدید یکدیگر بخدمت مرجوعه معمول میداشتند، تا اینکه شوکت نادرشاهی در طهران و قزوین نزول اجلال فرمود. احمد خان که در سنندج نایب بود ضابطه و شرارت او از [از] بیکلریبکی زیادتر بود و مردم اردلان از [از] رفتار و سلوک او مخوف و عاجز بودند و احمد خان در پیش خود خیال کرده بود که موکب شاهی

۱- محمد مردوخ کردستانی سال بازگشت نادر از هندوستان را ۱۱۵۲ نوشته است، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۶.

۲- مستوره نام این شخص را به صورت شریف خان ذکر کرده است، تاریخ اردلان، ص ۷۸.

۳- ممیز: ارزیاب مالیات.

نزدیک شده و سبحان ویردی خان در رکاب حال رکن‌الدوله است. احتمال دارد واسطه پیدا کرده، حکومت اردلان را برای خودش بگیرد. حکم بمردم سنندج کرده، عنفا [عنفا] ابواب دروغ سبحان ویردی خان و اتباعش با اعیان و ریش سفیدان و پیشکش معقول تدارک دیده، بهیئت اجتماعی با وزیر و مستوفی و لشکرنویس و اهل دفتر باردوی معلی که [در] زنجان و سلطانیه نزول اجلال داشت رفتند. بعد از ورود باردوی کیوان شکوه پیشکش [پیشکش] را کذرائیده و شاه نوازش با احمد خان و اهالی اردلان فرمود. فردای امروز صورت ابواب سبحان ویردی خان را بنظر شاه رسانیدند. چونکه شاه جانب رعایت سبحان ویردی خان را ملحوظ و نظر شفقت با او داشت و ابواب را قبول نکرد و دست به پی نبرد و احمد خان نیز دانست که حرف او را در ماده [ماده‌ی] سبحان ویردی خان پدرش کوش نمیکنند، درین باب مدعیگری و اصرار نمود. بعد از چند وقتی احمد خان از [خدمت] شاه مرخص شده و با اهالی که همراه او رفته بودند بسندج مراجعت [کردند] و شاه بعد از مرخصی احمد خان، سبحان‌ویردی خان را با عاشور خان و قشون ابوابجمعی برای دفع طایفه بلباس مأمور نمود. حسب الامر شاه، سبحان‌ویردی خان و عاشور خان با جمعیت تمام بر سر بلباس رفتند، چند وقتی اوها [ایشان] را بمحاصره انداخته و بعضی از آنها را تاخت و تاراج و اسیر کردند. آخر الامر بدان راضی گردیدند که سواره و پیشکش بنادرشاه بدهند و در وقتی که شاه در سلطانیه بود احمد خان را مرخص نمود. فرمودند که بولایت [به ولایت] میروی بیست هزار خروار غله سیورسات میخواهم در سر راه من جمع کنی. در سر راه قشون من حاضر باشد. احمدخان بولایت [به ولایت] آمد و ده هزار خروار سیورسات

[سیورسات] در کردند و هارون آباد جمع نموده، شاه تسخیر داغستان را پیشنهاد خاطر کرده رو بداغستان نهضت و سبجان ویردی خان هم در رکاب بود و نادرشاه هم تمامی قشون [قشون] مملکت را طلبیده، احمد خان که در سندنج نایب بود او را با قشون رکابی طلبیدند. او نیز با سواره مأموره بارو [باردو] رسید.

[حکومت سبجان ویردی خان اردلان برای بار سوم، پسرش احمد خان برای بار دوم و حاجی مولی وردی خان قاجار قزوینی]

همینکه سواره را سان دادند، سبجان ویردی خان را مرخص و حکومت اردلان را در سنه ۱۱۵۵ بدو مفوض و احمد خان را با خود برد و نادرشاه سه چهار هزار نفر افغان و اوزبیک ابوابجمع بسبجانویردی خان کرده که سردار باشد در اردلان بنشیند. احمد خان در رکاب نادرشاه بداغستان رفت و سبجان ویردی خان با قشون ابوابجمعی به اردلان آمد و چون ممیزان پیش ازین با محمد قلی بک [محمد قلی بیک] وکیل بسندنج آمدند. ولایت را ممیزان جمعی بسیار باردلان بسته بودند. بعد از سه چهار ماه صورت ممیزی را محمد قلی بک [محمد قلی بیک] با ممیزان در داغستان بنظر نادرشاه رسانیدند. خیلی خوب جلوه کرد. محمد قلی بک [محمد قلی بیک] را بوکیل مالیات نمود. سبجان ویردی خان را معزول و بحضور طلبید و چون احمد خان در رکاب شاهی در داغستان چندین دفعه خدمات نمایان در نظر شاه کرده بود، احمد خان را در سنه ۱۱۵۵ به بیکلریبکی اردلان نمود. با وجود اینکه ولایت اردلان در انوقت [آن وقت] بجهت تحمیل و

۱- هارون آباد: نام سابق شهر شاه آباد غرب، دایرة المعارف فارسی، جلد دوم، ص ۳۲۳۲.
۲- شکرالله سندنجی و محمد مردوخ کردستانی سال حکومت احمد خان را ۱۱۵۳ می دانند. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۰، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۶، در حالی که خسرو اردلان سال آغاز حکومت احمد خان را ۱۱۵۴ نوشته است، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۴۲.

تکالیف از عالم خرواری و سیورسات و سورها^۱ [سورهای] دیوانی و مالیات او [رو] بخرابی آورده، کندم در سنندج یکمن تبریز [به] چهار عباسی رسید. مردم بدانسبب [بدان سبب] بشهرزور و زهاب^۲ رسیدند و زمستان انسال [آن سال] بسیار سخت و شدید [بود]، بنحوی که اکثر حیوانات ضایع و تلف گردیدند. نادرشاه کار طرف داغستان را چه بجنک و چه بصلح دید. احمد خان را مرخص و روانه ولایت نمود که [او را] آمده [آماده] تدارک سیورسات و قشون نماید و موکب نادری به تبریز [تبریز] رسید. احمد خان چونکه در سفر داغستان در میان مردم بشجاعت و مردانگی مشهور شده بود از آن جمله فتح قلعه آی مکی که نادرشاه دسته معقولی را برای فتح آن تعیین [تعیین] نمود. دو سال سعی بلیغ نمودند فتح نشد. احمد خان با دسته اردلانی بر سر آن رفت، قلعه مزبور را در اندک زمانی مفتوح و سایر قلاع و بقاع چون دوزاق دره و جاهای صعب و سنکلاخ در آن سمت بودند، در فتح و تسخیر آنها در نظر نادرشاه نهایت مردانگی و شجاعت و کاربینی بعمل آورد و مردم اردلان در آنسفر [آن سفر] صعب، تعبها و خسرانها دیده، از حال و اوضاع تمام بدر رفته و قحط کذا علاوه بود. روزگار ایشان بدیشان بد میگذشت. اکثر اهالی فرار و جلای وطن اختیار بسمت شهرزور و زهاب و ولایت قلمرو [علیشکر] و کروس رفتند. احمد خان چون حال ولایت را چنین دید و سیورسات و سواره رکابی نیز نتوانست تدارک نماید و هر چند سعی بلیغ کرد که شاید امور و فرمایشات دیوانی سرانجام شود، نشد و از بازخواست نادرشاه مخوف، چارها [چاره‌ی] خود را در فرار دید. شب برخواسته [برخاسته] سوار شده با پانصد نفری از عمله و اتباع خود و

۱- سور: سواران.

۲- در متن این واژه به دو صورت ذهاب و زهاب به کار رفته است. ذهاب: بلوکی از کرمانشاهان که حد شمالی کردستان، شرقی کرد، جنوبی لرستان و غربی عراق واقع است و مرکز آن قصر است، لغت نامه دهخدا، جلد هشتم، ص ۱۱۶۴۳.

اشخاص معروف اردلان رو بولایت [به ولایت] روم فرار کرد. کوچ بر کوچ تا به اسلامبول رسید. او را در کمال اعزاز و اکرام بحضور قیصر روم احضار، سلطان محمود که در انوقت [آن وقت] پادشاه روم بود چونکه نجابت و بزرگی و شجاعت احمد خان معلوم آل عثمان بود و منتظر و راغب بودند که کسی از طرف ایران بدست ایشان بیفتد، آلت کار و روکش سرداران قشون نادرشاه نمایند. احمد خان که بدانولا [بدان ولایت] رسید، با او کمال استمالت و دلداری و نوازش کردند و عزت و احترام او را فوق‌الغایه نمودند. سلطان محمود فرمودند خان خضر تاری خوش آمدی و محظوظ شدیم از آمدنت و راه غلط نکرده‌اید. پیش از این ابا [آبا] و اجداد شما و سلسله اردلان هر گاه از پادشاه ایران نسبت بخود بیغیرتی دیده باشند بدین استانه علیّه آمده‌اند. سرانجام کار اوها [ایشان] شده، در اندک زمانی با نیل مقصود و غایت مأمول بسر ولایت برده‌اند [و] منتقل شده [شده‌اند]. بحول و قوه آلهی [قوهی الهی] با سر عسکر، با قشون و سپاه زیاد مامور [مأمور] و تعین [تعین] همراه تو به ایران بیاید. ولایت را برای شما استرداد بکند. بعد از گفتگو و نوازشات بسیار احمد خان از مجلس سلطان برخاسته [برخاسته] یکنوب^۱ کرک سمور اعلی وزیرانه بر سر دوش او انداخته، برون آمده یکراس اسپ [یک رأس اسب] عربی نژاد بسیار بسیار خوب با رخت وزیرانه از طلا پیش او کشیده، در کمال احترام و اکرام بخانه و عمارتی مخصوص که برای او و اتباعش تدارک دیده بودند آمد و تعنیات و اخراجات و مصارف از ملبوس و ماکول [مأکول] روز بروز و ماه بماه برسد. پانصد نفر بلکه زیادت^۲ قرار داد و بسر کار احمد خان میرسانیدند. بعد از چند وقتی سر عسکر با قشون زیاد برای امداد احمد خان مأمور از راه ارضا لاروم [ارض روم] بقارص بجنک نادرشاه آمدند. از استماع اینخبر

۱- ثوب: جامه و لباس.

نادرشاه نیز با لشکر جرّار [به] مجادله اوها [ایشان] آمده، چه بمحاصره و چه بجنک میدان، مدتی با ایشان مقابله و مقاتله واقع کردید. سر عسکر و احمد خان ظفر بنادرشاه نبرده، مغلوب بدرگاه سلطان روم مراجعت و عودت نمودند و دو دفعه دیگر از راه بغداد و موصل لشکر جرّار با سر عسکر به امداد احمد خان مأمور و تعیین، بمقام جدال با نادرشاه می‌آمدند. اقبال نادری مانع کار پیش بردن سر عسکر روم و احمد خان میبود. بعد ازین دو سه دفعه احمد خان آمد و ظفریاب نشد. سلطان محمود بنای مصالحه با نادرشاه گذاشت. مصلحتاً احمد خان را از اسلامبول با اتباع حرکت داد، به ادرنه که چندین منزل انطرف [آن طرف] اسلامبول واقع، نزدیک به ملک فرنک [فرنگ] است روانه نمودند و در انجا بعد از قلیل مدّه [مدّه] فوت شد. بعد از فوتش آنچه متروکات^۱ داشته بود بسر کار سلطانمحمود برده، ضبط و تنخواه او را از قرار طغرا،^۲ حواله به احمد خان پاشای وزیر بغداد کرده که بوارث احمد خان برسانند و سبجانوردی خان همین [که] خبر فوت احمد خان و حواله تنخواه متروکات [متروکات] او را ببغداد شنید. ملا عبدالرحیم را روانه بغداد نمود. احمد پاشا تنخواه ترکه را از قرار فرمان سلطانی «مع شیء زاید» در بغداد بملا عبدالرحیم تسلیم و آورده از سنندج بر کار سبجانوردی خان رسید^۳ رسانید و آنچه نوکر عمله و ملازم و اتباع همراه احمد خان بروم رفته بودند بولایت [به ولایت] مراجعت و عودت کردند و بعد از فرار احمد خان بروم باز نادرشاه ایالت و حکومت اردلان را بسبجانویردی خان مفوض، در اردو بود بولایت [به ولایت] بمقر حکومت آمد. مردم بسبب آشفتنکی فرار احمد خان به اطراف و جوانب از

۱- متروکات: مرده ریگ، ترکه.

۲- طغرا: خطی قدیمی به شکل منحنی بوده که بر سر احکام ملوک می‌کشیدند، القایی که بر سر فرمان پادشاه می‌نویسند.

۳- در متن «رسید» اضافی است.

خوف نادرشاه فراری شده بودند. سبجانوردی خان آنها را بدلا لت بولایت [به ولایت] پس آورد و برای وجه ممیزی اردلان که زیاد کرده بودند بدرکاه نادری عرض کردند و موکب همایون در انوقت [آن وقت] در موصل بود. سبجانوردی خان را برای تحقیق امر ممیزی و مداخل بحضور طلبیده، همینکه به اردوی کیوان شکوه رسید از وجه ممیزی چیزی کم کرده، از راه کرماشاهان نادرشاه بهمدان آمد. چونکه از تاب کرما و سطوت و شمشیر رومیها که لشکر نادری را پراکنده کرده، تاب نیاورده قسم شکستگی برای او روی داد. شب فرار بقریه بهروز آمده و از انجا بلاتأمل بی تابانه خود را بکرماشاهان انداخته، از انجا نیز بسرعت بهمدان و اکثر سپاه نادری متفرق شده، بعد از ده روز بتفرقه و پراکنده به موکب نادری در همدان ملحق [شد]. چهل روز در همدان مکث کرده، قشون را از اطراف و ولایت نزدیک بحضور طلبیده، از ان جمله قشون اردلان را طلبیده که بهمدان بروند. قشون رکابی در سنندج تدارک دیده، بسرکردگی حسنعلی سلطان ولد عباسقلی خان و محمد سعید سلطان روانه اردوی همایون [که] در همدان متوقف بود بدو ملحق و ملک حسین بیک کلانتر مبلغ خطیر باقی سیورسات و صادر ابوابجمع او شده بسر کار شاهی برساند، از عهده برنیامده، فرار و از سنندج بیردع رفته، ابواب سبجانوردی خان و عمله او را کرد، صورت ابواب را بنظر نادرشاه رسانیده، بیدماغ شده سبجانوردی خان را در بردع عزل و محبوس نمود و مال او را ضبط و حکومت اردلان را در سنه ۱۱۵۸^۱ به حاجی مولی وردی خان قاجار قزوین [قزوینی] تفویض نمود. او نیز پنج

۱- علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی آغاز حکومت مولی وردی خان را ۱۱۵۶ نوشته‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۲، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۲، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۸.

شش ماه کمتر حکومت کرد. خانه سبجانویردی خان را بکرو [به گرو] برده بقزوین، دانست که حاجی مولی ویردی خان مردم بدو نمیکروند و بلدیت در سر رشته حکومت انجا را ندارد و امور دیوانی معطل، ازو [از او] این امر بر نمی‌آید. او را معزول و حکومت اردلان را به سبجانویردی خان شفقت، او را مرخص و بولایت [به ولایت] آمد. سه چهار ماه حکومت کرد.

[حکومت حسن علی خان اردلان و سبجان ویردی خان برای بار چهارم]

سلیم پاشای بیه که چند وقتی بود مستلزم رکابی شاهی بود و از مقربان محسوب میشد در نزد نادرشاه واسطه شده، استدعای حکومت را برای حسنعلی خان ولد عباسقلیخان نمود در سنه ۱۱۵۸^۲ به بیکلریکی اردلان کردید و محمد قلی بیک وکیل را بطهران طلبید. عبدالله سلطان براز و علیخان ئیلاقی و چند نفر دیگر از معارف مدعی محمد قلی [بیک] شده، ابواب او را کرده، صورت ابواب او را بنظر نادرشاه رسانیده، از محمد قلی بک [بیک] بازخواست عظیم کرد که چندین سال است مالیات را بتمامی بسر کار همایون نمیرسانی. محصل اکید تعیین کرده یک الف که پنجهزار هزار تومان باشد از محمد قلی بیک بوجه [بوجه] ترجمان بگیرند و او را بولایت [به ولایت] آوردند. چوبکاری و زجر بسیار کرده و اموال و املاک او را فروخته، یکهزار تومان بوصول رسید و او را نیز کور کردند و در سنه

۱- علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی مدت حکومت مولی وردی خان را یک سال ذکر کرده‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۲، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۲، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۸.
 ۲- مستوره کردستانی و خسرو اردلان به حکومت حسنعلی خان پسر عباسقلی خان در این سال اشاره دارند، تاریخ اردلان، ص ۸۵، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۴۶.

۱۱۵۹^۱ خانه سبحان ویردی خان [که] در قزوین بود مرخص نموده و سبحان ویردی خان را به بیکلرییکی اردلان کرد. حسنعلی خان را از حکومت عزل و برای بقیه پنجهزار تومان ترجمان محمد قلی بک [محمد قلی بیک]، یحیی بیک اشترانی و مرتضی قلیخان زنکنه و قاسم خان و سرحد بیک افشار تعیین [تعیین]، هر چند زجر و بازخواست کردند مفید نیفتاد. نادرشاه امر باحضر محصلان محمد قلی بیک کرده، از سوال جان دست از اولاد و ولایت شسته بروم فرار کردند. اینخبر بنادرشاه رسید چهار هزار سوار افغان مأمور و فرستاد به اتفاق سبحان ویردی خان مالیات و بقیه ابواب و صادر و خرواری تدارک دیده بسر کار برسانند. سکنه و اهالی سنندج و توابع این خبر را که سبحانویردی خان با چهار هزار سوار برای مؤاخذه باقیات انیت میرسد شدند باطراف و جوانب متفرق و کریزان و چند نفر از اعیان و مردمان بیچاره در سنندج مانده دست از جان شده در فکر بودند و در سنه ۱۱۶۰^۲ خبر قتل نادرشاه رسید جان از خوف از تن رفته از رسیدن اینخبر بقلب آمده، طمع بزندگانی خود نمودند. علی قلی خان که قاتل نادرشاه بود ادعای پادشاهی کرده، جلوس در سنه ۱۱۶۰ نمود. علی شاه پند و خزینه و دفینه و جواهر نادرشاه که در ایام اقتدار و شوکت و سلطنتش در ایران و هند تحصیل کرده بود با خزانه پادشاهان صفویه، علی شاه تمامی را در اندک زمانی بعساکر قشون و مردم ایران داد. نادرشاه شش سال طهماسب قلی خان سپهسالار بود و دوازده سال نادرشاه پادشاه بود و

۱- مستوره کردستانی می‌نویسد: سبحانویردی خان در این سال برای بار هفتم حکومت اردلان را داشته است، تاریخ اردلان، ص ۸۵.

۲- محمد مردوخ کردستانی قتل نادرشاه را در ۱۶ جمادی الآخر سال ۱۱۶۱ نوشته است، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۸، بر اساس منابع دوره نادر قتل او در ۱۱ جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ هجری اتفاق افتاده است، جهانگشای نادر، ص ۴۲۶.

در مغان در سال سنه^۱ ۱۱۴۸ هجری جلوس کرد. تاریخ جلوس «الخير فيما وقع»، مردم بسبب ستم و ظلم و سفاکی او تاریخ را منعکس شهرت دادند که «لاخير فيما وقع» گفته‌اند:

بريدند شاهان زشاهی طمع بتاریخ «الخير فيما وقع»

و میرزا محمد علی فردوسی نادری تاریخ فوت نادرشاه و جلوس علیشاه را بدینحو [بدین نحو] گفته که چون نادر از کشور پادشاهی برون رفت سلطان علی شاه آمد و علی شاه بعد از نادرشاه ده ماه فرمانفرائی [فرمانفرمایی] کرد. ابراهیم شاه او را حبس و کور نمود و در سنه ۱۱۶۱ او نیز جلوس کرد. چند روزی او هم خودنمائی کرد. بقیه از خزینه نادری مانده بود او نیز در یکسال به سخای مفرط و غلطبخشی بمصرف رسانید. وقوع اختلاف در بین اهالی اردلان و اتفاق جعفر سلطان و محمد سلطان بانه [بانه] با جمعی و آمدن بسندج و رفتن همگی بعد از رفتن سبחנוیردی خان باردوی کیوان شکوه، ابراهیم شاه در همدان باردو رسیده و امتداد دعوی اهالی اردلان با سبحان ویردی خان از همدان الی رسیدن اردوی معلی به تبریز و آمدن حسنعلیخان بسندج و بعد از قلیل مدّه طلبیدن او را بدرکاه معلی و باز آمدن سبחנוیردی خان به امر حکومت در سنه ۱۱۶۱ و توقف نمودن در سنندج قلیل مده و در سنه ۱۱۶۲^۲ ابراهیم شاه حسنعلی خان را بحکومت اردلان سرافراز و قریب دو سال حکومت کرد. چونکه در

۱- یکی از واژه‌های سال یا سنه اضافی است و با توجه به اینکه در متن سال‌ها را با واژه‌ی سنه ذکر کرده است واژه‌ی سال اضافی است.

۲- خسرو اردلان آغاز حکومت حسنعلی خان را سال ۱۱۶۰ می‌داند، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۴۷، در حالی که علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی آغاز حکومت حسنعلی خان را ۱۱۶۱ نوشته‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۳، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۴، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۹.

ایام اقتدارش نادرشاه و علی شاه و ابراهیم شاه هر سه در میان کار بیرون رفتند، قشون پادشاهی پراکنده و متفرق گردید. نزدیک بده هزار نفر از افغان و اوزبیک و فیروزکوه و کلیائی و چرداولی و سایر وندات بر سر او جمع شده، باعث شوکت و اقتدار او گردید. داعیه بزرگی و خودسری در سر داشت و در عراق چون خودی در استعداد نمودید و درین اثنا مهر علی خان ولد شجردی که قرب جوار بطایفه زندیه که در پریه [پری] کمازان بودند داشت و اوها [ایشان] همیشه در تخریب قلمرو و تاراج و دست‌انداز ولایت متعلقه بمهر غلیخان [به مهر علی خان] میکردند و میکوشیدند و تاب مقاومت زندیه را نداشت. اوقات را برو تلخ نموده بودند و دایما [دایماً] در ایدای او میکوشیدند و ذیشوکتی [ذی‌شوکتی] در عراق نبود که شکوه تظلم اوها [ایشان] را به پیش او ببرد و دادرسی کمان نکرد که فریاد خود را سوی او ببرد. نفریاد او برسد و غوررسی بحال او بکند. چاره خود را در آن دید که بطلب اعانت و استمداد بنزد [بنزد] حسنعلیخان بسندج آمد و حالت عجز خود را بدو اظهار و خواهش کومک [کمک] ازو نمودند که [به] همراه و اتفاق او رفته شر زندیه را از ولایت او دور نماید. حسنعلی خان نیز چونکه در بازوی خود استعداد کمان میبرد، تدارک سپاه و قشون خود را دیده بائین [به آیین] و طمطراق هر چه تمام‌تر با قشون و استعداد زیاد از سنندج حرکت و کوچ [کوچ] بر [بر] کوچ بقلمرو رسیده، بزرگان زندیه چون کریمخان و شیخعلی خان و اسکندر خان و غیره همگی جمع بودند و لشکری زیاد از اقوام و بیگانه و مردم ایلات بروها [بر آنها] جمع، به سپاه و شجاعت و شمشیر خود مغرور بودند. منتظر جنک و جدال و آمده در مقابله حسنعلی خان و اتباعش و مهر علیخان ایستاد. تلاقی فریقین در سنه ۱۱۶۲

۱- به جای «در» باید «از» باشد.

۲- وندات: به عشایری گفته می‌شود که اسمشان پسوند «وند» داشته باشد، مانند احمدوند، همه-وند، زبده التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۶۹.

در ملایر واقع، بعد از کشش و کوشش جانبین ابطال زندیه آنچه زور در بازو داشتند در انمعرکه [آن معرکه] بکار بردند، کاری پیش نبردند. دلاوران اردلان حمله مردانه بروها [بر آنها] برده و زورآوران افغان و اوزبیک دست با شمشیر بمیدان شجاعان زندیه رفته، چون آتشی خس را بسوزاند خاشاک- وار زندیه را از میدان برداشته، شکست فاحش بدو داده، طایفه زندیه مغلوب و حسنعلیخان و مهر علی خان غالب و مظفر و منصور شدند. آنچه ازیشان از معارف در میدان دستگیر شدند مقتول گردیدند و اکثر سپاه زندیه در معرکه کارزار طعمه شمشیر گردیدند. معدودی از خویش و اقوام با کریم خان و شیخعلی خان و برادرانش جان را برون بردند. خلاصه حسنعلیخان در آن رزم انتقام مهر علیخان را صد چندان از طایفه زندیه کشید و او را در ولایت خودش استقلالی تمام دارد [داد] و مظفر و منصور بسندج مراجعت و عودت نمود. هنوز دلاوران اردلان و رزمجویان افغان و اوزبیک آسایش کزین خضر نبودند، امامقلی خان زنکنه حاکم کرمانشاهان بنای نزاع و عداوت گذاشته و دست انداز و ستم شریکی^۱ در بیلاور^۲ میکرد و حسنعلی خان دو دفعه در عالم یکانکی مراتب بدسلوکی و کج رفتاری کماشتکان او نسبت به بیلاور [را عرض نمود]. اظهار اعتنای [اعتنایی] نکرده در امور همسایگی او و زیاده سری [او] روز بروز در تزیاید بود و امامقلیخان برای اظهار جلادت خود به دربند آمده، مزروعات بیلاور را پایمال و لکدکوب سپاه خود کرده، اینقدر در حال خود مغرور بود در پیش خودسری را کمان نمی کرد. حسنعلیخان دانست که بدوستی [به دوستی] و آمد و شد مصلحان کار امام قلی خان اصلاح پزیر [اصلاح پذیر] نمی شود و قشون خود را سان

۱- این واژه معنی خاصی ندارد و احتمالاً اضافی باشد.

۲- بیلاور (بیلاور): یکی از دهستانهای بخش کامیاران شهرستان سندج، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، صص ۴۲۵-۴۲۴.

دیده، از سنندج با سپاه سنکین و رنکین و تدارک و استعداد بسیار حرکت و بسه منزل بمقابله امام قلی خان رسید. تلاقی فریقین در دربند بیلاور واقع و باندک زمانی چون سیلاب خاشاک را ببرد و چون باد خس را از میان بردارد قشون حسن علیخان سپاه زنکنه [را] از میدان برداشتند. شکست فاحش بسپاه امامقلی خان زنکنه راه یافت. مغلوب شدند و حسنعلی خان غالب آمد. اکثر معارف زنکنه در میدان رزم قتیل و دستگیر گردیدند و آنچه اجمال و احوال و ائقال^۱ و اناث^۲ زنکنه بود نصیب دلاوران اردلان و صف-شکنان افغان و اوزبیک شد. امامقلی خان که در دربند اظهار جلادت و خودنمائی میکرد با معدودی خُفته فرار کرد. کس او را ندید و حسنعلی خان مظفر و منصور [و] غانماً بسنندج مراجعت و عودت کرد. این دو فتح نمایان [که] در عرض دو ماه برای حسنعلی خان رو داد موجب ازدیاد شوکت و اقتدار او گردید. در عراق مثل خودی کمان نمیکرد تا اواخر اینسال سلیمان پاشای بیه و^۳ سلیم پاشای بنی عم خود بنای عداوت و نزاع بر سر حکومت شهرزور و توابع گذاشته، از طرف وزیر بغداد حکومت ولایت بیه به سلیم پاشا داد [داده شد] و سلیمان پاشا با پسر و بگزادهای [بگ زاده‌های] بیه و ششصد نفر سوارها [سواره] برای اعانت و امداد بنزد حسنعلی خان بسنندج آمده و چند وقتی متوقف بود. سلیم پاشا یکی از معارف بیه را به نزد حسنعلی خان فرستاده، اظهار این معنی را کرد که ما با سلیمان پاشا خویش و همیشه بر سر حکومت بهم نزاع و مناقشه و دعوی داریم و شما نیز همسایه ما هستید. باید بمقام کومک [کمک] و اعانت ما برنیائی. اگر ممکن شود در اصلاح ما کوشی. ادم [آدم] سلیم پاشا که بنزد حسنعلی خان رسید و مکاتیب را رسانید و سفارش سلیم پاشا را تبلیغ نمود. حسنعلی خان

۱- احوال و ائقال: بار و بنه، خوار و بار.

۲- اناث: زنان، مادگان.

۳- به جای «و» باید «با» باشد.

چونکه سپاه و استعداد از خود زیاد داشت از سلیمان پاشا نگذشته و جواب سلیم پاشا را مغرورانه نوشت که امداد و اعانت سلیمان پاشا را خواهم کرد. آدم [آدم] مزبور بنزد سلیم پاشا عودت نمود. او نیز مراتب را بوزیر بغداد عرض، آدم [آدم] او بنزد وزیر رسید. وزیر بغداد یکی از آغایان رومی را بسندج بنزد حسنعلی خان فرستاد. چگونگی مراتب دعوی سلیم پاشا را اعلام و اظهار نمود که ما سلیم پاشا را حاکم ولایت بیه کرده‌ایم. سلیمان مطرود ماست. به نزد شما آمده، امداد و اعانت از شما میطلبید. بجنگ سلیم پاشا میآید. این نحو حرکت از شما بظهور رسد خلاف طریقه همسایگی و اداب ... و موجب فتنه‌انگیزی است. لهذا بشما اظهار شد که کومک [کمک] سلیمان پاشا را مکنید و او را در نزد خود اخراج و طرد نمائید و اگر رویه دوستی را ملحوظ ندارند،... کھیا^۳ را با لوندات برای امداد سلیم پاشا تعیین [تعیین] میکنم. شما هم سلیمان پاشا را بدعوی آرید. هر چه خواهی دید می‌بینید. آدم وزیر بغداد بنزد حسنعلی خان آمد. گزارش را تبلیغ و مکتوب وزیر را نمود. چونکه در علم ازلی گذشته بود که عاقبت کار حسنعلیخان بدان نحو انجام، جواب وزیر را نوشته که سلیمان پاشا را کومک [کمک] کرده‌ایم و خواهیم کرد. هر چه شد نیست بشود. آدم وزیر عودت ببغداد نمود و شرح حال را تقریر و تبلیغ کرد. وزیر نیز آدم و مباشران اکید را

۱- این واژه خوانده نشد.

۲- این واژه نامعلوم و احتمالاً اینست یا انیت باشد.

۳- کھیا: ناصر آزادپور می‌نویسد: کھیا در اصطلاح اداری امپراطوری عثمانی فرماندهی ساخلو نامیده می‌شود. تاریخ اردلان، ص ۱۱۷، علی اکبر وقایع‌نگار کردستانی معتقد است که دولت عثمانی کھیا را در معنی وزیر استعمال نموده‌اند، عشایر و ایلات و طوایف کرد، صص ۳۸-۳۹، در مقابل دکتر وهاب ولی که در زمینه‌ی تاریخ عثمانی ترجمه‌ها و تحقیقاتی دارند معتقدند که کھیا همان کدخدا می‌باشد.

تعیین نمود که عثمان پاشای حاکم کوی^۱سنجاق و قوچ پاشای حاکم حریر^۲ با قشون و جمعیت خودشان با تدارک معقول از سواره و تفنکچی رفته بقلعه چوالان بقشون سلیم پاشا ملحق، کمک او باشند و کهیا با لوندات نیز تدارک خود دیده، به امداد سلیم پاشا برود. در اندک زمانی عسکر مأموره که از بیست هزار نفر سواره و تفنکچی متجاوز بودند بقلعه چوالان بامداد سلیم پاشا رفتند و رسیدند و حسنعلی خان نیز اینخبر را شنیده، محمدامین خان کروس را با جمعیت و قشون بامداد خود طلبید. حاضر شد و قشون خود را از مردم اردلان و افغان و اوزبیک و فیروزکوهی و چرداولی و کلیای [کلیائی] و وندات تدارک دیده، [از] ده هزار [نفر] متجاوز میشد و چهار هزار تفنکچی نیز تدارک و مستعد جنگ بود. سلیم پاشا برای تکمیل حجت فرهاد خان پسر خود را برای سرانجام همین امر بنزد حسنعلی خان فرسناد [فرستاد] و او نیز بسندج رسید. گفتگو را کرده، آنچه سلیم پاشا سفارش کرده بود از راه صلاح همکی تبلیغ، حسنعلیخان نیز درینباب [در این باب] مشورت بامرا و اعیان کرده، ابراهیم بیک وکیل و عبدالله سلطان براز دامادش که نایب بود هر یک طرفی را گرفته، ملا مصطفی و ابراهیم بیک چنین صلاح دانستند که حسنعلی خان کومک [کمک] و اعانت سلیمان پاشا را بنماید. هر کدام ازشان [از ایشان] حاکم بیه باشد، رویه همسایگی را با او ملحوظ، اگر دوستی میکند اینهم با او محبت و الفت نماید و اگر دشمنی میکند اینهم عداوت او را قبول نکند. رجوعی بکار سلیمان پاشا و سلیم پاشا نداشته باشد. بنی عم هستند که هر نحوی بهم رفتار میکنند خود داند و ولایت بیه از وزیر بغداد است. حکومت انرا بهر

۱- کوی: از توابع اربیل و جزء ولایت موصل است، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۷۳.

۲- حریر: از توابع اربیل و جزء ولایت موصل است، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۷۳.

کدام ازین دو نفر میدهد خود داند. ما را بدین لشکرکشی بولایت [به ولایت] روم چه کار و ملا حسین و عبدالله سلطان بخلاف اوها [ایشان] مشورت میکنند و به حسنعلی خان میگویند که امیری چون سلیمان پاشا دو ماه است التجا [التجاء] بدر خانه تو آورده «و لله [الله] الحمد»، حال در عراق کسی شوکت و سپاه ترا ندارد و صلاح اینست همراه سلیمان پاشا برویم و جنک با سلیم پاشا و پاشایان کوی و حریر و کهپای وزیر بغداد بکنیم و سلیم پاشا را از ولایت بیرون بکنیم. سلیمان پاشا را نصب کرده باز بولایت [به ولایت] خود مراجعت نمائیم و خسرو سلطان ولد احمد خان و جعفر سلطان و سایر اعیان تصدیق حرف ملا مصطفی و ابراهیم بیک را کردند که صلاح در رفتن و جنک کردن نیست. حسنعلی خان چونکه سپاه و استعداد زیاد بخود کمان برد و فتح زندیه و زنکنه را در عرض سه ماه نمود. مغروری تمام در کاخ دماغ او پیدا [شد]. فرهاد خان پسر سلیم پاشا را مجاب و متعهد امداد سلیمان پاشا کردید. فرهاد خان بقلعه چوالان به نزد سلیم پاشا و پاشایان عودت کرد. در ساعت اول سلیم پاشا با پاشایان تدارک سپاه و قشون خود را دیده، کوچ بکوچ [به کوچ] بمریوان آمد و حسنعلی خان نیز با قشون خود و محمدامین خان کروس از سندانج حرکت و منزل بمنزل بمقابله قشون سلیم پاشا رسید. باز در انجا کهپا با پاشایان طالب و راغب صلح طرفین کردیدند. مفید نیفتاد. حسنعلی خان همین خواهش مجادله را داشت تا تلاقی فریقین واقع شد. بعد از کشش و کوشش طرفین و ستیز و آویز سواران جانبین از طلوع آفتاب تا ظهر قاصد تیر و تفنک در بین جاری و ضرب سیف و سنان در میان اوها [ایشان] کارکر بود. نسیم فتح بجانب عسکر سلیم پاشا و پاشایان وزید. سپاه حسنعلیخان شکست یافت و سلیم پاشا و پاشایان و کهپا و قشون ببه غالب و فتح

نمودند. سلیمان پاشا در معرکه با معدودی بیرون آمده، فرار نمود و جعفر سلطان و چند نفر از مردم اردلان در جنگ بقتل رسیدند و بعضی هم دستگیر شدند و حسنعلیخان نیز با امرا و اعیان در شهر رمضان سنه ۱۱۶۳ از جنگ مغلوب، بسندج [به سندج] مراجعت و عودت نمود. سلیم پاشا و عثمان پاشا و قوچ پاشا و کهیا حسنعلی خان را تعاقب کرده تا بسندج آمدند. حسنعلی خان در سندج توقف نکرد بطرف ئیلاق^۱ کریخت و پاشایان آمده در کمیز^۲ توقف و حسنعلی خان و اتباعش را تاخت کردند و چند خانوار متمول و صاحب اوضاع از مسلمان و اهل ذمه کوچانیده، بولایت [به ولایت] شهرزور و کوی و سایر جاها فرستادند و بعضی مردمان صاحب مال و حال چون ملا حسین ترجمان کردند و هر جا مال از نقد و جنس کمان کردند از رعیت و نوکر بمنک و سبکی گرفتند و مهمانداری و شلتاق و بهانهجوی [بهانهجوی] بمردم میکردند و موعد سیزده روز در سندج بدان سپاه و ازدحام بودند. آتش ظلم به انواع در آنچند [آن چند] روز مشتعل بود. دانستند که مال مردم همه را تاخته‌اند و پاشایان منصوراً و مظفراً و غانماً از سندج حرکت و بولایت [به ولایت] خودشان مراجعت و عودت کردند و حسنعلیخان [که] در ئیلاق خود را پنهان کرده بود بسندج عودت کرد و با مهر علی سلطان و خسرو بیک و یوسف بیک و نجفقلی بیک مشورت میکردند که ولایت تاخت شده و مردم متفرقه [متفرقه] را دلالت کنیم، بلکه آبادی بولایت [به ولایت] بیفتد و ابراهیم بیک با پاشایان بسندج آمد. اوها [ایشان] که رفتند او نیز بمحال روانسر و الک و دهات متصرفه خود رفت و در قریه الک بنای قلعه گذاشته، دیواری برای تحصن کشید و محال پلنکان و بیلوار را نیز بتصرف خود آورد. هر کس اوضاع و حال

۱- ئیلاق: از دهستان‌های شهرستان قره استان کردستان که در شرق سندج واقع شده است، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۴۲.

۲- کمیز: از روستاهای کلاترزان شهرستان سندج، زیده التواریخ سندجی در تاریخ کردستان، ص ۵۶.

داشت پناه بنزد او برده، در آنجا مأمن بود آرام می‌گرفتند و طایفه زنکنه و زندیه که از حسنعلی خان شکست یافتند منتظر فرصت بودند. این خبر را شنیدند. کریمخان و شیخعلی خان زند با برادران و اقوام و خویش و اتباع خود تدارک قشون کرده و مردم ایلات سمت بروجرد و لرستان و وندات طرف کرمانشاهان سواره و پیاده و چوب بدست و تفنگچی را جمع‌آوری، از بیست هزار نفر متجاوز، قشون بر سر کریم خان زند جمعیت کرده و از طایفه زنکنه هر چه ممکن شد سواره و پیاده [به] سپاه کریمخانی ملحق شدند. بصواب دید ابراهیم بیگ برای انتقام حرکت و این خبر به حسنعلیخان رسید. بیکرادها [بیگزاده‌ها] و اعیان و امرأ مصلحت و مشورت کردند. چاره را درین دیدند که عجزه و مساکین در ولایت مانده‌اند. قطب العارفین شیخ محمد وسیم آنها را کوچانیده باورامان همراه خود برده و در آنجا متحصن شوند و ملا مصطفی شیخ الاسلام با نجفقلی بیگ بنزد کریمخان رفته، در هر جا بدو برسند استدعا بکنند که ولایت اردلان پامال مردم بیه و روم شده هر چه کوچانیده‌اند برده‌اند و هر چه بکار اوها [ایشان] نیامده تاخت کرده، کسی نیست یکروز سیوروسات [سیورسات] لشکر او را بدهد. تصدیع میکنند و بنای خویشی و وصلت با او گذاشته، نجفقلی بیگ وکیل باشد. ملا مصطفی شیخ الاسلام است. خواهرش را در عقد کریم خان آرد. بعد از چند وقتی که مصالحه و مواصله شد، کریم خان نیز دخترش و یا خواهرش را به حسنعلیخان بدهد. این مشورت [را] کردند [و] مردم کوچیدند با شیخ وسیم باورامان رفتند و حسنعلیخان هم توقف کرد تا جواب کریم خان برسد و خانه و کوچ خود را پیش از خود بفراتوره [بقراتوره] فرستاد و ملا مصطفی و نجفقلی بیگ هم بنزد کریمخان رفتند و

۱- قراتوره: یکی از دهستان‌های شش گانه‌ی بخش دیواندره‌ی شهرستان سنندج است. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۴۶.

درین اثنا خبر رسید که سلیمان پاشای بیه رو از شکست برتافته، درینچند [در این چند] روز در محلّ پلنکان در موضع سنکلاخ خود را با اتباع متواری نموده، خبر آمدن کریمخان برای کشیدن انتقام بسندج می‌آید. صلاح خود را در ان دانسته که پیش کریم خان زند برود برقاقت [برفاقت] او هر جا [که] او برود اینهم با او باشد. از پلنکان حرکت سبصد نفر از مردم بیه در نزد او مانده، همراه او بوده بآب کاورود میرسد. در انجا در کنار آب با ملا مصطفی و نجفقلی بیک ملاقات حاصل، باتفاق همدیگر میروند. دریند بیلاور باردوی کریمخان ملحق میشوند. سلیمان پاشا را با آغایان بیه به حضور طلبیده، کمال محبت و مهربانی [را با آنها] نمود. ملا مصطفی و نجفقلی بیک را نیز میطلبد. مراسله حسنعلیخان را بدو رسانیده و سفارش او را ابلاغ، کریم خان در جواب میگوید خویشی ما با اوها [ایشان] قدیم شده، سبحانوردی خان رتبه خالوی ماست. من بعد ضرور بوصلت نیست و اینکه گفته ولایت من خراب شده سکنه ندارد در باب سیورسات و ذخیره تصدیع میکشم، آنهم سهل است. غرض من اینست بیایم خالوزاده خود را به بینم [بینم]. اینخبر را برای حسنعلیخان بسندج آوردند که کریمخان جواب نوشتجات را چنین گفت و اینکه فردا بسندج میرسد، بلاتأمل و فی الفور سوار شده رو بقراتوره فرار و کریم خان فردای همان روز بظمطراق و طنطنه^۱ و آیین [آیین] هر چه تمام‌تر با سپاه سنکین که داشت وارد سندج کردید. قتل و نهب و غارت و تاخت بقیه عجزه و مساکین و یهودی و ارامنه که نتوانستند فرار بکنند کرده و سلیمان پاشای بیه با توابع بمسجد جامعه و مدرسه نزول کرده و باقی مساجد را نیز دواب^۲ آقشونی و جای نزول لشکر کردند و خانه و کوچ سبحانوردی خان و خویشان او بسبب بی‌الافی و

۱- طنطنه: شوکت و جاه.

۲- دواب: ستوری که سواری می‌دهد و بار می‌کشد.

عدم استطاعه بجا مانده بودند. هر چه داشتند آنرا ازوها [از ایشان] بزجر گرفتند و خسرو خان نیز بجا مانده بامید اینکه بلکه ولایت را بدو بسپارند. او را برای دلالت تفرقه ولایت باورامان فرستاد. دیگر به نزد او نیامد و ادم [آدم] نیز [نیز] برای استمالت حسنعلی خان بقراتوره روانه نمود. ازو [از او] خاطر جمع نشد. ادم [آدم] مرسوله او را مجاب، بعد از آن شیخ علیخان را با دسته قشون بر سر قلعه قراتوره فرستاد بلکه حسنعلی خان را دستگیر بکنند. بسبب اینکه عبدالله سلطان براز قلعه رصن [رصین] ساخته و ذخیره [ذخیره] دو سه ماهه در آن جمع کرده و سه توپ جلو در انجا بود و حسنعلی خان نیز دویست سیصد نفر از معارف و غیر معارف [را] با خود برده در انقلعه [آن قلعه] مستحصن شد. دو سه روز دسته زندیه مأمور در حوالی قلعه مزبور های های کردند ظفر نبردند بی نیل مقصود بنزد کریم خان بسندج عودت نمودند و دسته قشون برای خانه‌داری که با شیخ وسیم بکوههای اورامان رفتند. مأمور [مأمور] اوها [ایشان] هم ظفر نبردند پس آمدند. موعد دوازده روز در سندج مکث، بعد از آن اکثر عمارات اعزه و اعیان و مساجد و مدارس که در سندج [سندج] بود با سایر بیوتات رعایا سوزانیده، از سندج حرکت و رو بکروس عنان عزیمت را معطوف [کرد]. در رسیدن بکروس محمدامین خان حاکم انجا را چوبکاری کرده و اموال او را آنچه داشت ضبط و نهب و غارت قریه بیجار را نیز نمود و قتل و اسیر ایشان را کرده و دختر محمدامین خان را برای خودش کشید و برد و ملا مصطفی و نجفقلی بیک را در بیجار مرخص نمود. بولایت [به ولایت] آمدند و محمدامین خان و سلیمان پاشا را با خود برد و حسنعلی خان بعد از رفتن کریم خان بطرف عراق با عبدالله [عبدالله] سلطان از قلعه قراتوره بیرون آمده بسندج آمدند و چون ولایت مزبور بالمره خراب و سکنه او بسبب آمدن

کریم خان تفرقه و پراکنده ولایتها شده، هنوز جمع نشده و امید هم نداشتند که اباد گردد و ازاد افغان [آزاد خان افغان] در طرف تبریز جمعیت داشت و سلیم پاشا هم با هزار نفر [که] از بیه داشت از حکومت ولایت خود عزل شده بود بنزد ازاد خان آمده بود و کریم خان دور افتاده، از اطراف و جوانب مردم بنزد ازاد خان میرفتند. حسنعلی خان با عبدالله [عبدالله] سلطان و بقیه اعزه و اعیان که مانده بودند برای استمداد و اعانت بنزد ازاد خان که در سمت افشار بود رفته و تلاقی او بعسکر ازاد خان که در حوالی ساین قلعه افشار بود [افتاد]. با وجود سابقه محبت و نیکی و چشمداشت و توقع اعانت دیدن اقسام اهانت و خواری و قید و حبس حسنعلی خان بدست ازاد خان و فرستادن او را بقلعه چوالان به نزد سلیم پاشا برای کشیدن انتقام از او [از او] و بودن معظم‌الیه در نزد سلیم پاشا، موعده هفتمه در کمال اعزاز و احترام و بعد از ان قید و حبس حسنعلی خان و نهب و غارت کردن حالی [حال] و مالی که داشت و مقتول کردن او را در سنه ۱۱۶۴ در قریه الک من توابع قلعه چوالان و بعد از چند وقتی که سلیم پاشا از حکومت ولایت بیه عزل کردید، سلیمان پاشا باز حاکم انجا کردید. از راه اینکه حسنعلی خان کومک [کمک] او را نمود و با سلیم پاشا [و] پاشایان و کهیا و عسکر بیه و روم جنک و دولتش را در راه او باخت و سلیم پاشا نیر [نیز] از ان راها [راهها] حسنعلی خان را بقتل رسانید.

[حکومت کریم خان، خسرو خان، سلیم پاشای بابان و سبجان ویردی خان]

در مقابل و ازای آن مقوی کار کریم خان برادر حسنعلی خان شد در نزد داشتمر خان اوزبیک که در مریوان قشون و استعدادی داشت و در

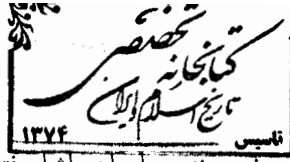
۱- شکرالله سنندجی پایان حکومت حسنعلی خان را سال ۱۱۶۶ نوشته است. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۴، در حالی که محمد مردوخ کردستانی معتقد است که سال پایان حکومت این شخص ۱۱۶۷ بوده است. تاریخ مردوخ، ص ۳۵۳.

انوقت [آن وقت] از جانب ازاد خان، سبחנוیردی خان^۱ حاکم اردلان بود او را عزل و در سنه ۱۱۶۴ ایالت و حکومت اردلان را به کریم خان دادند. قریب بیكسال بحرف داشتمرخان و سلیمان پاشا حکومت کرد. ابراهیم بیك وکیل بعد از شکست حسنعلی خان در مریوان بقلعه الک رفته، محلّات پلنکان و بیل آور [بیلاور] و روانسر را متصرف شده بود و جمعیت هم داشت. مطیع کسی نبود و با زندیه رابطه دوستی داشت. برای اختلال کار کریمخان حاکم سنندج [سنندج] و اخراج او از ولایت، از طرف کریمخان زند یار ویس خان با سیصد نفر سواره آمده، ابراهیم بیك نیز دویست نفر سواره مجموع پانصد نفر سواره تدارک دیده، بمراققت یار ویس خان شب بقریه دوشان^۲ در اوّل چله زمستان رسیدند. کریم خان باخیر کردید. چونکه تدارک و استعداد نداشت تاب مقاومت اوها [ایشان] را در بازوی خود نیافت. در آن شدت سرما و کثرت برف، کریم خان مردم را کوچانیده با محمد علی سلطان و خسرو بیك و نجفقلی بیك و یوسف بیك و سایر اعیان بطرف شامیان [شامیان] اورامان رفتند و ابراهیم بیك وکیل و یار ویس خان زند چیزی در بساط ندیدند عودت نمودند و بجاهای خودشان برگشتند و کریم خان با اهالی اردلان سه ماهه زمستان در میان برف و باران و سرما در شامیان بسر بردند. در فصل بهار مردم متفرّق شدند. آنچه اعزه و

۱- خسرو اردلان و محمد شریف قاضی و مستوره کردستانی اشاره به حکومت سبחנוیردی خان برای بار هشتم می‌کنند، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۴۶. زبده التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۵۹. تاریخ اردلان، ص ۸۷ و منابع دیگر معتقدند که سبחנוیردی خان در سال ۱۱۶۱ دار فانی را لیک گفته است، بحدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۴. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان. ص ۱۴۴. تاریخ مردوخ، ص ۳۴۸.

۲- خسرو اردلان، محمد شریف قاضی و مستوره کردستانی اشاره به حکومت شخص کریم خان دارند، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۵۰. زبده التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۵۹. تاریخ اردلان، ص ۱۰۲. در حالی که منابع دیگر هیچ اشاره‌ای به حکومت این شخص نکرده‌اند.

۳- دوشان: از دهستان‌های حسن آباد، بخش حومه‌ی شهرستان سنندج، زبده التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۵۹.



اعیان بودند بشهرزور بنزد سلیمان پاشا رفتند. چند نفر فقیر و فقرا و عجزه مانده بودند رو بسندج خرابه آمدند و خسرو خان ولد احمد خان ولد سبحانوردی خان برشادت خود و بسعدت و اعانت سلیمان پاشا بامر حکومت در سنه ۱۱۶۵ بسندج آمد. کسی از رعایا اوضاع و مالی نداشته و یا از اعیان و معارف اسم و رسمی داشته باشند در سندج باقی نمانده، موعده یکسال خودسر حکومت کرد. آزاد خان افغان بسبب اینکه در ایران کسی از صاحب اختیار آن صفویّه و افشاریّه نمانده بود و سلیم پاشای بیه از طرف آل عثمان عزل و مطرود بود مبعوض ابدی شده با خانه [و] کوچ و پانصد نفر از مردم بیه [که] همراه او آمده بنزد آزاد خان که او نیز خود را بصاحب اختیار عراق و آذربایجان میدانست آمد و کمر باطاعت او بست و خسرو خان بحرف او حاکم نشده بود و الحال در حضورش نبود. بجهت چند آزاد خان افغان خسرو خان را عزل نمود و حکومت آردلان [اردلان] را به سلیم پاشای بیه در سنه ۱۱۶۶ داد. اکثر اعزّه و اعیان آردلان [اردلان] در انوقت [آن وقت] در شهزور [شهرزور] در نزد سلیمان پاشا با خانه و کوچ و اتباع بودند و هر یکی را بفراخور حال خود دهات و محلّ داده بود. سلوک و رفتار خوب با اوها [ایشان] می کرد. یاد وطن را نمی کردند و معدودی از معارف و اعیان درین صدمات کوچ نکرده مطیع سلیم پاشا شده و بنای کم طمعی را با مردم گذاشت. رعایا هر جا تفرقه شده بودند اکثر اوها

-
- ۱- عبدالقادر بن رستم بابانی زمان حکومت خسرو خان پسر احمد خان اردلان را سال ۱۱۵۰ می داند، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۵۱، در حالی که علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی آغاز حکومت خسرو خان در بار اول را ۱۱۶۸ نوشته اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۶، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۸، تاریخ مردوخ، ص ۳۵۴.
 - ۲- علی اکبر وقایع نگار کردستانی و شکرالله سنندجی آغاز حکومت سلیم پاشای بیه را ۱۱۶۷ نوشته اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۵، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۵۳.

[ایشان] بولایت [به ولایت] مراجعت و عودت نمودند. بنای زراعت‌کاری و تعمیر ملک و آبادی گذاشتند. اردلان رو بآبادی شد و اکثر دهات خرابه در عهد سلیم پاشا آباد و مزروع شدند و بقناعت و کم طمعی و رعیت‌پروری براه میرفت. سلیم پاشا موعده چهار سال و کسری حکومت اردلان و ساوجبلاغ را کرد. تذییل^۱ بعد از نوردیدن بساط نادری در ایران معدودی از شاهزاده‌های [شاهزاده‌های] منسوب بصفویه سه چهار سال در صفحه ایران اظهار حیاتی کردند. شاه‌رخ جلوس او در سنه ۱۱۶۱ یکسال اسم او صاحب اختیار بود. بعد از یکسال سلیمان میرزای منسوب بصفویه او را محبوس و بعد از چند روزی او را مکحول و در کوری در سنه ۱۱۶۲ جمعی با او کرویدند. دفعه دیگر جلوس نمود، کاری پیش نبرد. شاه سلیمان تسلط او در ملک خراسان چهل روز بود. شاه‌رخ او را محبوس و بعد از چند روزی او را کور و کرد. سام شاه [تا] وقتی که نادرشاه بود او در طرف خراسان بود و بعد از او [از او] پنج شش ماه در آذربایجان اختیار داشت، فوت کردید. او را حبس و کور نمود. شاه اسمعیل جلوس او در اصفهان بود. یکسال تمام نشد او را کشتند و سام شاه بعد از او [از او] فوت کردید و بتاریخ او آیل [اوایل] شهر ربیع المولود سنه ۱۱۶۲ جمعی از سپاه ابراهیم شاه که در حدود استرآباد بود غدیری کرده از مقدمه الجیش [مقدمه- الجیش] شاه‌رخ میرزا شکست یافته، بسمنان بعسکر ابراهیم شاهی معاودت و در آنجا در بین طوایف عسکریه اختلافی واقع شده، خود بخود آن سپاه

۱- علی اکبر وقایع نگار کردستانی و شکرالله بنندجی مدت حکومت سلیم پاشای بیه را یک سال نوشته‌اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۵، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۶.

۲- تذییل: مطلبی را در پایین صفحه‌ی کتاب، نوشتن. کاتب این مطالب را در لابلای کتاب و نه در پایین صفحه‌ی کتاب نوشته است.

۳- در متن «و» اضافی است.

سنکین که از هشتاد هزار سوار متجاوز بود متفرّق و جماعت افغان و اوزبیک ابراهیم شاه را برداشته تا دارالمؤمنین قم آورده، در انجا جماعت افغان و اوزبیک هم مختلف شده اللهیار خان [الله یار خان] با عطاء الله خان اوزبیک با جمعی کثیر رو باصفهان و شیراز رفته و خوانین هوتکی افغان و خوانین کابلی افغان با خوانین اوزبیک تاخت کنان الی خاک اردلان آمده به آزاد خان افغان که زودتر آمده بود در خاک مریوان ملحق گردیدند. مجادله امیر اصلاخان [اصلان خان] با ابراهیم شاه در محال لیلان و انهزام امیر اصلان بدون جنک و جدال در سنه ۱۱۶۱، چون مملکت ایران بعد از انقراض دولت پادشایان [پادشاهان] صفویّه و افشاریّه رو بخرابی کرد، مردم عراق و آذربایجان و اردلان و زنکنه از رعایا و اهل ضیاعت و امراء و اعزّه و اعیان و معارف و ایلات و احشام^۱ و وندات همگی بشهرزور رفته، در انجا ساکن، مدّت چهار پنج سال ایران خالی از ذبشوکت [ذی شوکت] بود. کریم خان زند و آزاد خان افغان اظهار حیاتی میکردند. استیلای تمام نداشتند و در فکر این بودند سورشاتی بدست قشون بیفتد. ما را خود براه ببریم کافیسست. بقیه اگر باقی بود در عصر اوها [ایشان] راه کریز پیش میکردند. مال که نمانده بود، آبرو و سیرت را بیرون می بردند تا در این او آخر کریم خان، آزاد خان را از پا انداخت و بنوکر خودش کرد. بنای رعیت پروری و عدالت کستری با مردم گذاشت و قشون را چون افشاریه دایم نمی کردانید. امنیت و آرامی برای اهل عراق و آذربایجان و فارس رو داد. ایران رو بآبادی آورد و کریم خان یکی از خوانین قدیمی خود نزد سلیمان پاشا حاکم بیه فرستاد و تفرقه ایران را از او [از او] طلبید. او نیز خوف از سطوت کریم خانی داشت. مردم معارف و نامدار را مرخص و روانه مسکن خودشان نمود و رعایا و مردم غیر معروف چون بوی آرام و عدالت شنید

۱- احشام: نوکران و خدمتکاران.

[شنیدند]، اکثر کوچیده بمواطن و مساکن اصلی خود مراجعت و عودت نمودند. لکن بعضی از آنها حال در ملک روم نزدیک بشصت سال است توطن اختیار کرده‌اند و مواصلت با اهل روم نموده، توالد و تناسل ازیشان شده و تغییر مذهب را داده‌اند. از ایرانیّت بیرون رفته‌اند و در انولایت [آن ولایت] باقی مانده‌اند و هستند تا روز قیامت و کریم خان پیش ازین استعداد داشته باشد و هنوز آزاد خان متقاعد نشده بود چندین دفعه با آزاد خان بدین تفصیل مجادله نمودند اکثر همین کریم خان غالب می‌آمد. مجادله او با آزاد خان در قریه قریه [قروه] اسفند آباد هشتم شهر رمضان المبارک سنه [۱۱۶۷-۱۱۶۶]^۱ و شکست و انهزام کریم خان در آنمعرکه و رفتن آزاد خان بر سر قلعه یرتیه و حبس و قید برآدران [برادران] او و اقوام او و نهب اموال و اتباعش و فرار کریمخان، مجادله دوم آزاد خان با کریم خان در قمشه، مجادله سیوم اوها [ایشان] در سربند سیلاخور حوالی لرستان [لرستان] در سنه ۱۱۶۷، مجادله چهارم آنها در چهار محال و مجادله پنجم اوها [ایشان] و شبیخون بردن کریمخان بر سر فتحعلی خان افشار در آخر اینسال و مجادله ششم آنها در حوالی شیراز در سنه ۱۱۶۷ و [در] مجادله هفتم اوها [ایشان] آزاد خان، کریمخان را بمحاصره انداخت. بعد از چند روز کریمخان از قلعه بیرون آمده، دست بشمشیر کرده با برداران و اقوام و خویش و دسته قشون خود متهورانه بمیان اردوی آزاد خان بهیئت اجتماعی آمده اکثر مردم را قتل و جرح نموده، یکروز بعد از عید اضحی سنه ۱۱۶۷ درین اوقات فتحعلی خان باد غرور بکاخ دماغش متصاعد کردید. از کریم خان زند یاغی شده در قلعه اورمی متحصّن و کریمخان زند او را محاصره کرده، ششماه طول محاصره شد. بسبب کثرت ذخیره و عدم استطاعه یورش، کریمخان در دور آن بروج ساخت. توپچیان بهرام صولت را و

۱- در متن مشخص نیست که سال مذکور ۱۱۶۶ است یا ۱۱۶۷.

زنبورک‌چیان رستم شوکت را امر نمود که چند روزی قلعه را آتش‌باران کردند. بضرپ توب [توپ] و خمپاره لهب شراره دیوار قلعه را نسج^۱ عنکبوت کردند و اکثر روز که دلاوران زندیه مبارز میطلبیدند و مردم قلعه بیرون آمدند جنگ میدان واقع می‌شد. بعضی از آنها قتیل و دستگیر، مغلوب بقلعه مراجعت و عودت می‌کردند تا اینکه روزی قلعه کیان بعزم جنگ میدان تمامی بیرون آمدند. خسرو خان والی آردلان [اردلان] که در نزد کریم خان می‌بود و صف‌شکنان زندیه در میدان رزم عرصه را کرم کردند و فتحعلی خان خودش هم در آن‌معرکه بود. شکست بسپاه کریمخان واقع، اکثر قشون او راه فرار پیش گرفتند. پیش رو [روی] اوها [ایشان] بهمدان رسیده بود. خسرو خان که نزدیک کریم خان بوده و از برادران و اقوام خود و رزم‌جویان زندیه شردمه^۲ اقلیل در نزد او مانده، کریم خان بخسرو خان می‌گوید امروز باید آبروی ما را باز آری و ازین سرافکندگی که رو داده ما را سربلند کنی. خسرو خان نیز با دلاوران آردلان پای جلادت پیش نهاده، حمله مردانه به سپاه فتحعلی خان افشار برده، بعون الله شکست بدوها [به ایشان] داده، بنحوی [به نحوی] که مضطربانه رو بقلعه فرار و امر به تویجیان و زنبورک‌چیان شد قلعه را آتش‌باران کردند. بنحوی که بعجز آمدند. «الامان الامان» کویان دروازه قلعه را مفتوح، اولاً [اولاً] اهل عمامه از سادات و مشایخ و ملایان کلام مجید را بشفیع کرده بخدمت کریم خان آمدند. او نیز اهل قلعه را امان داده قلم عفو بجرایم فتحعلی خان کشید و آنچه توقع داشت از قلعه کیان گرفت. قلعه را خراب کرد و فتحعلی خان را همراه آورده بعراق آمد و مجادله کریمخان با شهزاده [شهزاده] و مصطفی خان و سایر خوانین در محل جوانرود، یوم یکشنبه شهر شعبان سنه ۱۱۶۶

۱- نسج: خانه.

۲- شردمه: گروه اندک، جماعت محدود.

و شبیخون آوردن محمد خان زند بر سر سلیم پاشا در بیلاور و بعضی از مردم آردلان [اردلان] و بیه در آن معرکه بقتل رسیدند، چون نظر علی سلطان اورامی و مجروح شدن اکثری [اکثریت] از طرفین و مجروح بودن بینی سلیم پاشا و شکست دادن سلیم پاشا، فردای همان روز محمد خان را فرار نمودن محمد خان زند شب جمعه ۱۳ شهر صفر سنه ۱۱۶۸ و مقتول شدن محمد علی سلطان بانه و سبحانوردی بیک پسرش و صالح خان میروان بدست سلیم پاشا و شیر بیک برادرش در همین تاریخ و سبحانوردی خان بعد ازین که نه دفعه حکومت آردلان [اردلان] را کرد بهمدان رفت و در آنجا در سنه ۱۱۶۷ فوت و دفن [شد] و بعد از ششماه نعش او را نقل و از همدان آورده، در پهلوی دو نفر شهیدان که در سر کوه که نزدیک بجمغلو و آنقریه حال بشیدا مشهور است دفن کردند. از گوشت و پوست او هیچ ضایع نشده بود. در عرض شش ماه الا یکناخن پایش و کریم خان ولد عباسقلیخان که یکسال حکومت اردلان را کرد، در ملک فارس در سنه ۱۱۶۸ فوت کردید و بعد ازین که نادرشاه و برادر و اقوامش موعده بیست سال پادشاهی و سلطنت در ایران کردند و در رفتند. آزاد خان افغان و کریمخان زند چند وقتی بهم در عراق کاوش میکردند. چند روزی این غالب میشد و چند روزی آن، هر کدام غالب میبودند حکم و فرمان مینوشتیند [می نوشتند]، تا اینکه در سنه ۱۱۶۹ بندکان دیشان [ذیشان] قاآن

-
- ۱- محمد شریف قاضی اشاره به نهمین بار حکومت سبحان وردی خان دارد. زبدة التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، ص ۶۰، مستوره کردستانی به آخرین بار حکومت سبحان وردی خان اشاره و می نویسد: «سبحان وردی خان به حکم آزاد خان به ولایت کردستان منصوب گردید و کره اخیر نیز او را عزل و کریم خان را نصب کردند»، تاریخ اردلان، ص ۱۰۱.
 - ۲- علی اکبر وقایع نگار کردستانی، شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی سال وفات سبحان وردی خان را ۱۱۶۱ نوشته اند، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۵۴، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۴، تاریخ مردوخ، ص ۳۴۸.
 - ۳- شیدا: کوهی مرتفع در بخش ثیلاق شهرستان سنندج، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۴۷.

نشان محمد حسن خان قاجار ولد مرحوم فتحعلی خان که «اباً عنجد» سلسلهٔ جلیلهٔ ایشان صاحب اختیار و بشوکت و سلطنت و دولت و مکنت موصوف بودند، بخصوص محمد حسن خان در بسالت^۲ و سپاه‌داری و نصفت و ملک‌گیری کوی سبقت را از همکنان ر بوده کوکب دولتش طالع کردید.

[حکومت مجدد خسرو خان اردلان]

عموم اهل عراق و آذربایجان و استرآباد و مازندران برو جمع و حکومت آردلان [اردلان] را در سنه ۱۲۷۰^۱ بخسرو خان مفوض فرمود و بولایت [به ولایت] آمد. چونکه سلیم پاشای بیه چند وقتی در اردلان حکومت کرده بود فی الجمله آبادی در سنندج و حوالی آن حاصل شده بود. نهایت اکثر اعزّه و اعیان اردلان در شهرزور در نزد سلیمان پاشا بودند. بمحض اینکه شنیدند [شنیدند] که حکومت اردلان را بخسرو خان دادند هوس آمدن بولایت [به ولایت] کردند. معارف را مانع و غیر معارف بولایت [به ولایت] عود [عودت] کردند و از معارف و اعیان نجفقلی بیگ و مهر علی سلطان و یوسف بیگ در ایالت سلیم پاشا در ولایت مانده حرکت نکرده بودند. در ایام حکومت سلیم پاشا ابراهیم بیگ بدست مردم بیه بمصرف رسیده بود محمد رشید بیگ بعد از فوت پدرش با اقوام و اتباع خود در الک بود، روانسر و شادی آباد و پلنکان را متصرف و محکوم خسرو خان نبود. سلیم پاشا در ایالت خود قلعه حسن آباد را آباد و دیوار قلعه را تعمیر نموده و سکنه سنندج [را] در انجا اسکان و در انجا بیوتات و

۱- اباً عن جد: پشت در پشت.

۲- بسالت: شجاعت و دلیری.

۳- با توجه به متن سال ذکر شده باید ۱۱۷۰ هجری باشد. منابع تاریخ کردستان هیچ کدام اشاره به حکومت خسرو خان اردلان برای بار دوم در سال ۱۱۷۰ هجری نکرده‌اند.

بازار و مسجد احداث و شهر سنندج را خراب و ویران و خالی از سکنه نموده و نجفقلی بیک و مهر علی سلطان و یوسف بیک و خسرو بیک و غیره مردم معارف، عمارت در قلعه مزبور بنا کرده بودند. خسرو خان که بامر حکومت بولایت [به ولایت] آمد. در سنندج خراب شده نزول و بمقر حکومتش قرار داد و مردم ولایت که بسبب صدمات متفرق باطراف و جوانب رفته بودند بقصبه سنندج آمدند. بنای آبادی و زراعتکاری و تعمیر املاک و بیوتات گذاشته و حضرات اعیان و متمولین و معارف در قلعه حسن آباد متوقف دورا دور اظهار خدمت‌گذاری و اطاعت و انقیاد خسرو خان را می‌کردند. خسرو خان، عباس خان شاهسیون را با دو بیست نفر سواره و جمعیت خودش نیز بدویست نفری میرسید در نزد خود نگاهداشته، بجهت بی‌سورساتی و مصارف عسرت می‌کشیدند. از سنندج بیرون آمده در حوالی قلعه مزبور در صحرا خیمه زده، هر روز در شطی^۱ و مکانی اتباع و عمله خود و مردم شاهسیون را اسکان، اختیاری کاملی در ولایت نداشت و حضرات اعزه و اعیان که در قلعه بودند اعتنای چندانی بخسرو خان نمی‌نمودند و مهر علی سلطان که شاخص اوها [ایشان] بود هر روز از قلعه سوار می‌شد بنزد خسرو خان می‌آمد اظهار انقیاد را می‌نمودند. در بین اعیان قلعه و خسرو خان تنفری و نقاضتی بحصول پیوست. خسرو خان چاره درین یافت که با عباس خان تمهید و مشورت کرد که شاخص و اتباع اینها دو نفرند. مهر علی سلطان و خسرو بیک. اوها [ایشان] را باید تلف کرد تا اختیار کامل بهمرسانیم. مهر علی سلطان که از قرار هر روز بنزد خسرو خان می‌آمد. آنروز نیز آمد. او را محبوس نمودند، فرستادند. خسرو بیک را که در قلعه متوقف بود او را بعدم روانه و مهر علی سلطان را نیز معدوم کردند و آنچه اموال و اوضاع داشتند همگی را ضبط و استقلال تامی برای

خسرو خان رو نمود و قلعه حسن آباد را از سکنه خالی، آنها را کوچانیده بسندج آوردند و مردم بنای عمارت و بیوتات گذاشتند و بنای زراعتکاری و تعمیر باغات و بساتین گذاشتند و مردم که باطراف متفرق شده بودند عودت بولایت [به ولایت] کردند و خسرو خان نیز برعیت پروری و حسن سلوک مشغول شد و چون احشام شهرزور بولایت [به ولایت] می آمدند و بقانون قدیم خسرو خان مطالبه علفخوار ازوها [از ایشان] می نمود. ایشان تعلل در دادن می کردند و بعضاً ازوها [از ایشان] چیزی می گرفتند. سلیمان پاشا در کمال شوکت در شهرزور حاکم و در نهایت مغروری حکومت می نمود. اینحرکات که خسرو خان باحشام او می کرد بیدماغی حاصل و در فکر انتقام و اختلال بود و آزاد خان افغان با جمعی معقول در شهرزور نزول و محکوم سلیمان پاشا بود. او را ترغیب کرده که بسندج برود و مردم ولایتی از قبیل محمد رشید بیک و دیگر معارف اردلان که بدویست نفر سواره میرسند تمامیرا [تمامی را] ابوابجمع ازاد خان نموده، از مردم بیکانه که در شهرزور متوطن بودند اوها [ایشان] هم بقشون ایشان ملحق، دو هزار نفر سواره تدارک دیده، بعزم اخراج خسرو خان را از قلعه حسن آباد و سندج و تصرف کردن ولایت اردلان روانه نمود و با آزاد خان و محمد رشید بیک کیفیت این امر که فیصل شد [خبر داده شد]. گویا انتقام مهر علی سلطان و خسرو بیک را از او [از او] گرفته اید و در صورتیکه که قلعه و سندج را تصرف کنید خانه و کوچ و اتباع را در انجا بگذارید. خودتان پیش بروید ولایت عراق را متصرف کردیده، ازاد خان حرف سلیمان پاشا را گوش کرده، تدارک قشون خود را دیده و سلیمان پاشا نیز محمد رشید بیک را با مردم اردلان همراه او کرده، سان لشکر را دیده با دو هزار نفر جمعیت حرکت نمود و اینخبر بخسرو خان رسید. کوچیده با مردم بقلعه حسن آباد

رفته، تدارک زخیره [ذخیره] را کرده درو متحصّن و آزاد خان کوچ به کوچ بحوالی قلعه حسن آباد آمده آنرا بمحاصره انداخته و خسرو خان نیز با عباس خان شاهسیوان قلعه‌داری چنان که شاید و باید کردند. چندین دفعه جنگ میدان شد. اگرچه شجعان افغانه دست‌بردی میکردند نهایت دلاوران اردلان از قلعه بیرون می‌آمدند و بر سنکر خودشان پس می‌بردند و از مکارم اخلاق مردم اردلان آنکه در تحت تسلط افغان بودند. افغان جنگ میدان کرده مغلوب میشدند. اردلانی [اردلانی‌ها] پادو افغانها بودند. سنکرها در حوالی قلعه ساخته بودند. اندک اندک سنکرها را نزدیک بدروازه آوردند. بخصوص عمله محمد رشید بیک اخّص محمد صالح بیک کمره [کمره] که اعمی است. خسرو خان بعد از خلاصی از محاصره او را از ان سبب از بنائی [بینایی] عاری ساخت.

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود

اردلانیهای تابع آزاد خان و افغانها هر چند تیر در ترکش داشتند انداختند. یکی از آنها بر احدی برنخورد و زنها برای آوردن آب بچشمه شیر خاتون میرفتند. اردلانی کلوله برای آنها می‌انداخت. خلاصه موعدها چهل و پنجروز دو هزار نفر سواره و پیاده افغان و اردلانی شب و روز سعی میکردن [می‌کردند] باقسام محاربه ظفر نمی‌یافتند و دو توب [توپ] لاهوری بزرگ در دروازه قلعه [قلعه] بودند توپچی‌ها روزی چندین دفعه ... بازی می‌کردند. چندین نفر از افغان کشته شدند و خسرو خان دانست [دانست] که ایام محاصره امتداد مییابد. آدم برای استمداد بنزد شیخعلی خان زند که در همدان بود روانه، او نیز از همدان با قشون خود حرکت، همین خبر آمدن

۱- پادو: فرمانبر، وردست.

۲- این واژه نامعلوم و احتمالاً کمان یا مهمات باشد.

او رسید آزاد خان مردم افغان و اردلانی را با خود برداشته فرار نمودند و شیخعلی خان در عقب اوها [ایشان] میرفت. اوها [ایشان] را دوانید و خود بمرآغه رفت و از آنطرفها احشام سلیمان پاشا را بعضی را تاخت نمود و باز بعراق معاودت کرد و شیخعلی خان نیز بنا داشت که همدان و ملایر و چهار راه و آنطرفها که از سکنه خالی بودند آباد و بنای زراعتکاری را برای اوها [ایشان] گذارد. بدان سبب چندین خروار غله و چندین جفت عوامل و چند خانوار حواله خسرو خان کرده و ولات [ولایت] او خراب و خالی از سکنه بود. خسرو خان نیز در اردو نبود هم^۱ حاضر نبود. یوسف بیک و میرزا عبدالله که در قلعه محافظ بودند و چندین نفر محصل بر سر آنها بود بعجز آمدند. شب دروازه را وا کرده یوسف بیک و میرزا عبدالله خانه خودشان و خانه و کوچ مردم را کوچانیده رو بشهرزور رفتند و خانه و کوچ خسرو خان و رضا قلیخان برادرش در قلعه مانده بود. از شنیدن اینخبر بتعدی بقلعه حسن آباد [به] سر خانه و کوچ و عمله و اتباع و کسانی که کوچ نکرده بودند آمدند. آنچه مانده بودند با خانه و کوچ خود از قلعه کوچانیده بسندج آوردند. بنای آبادی در شهر گذاشتند و قلعه حسن آباد را خراب کردند و تا حال قلعه مزبور ویران و اثری از دیوار قلعه نیز نمانده و سه توپ لاهوری بزرگ بسیار ممتاز در قلعه بودند. کریمخان زند فرستاد آنها را آوردند و بنای عمارت و بیوتات و تعمیر باغات در سندج گذاشته و خسرو خان موعده هفت سال^۲ حکومت اردلان را نمود و دولت زندیه روز بروز در ترقی بود و محمد حسن خان در حدود و مازندران سپاه سنکین و قشون

۱- در متن «را» اضافی است.

۲- در کنار متن «نبود هم» اضافه شده است و با توجه به متن عبارت مذکور اضافی است.

۳- بر اساس متن خسرو خان اردلان برای مدت هفت سال در دومین بار حکومت خویش والی اردلان بوده است، در مقابل شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی مدت حکومت خسرو خان را در بار اول ۹ سال نوشته‌اند. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۴۸، تاریخ مردوخ، ص ۲۵۶، این منابع مدت حکومت خسرو خان را در بار دوم ۲۵ سال ذکر نموده‌اند.

بدو جمع و کریمخان زند دعوی خودسری میکرد و در عراق خودنمای [خودنمایی] داشت و چونکه وقت سلطنت و شوکت و فرمانفرمای [فرمان فرمایی] ایل جلیل الشان [الشان] قاجار بمضمون «الامور مرهونته باوقاتها» و در علم و در قدرت ازلی گذاشته بود که وعده سلطنت چند سال تعویق بیفتد. بعد از آن کوکب اقبال و بختیاری ایشان چون نیر درخشان ساطع^۱ و لامع^۲ شود. کسانی چون انجم^۳ در صفحه صفحه^۴ ایران خودنمای [خودنمایی] میکردند. اختر دولتشان افول و غروب ابدی نماید و در بین کریم خان و محمد حسن خان قاجار مجادله^۵ عظیم واقع، بعد از کشش و کوشش بسیار بحکم ازلی کریمخان در آن معرکه غالب و سپاه محمد حسن خان مغلوب و خودش نیز راه عدم [در] پیش گرفت و این فتح باعث ترقی ولایت زندیه شد و کریم خان در سنه ۱۱۷۰ از عراق حرکت کرده رو بولایت [به ولایت] فارس عنان عزیمت را معطوف کردانیده در بلده^۶ شیراز متمکن^۴ و او را جای سلطنت و پای تخت [پایتخت] قرار داد. از هر ولایتی و از هر طایفه یکنفر [یک نفر] یا دو نفر معروف و بزرگ و شاخص ولایت و ایل بود همگی را طلبیده و به کرو در شیراز نگاهداشته، چون آقا محمد حسن خان و آزاد خان و رفیع خان قاجار و شهباز خان دنلی و پناه خان جوانشیری و رئیس [رئیس] احمد شاه دشتستانی و اسمعیل خان قشقائی و خانه کوچ و اولاد ایشان کرو گرفته و قلعه^۵ شیراز را از سر نو بنا کرده، قلعه^۵ متین و حصن^۵ حصین^۵ در انجا ساخته و خندق و بارو و حصار و بروج او از

۱- ساطع: منور، آشکار.

۲- لامع: درخشان، روشن.

۳- در متن دو واژه‌ی صفحه و صفحه آورده شده که واژه‌ی دوم صحیح است.

۴- متمکن: ساکن و مقیم، جاگیر.

۵- حصن: حصار، پناه‌گاه.

۶- حصین: محکم و استوار.

همکی قلاع و سور و قدیمه محکمر و توپهای بزرگ متعدده و قمازه [خمپاره] و زنبورک و صفشکن و بادپیچ و جباخانه^۲ و آلات و تدارک قلعه^۳ فوق‌الغایه در آن قلعه جمع کرد و قشون تمامی ایران را بدو جمع، زیاده از صد هزار نفر سواره در دفتر لشکرنویسان اسم باسم داشت و اکثر خانه و کوچ آنها در شیراز ساکن و کریم خان خودش کمتر سفر می‌کرد. هرگاه سرکشی در ولایتی سرکشی میکرد، یکی از برادران و یا اقوام خود را سرکرده قرار میداد و فوجی از قشون همراه او روانه و ابوابجمع او میشد، میرفتند دشمن را مغلوب میکردند. باز مراجعت مینمود و در عهد خودش ملک آذربایجان و فارس و عراق و اکثر خراسان را بوکالت خود متصرف شد و عربستان و خوزستان را نیز تسخیر کرد و محمد صادق خان را با لشکر جرار مأمور و تعیین [تعیین] کرد. بصره که یکی از بلاد عظیمه روم است تسخیر نمود و دو سه سال حاکم او در بصره بود و سلیمان پاشای بیه که در قلعه چوالان و شهرزور حاکم بود، احمد پاشا و محمود پاشای برادرش با او بمقام دعوی حکومت بیه برآمده، او را معزول میکردند و او بولایت [به ولایت] ایران پناه می‌آورد. محمد پاشای [ولد] خانه پاشا از جانب وزیر حاکم بیه شد. سلیمان پاشا را معزول او نیز با کوچ [کوچ] و اتباعش بطرف سقز رفته و از انجا بکرمانشهان آمد. محمد پاشا موعده یکسال حکومت کرد. از جانب سلیمان پاشای وزیر باز خلعت برای سلیمان پاشا آوردند، او را حاکم کردند. محمد پاشا ولد خانه پاشا معزول، او هم رفته با عبدالله پاشا حاکم زهاب و احمد پاشای برادر سلیمان پاشا متفق، از برای انتقام بجنک سلیمان پاشای حاکم بیه آمدند. بعد از تلافی فریقین در کنار آب سیروان محمد پاشا ولد خانه پاشا و بکلر بیک برادر سلیمان پاشا

۱- در متن «و» اضافی است.

۲- جباخانه: در زمان صفویه به آن اسلحه‌سازی و امروزه به آن اداره‌ی تسلیحات و مهمات گفته می‌شود.

۳- در متن «قلعه» اضافی است.

در میدان رزم مقتول و شکست فاحش عبدالله پاشا و احمد پاشا راه یافته و سلیمان پاشا غالب آمده و از جانب کریم خان، خسرو خان [را] از حکومت عزل [نمود].

[حکومت سلیمان پاشای بابان، علی خان بابان و خسرو خان اردلان برای بار سوم]

و حکومت را بسلیمان پاشای بیه داده، احمد پاشا حاکم شهرزور بود. او را نیز وزیر بغداد معزول و سلیمان پاشای بیه خودسر ولایت بیه را متصرف بود و احمد پاشا در بغداد در نزد علی پاشای وزیر بود خبر این را شنید که سلیمان پاشا خدمت کریمخان را می‌کند و اعتنای [اعتنایی] بوزیر نمی‌کند. علی پاشای وزیر بغداد همت کرده متهورانه از شهر بغداد حرکت و قشون لوندات و ینکچری [ینی‌چری] و سیاهی [سیاهی] و اهل قشله و عمله و آغاوات را تدارک و امین پاشا حاکم موصل و عبدالله پاشا حاکم زهاب و اعراب و عشایر و احمد پاشای بیه که طالب حکومت بیه بود همراه آورده، بیست هزار نفر سواره و پیاده تدارک با توپخانه و زنبورک خانه وارد منزل کفری و سلیمان پاشا تدارک قشون خود کرده، دوازده هزار سواره و پیاده بیه و اردلانی و غیره بودند بمقابله و مقاتله علی پاشای وزیر رفته، بعد از تلاقی فریقین و کشتش و کوشش جانبین سپاه رومی غالب آمد و شکست فاحش بسلیمان پاشا دادند. خودش با معدودی راه فرار را [در] پیش گرفته، رو باردلان آمد و اسباب و اساس قشون آنچه بود تمامی [را] بجا گذاشتند. از خیمه [خیمه] و دوات و شمشیر و تفنگ، و آلات حرب بدست رومیان افتاد و اکثر مردم بیه و اردلانی [اردلانی] در میدان جنک دستگیر، بعضی هم مقتول شدند و هلی پاشای، وزیر بغداد بعد از فتح، احمد پاشا [را] بحاکم بیه کرده و سلیمان پاشا که در خاک ایران چند وقتی که یکسال باشد

نشست. استعدادی تمام داشت قشون خود تدارک دیده، بقلعهٔ چولان [چوالان] رفت. احمد پاشا را بیرون کرد و خودسر بی‌اذن وزیر ولایت بیه را مستولی شد و مردم سنندج و توابع که مدّتی در شهرزور بود آنها را با خانه و کوچ مردم بیه همگی را کوچانیده بسنندج فرستاد و حسن بیک پسرش را نایب خود کرده در سنندج قرار داده و ولایت بیه را داشت و ولایت اردلان را هم. حکومت هر دو ملک میکرد و علی خان پسرش را با خانه و بنه در نزد کریمخان زند بود و چونکه اجلش رسیده بود مفسدی فقه ابراهیم نام شب آمده خنجر بسلیمان پاشا زده چون زخم منکر^۱ بود بعد از نه روز فوت شد و بعد از او [از او] در سنه ۱۱۷۸ از جانب وزیر بغداد محمد پاشا برادر سلیمان پاشا حاکم ولایت بیه کردید و بعد از فوت سلیمان پاشا چونکه علی خان پسرش در شیراز نزد کریم خان بود. حکومت اردلان را بعلی خان داد و او نیز یکسال و نیم حکومت کرد. چونکه شایسته حکومت نبود و امر حکومت را نتوانست براه ببرد محمد رشید بیک وکیل و میرزا عبدالله وزیر و میرزا محمد صادق مستوفی برخاسته فرار نمودند و بشیراز بنزد کریم خان بشکوه رفتند و خسرو خان در نزد کریم خان بخدمت‌گذاری مشغول بود. ایالت و حکومت اردلان را در سنه ۱۱۸۰^۲ بتصدیق عمّال که بشکوه رفت بخسرو خان مفوض و بمرافقت محمد رشید بیک و میرزا عبدالله و میرزا محمد صادق و سایر اعزّه به آیین [آیین] و طمطراق و طنطنه هر چه تمامتر وارد سنندج شدند و تا موعد یازده سال بالاستقلال و خوشی و عیش بسر برد و عمارت عالیّه متعدده [متعدده] و حمام متعدده و باغات و بساتین و مساجد در سنندج بنا شدند و خسرو خان عمارت اجدادی که بدارالاماره

۱- منکر: زشت و قبیح.

۲- شکرالله سنندجی و محمد مردوخ کردستانی آغاز حکومت خسرو خان برای بار دوم را سال ۱۱۷۹ نوشته‌اند، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۵۳، تاریخ مردوخ، ص ۲۵۸، در حالی که با توجه به متن خسرو خان در این سال برای سومین بار حکومت اردلان را داشته است.

محسوب است خراب کرده، از سر نو عمارت عالی مصور و منقش بنا و ارسی^۱ متعدده شیشه‌بند در عمارت مزبور بکار برده، حال در نهایت پاکیزه-کی [پاکیزگی] باقیست و مسجد در عمارت نیز و پل قشلاق که چندین سال بود خراب شده بود او را نیز از نو ساخت و حال هم در کمال رصانت^۲ باقی است و باغ میدان که پیشتر از ولایه اردلان بود ویران و زمین شده بود از سر نو غرس^۳ بمو و اشجار و حال بچهار باغ مشهور است و دولت و سعادت و مکت و شوکت چنان بخسرو خان و بولایت [به ولایت] رو داد که در قرون ماضیه کسی ندیده بود. نه سفر بود و نه لشکرکشی بود. تمامی ایران بخصوص مردم اردلان روزکا [روزگار] را خوب بسر میبردند تا اینکه وزرا [وزراء] و پاشایان و حکام سرحد ملک روم بعاکفان سده^۴ سنیه عثمانیه اختلال سرحد و چگونگی فتح و تصرف بصره را عرض کرده بودند. از مصدر جاه و جلال امر و مقرر شده بود که حسن پاشا وزیر و والی موصل و کرکوک از سمت قلعه چوالان و عبدالله پاشای وزیر و محافظ بغداد از جانب ذهاب برای استخلاص بصره و یا برای انتقام رو بممالک محروسه ایران^۵ عزیمت و نهضت نموده، شاید باین تقریب بصره را از دید تصرف کریمخان فرمان فرمای ایران انتزاع و استرداد و یا انتقامی کشیده باشند و محمد پاشای حاکم الکای^۶ بیه بنزد حسن پاشا رفته، تعهدات زیادی کرد که هر گاه با قشون و استعدادی زیاد او را از سمت مریوان مأمور نمایند بلکه

۱- اُرسی: نوعی دریا پنجره‌ی مشبک که رو به حیاط باز می‌شود.

۲- رصانت: محکمی و استواری.

۳- غرس: درخت نشانیدن و چیزی کاشتن.

۴- سده: درگاه.

۵- ممالک محروسه ایران: مجموعه ایالات و ولایات ایران، از دوره‌ی صفویه تا اوایل مشروطه این اصطلاح رایج بود.

۶- الکای: زمین، ملک و بوم.

کاری از او [از او] متمشی^۱ شود. حسن پاشا نیز مبلغی نقد از وجهی که از دولت عثمانیه برای سرانجام بر این مهم آورده بودند بمحمد پاشا داده، چرخچی نموده و آنچه از قشون رومی که در نزد او فراهم آمده بود، همراه او کرده تا بالکای مریوان آمده و به الکای بانه مستولی شده، شروع بخودنمای [خودنمایی] کرده و این معنی بر طبع خسرو خان والی اردلان نا- ملایم افتاده و مراتب را بکریم خان ولیک [وکیل] که در شیراز بود اظهار، هنوز جواب او نیامده خسرو خان با جمعیتی که خود داشت و قشون مراغه و کروس که بامداد او آمده بود، قریب بچهار پنج هزار نفر سواره و تفنک- چی متهورانه برای دفع محمد پاشا از سنندج حرکت و منزل بمنزل بمقابله محمد پاشا که ده دوازده نفر سواره ببه و رومی داشت و در مریوان متوقف رقبه بعد از تلافی فریقین و کشش و کوشش جانبین، چون قشون روم مضاعف لشکر خسرو خان و الحق در میدان جدال ایستادگی زیادی هم کرده بودند. بعد از طول و امتداد زمان جدال این دو سپاه سنکین، جمعی کثیر از طرفین بزخم شمشیر و سنان و تفنک راه عدم پیش گرفته و از مردم اردلان میرزا علی و میرزا مهدی ولدان میرزا عبدالله وزیر و نصرالله بیگ ولد یوسف بیگ و عبدالله بک [عبدالله بیگ] منشی و چند نفر دیگر از معارف در آنمعرکه مقتول و میرزا احمد ولد میرزا عبدالله با چندین نفر از اعزه دستگیر و از طرف محمد پاشا نیز چند نفر قتیل و دستگیر [شدند]. آخر الامر شکست بسپاه خسرو خان راه یافته، جماعت رومی و ببه غالب و خسرو خان در میدان بیرون آمده، بسنندج مراجعت و عودت نموده متوقف و در

۱- متمشی: سامان دادن کارها.

۲- در متن «بر» اضافی است.

۳- مهم: کارهای بزرگ و دشوار، کارهای سخت.

۴- رقبه: چشم داشتن و انتظار کسی را کردن.

۵- به جای «در» باید «از» باشد.

محافظة قلعه و رعایا اهتمام نموده اینمعنی [این معنی] سامعه افروز کریم خان کردیده، فی الفور برای این حرکت ناملایم رومی از قشون رکابی و ولایتی جمعی کثیر از عساکر منصوره، بسرکردگی کلبعلی خان ولد شیخعلی خان و علیمراد خان زند تعیین، در قلیل مدّه ساحت اردلان را مضرب^۱ خیام نصرت فرجام نموده، «یوماً فیوماً»^۲ فوج فوج از قشون بدوها [به ایشان] ملحق و در اوایل شهر رجب سنه ۱۱۹۱ رو بمحمد پاشا که در جای معرکه و قتال متوقف، نه یارای پیش آمدن و روی پس رفتن را نداشت مکث کرده بود بلا تأمل حرکت و خسرو خان مقدمه جیوش بحروش [بخروش] کشته بآیین و استعداد قشون خود بگردنکه [به گردنه] کاران رسید. محمد پاشا و رومی [رومی‌هایی] که همراه داشت رو بقلعه چوالان فرار و خود بخود سپاه رومی متفرق و عساکر ایران وارد قزلجه که پنج فرسخی قلعه چوالان است گردید. لطفعلی خان ولد سبحان ویردی خان را با فوجی از قشون برای تعاقب ایشان مأمور تا بشهرزور و قره‌داغ^۳ رسید. تاخت و تاراج اندیاز [آن دیار] کرده، درین اثنا کرک علی بیک جلودار از طرف کریم خان وارد و سرداران مأموره و خسرو خان نوشته که ایلچی^۴ از طرف باشرف سلطان روم رسید. بمقام اعتذار^۵ آمده، بنای مصالحه دارد. باید ایشان از خاک شهرزور حرکت و بمقام اصلی خود عودت نمایند. «اشتمالاً لامره» علیمراد خان بسمت کرمانشاهان و کلبعلی خان و خسرو خان بزاعه من اعمال اردلان آمدند و موعد دو ماه در انجا متوقف، باز چاپار از طرف کریم خان رسید. امر کرده بود که چون قلع ماده فساد عسکر رومی و محمد پاشا

۱- مضرب: خیمه‌گاه و اردو.

۲- یوماً فیوماً: روز به روز.

۳- قره‌داغ: یکی از دهستان‌های کردستان عراق، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۲۰.

۴- ایلچی: سفیر، فرستاده‌ی مخصوص.

۵- اعتذار: پوزش و معذرت.

بالکلیه نشده، باز حرکت کرده دوباره بشهرزور رفته، آنولایت [آن ولایت] و ان سامان را لکدکوب قشون کرده، خراب و مستأصل^۱ نمایند. در ساعت اول کلبعلی خان و خسرو خان با قشون زیاد از زاغه حرکت و خسرو خان باز مقدمه الجیش [مقدمه الجیش] شده سردار و ذوالفقار خان در عقب روانه با سپاه سنکین و ذوالفقار خان خمسه [خمسه] و سایر خوانین از راه دیگر بشهرزور وارد، محمد پاشا در قلعه چوالان بود فرار نمود و حسن پاشا کهیا را بامداد محمد پاشا با قشون روانه و احمد پاشا به نزد کلبعلی خان سردار خسرو خان آمد. در عقب قشون کهیا و محمد پاشا رفته، کهیا و محمد پاشا سنکر محکم ساخته بودند در آنجا چند روزی مستحصن بودند همین که کلبعلی خان و خسرو خان و احمد پاشا بنزدیک سنکر او رسیدند تاب مقاومت نداشته، شب شد. محمد پاشا و کهیا و عسکر روم فرار و سنکر را خالی نمودند. لشکر ایران آنولایت [آن ولایت] را بالمره خراب و بیوتات و زراعت اوها [ایشان] را حرق و سکنه انجا را تاخت و بعضی مردم که اوضاع داشتند کوچانیده و نسوان^۲ آنها را اسیر کرد. خلاصه انتقام شکست خسرو خان که در مریوان واقع شد صد چندان کشیده شد از رومی و محمد پاشا و خسرو خان نظر بمروت جویی که داشت اسرای [اسرای] که مردم قشون باسیر آورده بودند همگی را از دست ایشان گرفت و بصاحبان شان رد کرد و بولایت [به ولایت] مألوفه خود عودت نمودند و رضا قلیخان را در نزد احمد پاشا با فوجی از قشون بجا گذاشتند و کلبعلی خان و خسرو خان و سایر خوانین با قشون ابوابجمعی از شهرزور حرکت و بسندج مراجعت و کلبعلی خان با قشون بشبراز رفت و خسرو خان در ولایت اردلان متمکن و مستقل گردید و رضا قلیخان بعد از استیصال عدو و استقلال احمد پاشا

۱- مستأصل: ریشه کن کردن، از بیخ کندن.

۲- نسوان: زنان.

بولایت [به ولایت] عودت نمود. محمد پاشا بعد ازین خود را منسوب بکریمخان میدانست و بر وزیر بغداد تیر [نیز] معلوم بود. بعضی اوقات احمد پاشای برادرش روکش او میکردند، چونکه محمد پاشا امداد کریمخان را داشت. غالب میشد و کزارش او بدین نحو است که امدن علیمراد خان از جانب کریمخان با قشون ابوابجمعی از قلمرو کروس بامداد محمد پاشا و رسیدن او بسندج شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۸۶ و ملاقات او بمحمد پاشا در سقز سلخ^۱ شهر مزبور و رفتن محمد پاشا با علیمراد خان بقلعه چوالان و فرار احمد پاشا که از طرف وزیر حاکم بیه بود و استقلال محمد پاشا بر سر حکومت و مراجعت علیمراد خان رو بشیراز و امدن علیمراد خان بامداد محمد پاشا با قشون ابوابجمعی دفعه دوم از جانب کریم خان در شهر شعبان سنه ۱۱۸۷ و باتفاق محمد پاشا، جنگ کردن او با احمد پاشا و عبدالله پاشا و باش آغای لوندات در قرب قصبه قلعه چوالان و شکست یافتن علیمراد خان و دستگیر شدن او در میدان و حبس او بدست محمد پاشا و قشون روم موعده دو ماه و فرستادن علیمراد خان را بمحبوبیت [بمحبوبیت] ببغداد نزد وزیر بغداد و نگاهداشتن او در بغداد دوازده روز و مرخص و روانه کردن او را از راه کردستان فیلی بشیراز و امدن محمد شفیع خان زند با قشون ابوابجمعی بامداد محمد پاشا از جانب کریمخان و ورود او بسندج با ده دوازده هزار نفر سواره در وسط زمستان سنه ۱۱۸۸ و توقف محمد شفیع خان با قشون در سندج موعده دو ماه و حرکت کردن او با خسرو خان بصوب شهرزور و ملحق شدن بمحمد پاشا در مریوان و رفتن همگی بمرافقت او بشهرزور و فرار احمد پاشا و استقلال محمد پاشا و توقف محمد شفیع خان و خسرو خان با سپاه خودشان در شهرزور موعده هفت ماه و مراجعت محمد شفیعخان و خسرو خان بولایت [به ولایت]

اردلان در سنه ۱۱۸۹ و آمدن محمد علی بیک خویش نظر علی خان زند با قشون ابوابجمعی و رفتن با محمد پاشا بقلعه چوالان و کوچ کردن احمد پاشا و عبدالله پاشا و باز سازش نمودن با محمد پاشا و مراجعت کردن محمد علی بیک بنزد نظر علی خان و آمدن او بسنندج و مقتول شدن خالد پاشا ولد سلیمان پاشا در مندعلی با چند نفر از اتباع او در سنه ۱۱۹۰ و رفتن محمد پاشا بکرکوک و رفتن احمد پاشا بعقب او و اعاد [اعاده] نمودن آنها از کرکوک سلخ شهر صفر سنه ۱۱۹۱ و معزول شدن عمر پاشا از وزارت بغداد شهر محرم الحرام سنه ۱۱۹۰ و آمدن الحاج پاشا حافظ مصطفی پاشا بوزارت بغداد و گرفتن و مقتول نمودن عمر پاشا و بعد از سه ماه معزول شدن مصطفی پاشا و آمدن عبدی پاشا ببغداد و عذر نمودن و بیرون رفتن عبدالله [عبدالله] کهیا از بغداد با معدودی از اهالی بغداد و اعراب و توقف اوها [ایشان] در یکفرسخی خارج بغداد موعد یکماه و تفویض شدن وزارت بغداد بعبداله [به عبدالله] پاشا و کرکوک بحسن پاشا در همان تاریخ و کریم خان زند بعد ازین باسم و وکالت بیست و دو سال بلکه متجاوز مملکت فارس و عراق و آذربایجان را متصرف شد. بساط عدالت را بنحوی کسترانید که عبادالله در عهد او در مهد امان آسایش کزین و مردم بهر اطراف و جوانب که خواهش رفتن میکردند، بیخوف و نقصان با نیل مقصود و مدعا بمقصد میرسیدند و رعایا و برابا همگی در خواب راحت غنوده، تا اینکه در ۱۳ شهر صفر سنه ۱۱۹۳ فوت کردید و بعد از چند روزی از فوت او اختلاف عظیم در بین برادرانش و اقوام و طایفه زندیه واقع، نزاع و نفاق اوها [ایشان] بنحوی شدت گرفت که نظر علی خان و پسرانش و طایفه شیخعلی خان از صغیر و کبیر در انمعرکه [آن معرکه] نفاق مقتول، زکی خان اسم فرمانفرمای [فرمان‌فرمایی] و صاحب‌اختیاری را بر سر ابوالفتحخان انداخته و خود را بجزو او میدانست. بعد از دو ماه او را

محبوس و با خود برداشته رو به اصفهان آمدند. نمک پدرش او را گرفتار، ایلات همگی متفق‌اللفظ [متفق‌اللفظ] شدند شب در نبردی خاص او را مقتول و ابوالفتح خان نیز بشیراز عودت نمود. غرض اینکه بعد از فوت کریم خان هر روز در ممالک امری رو میداد. دیده مردم خواب راحت را بخواب میدید و از شاخسار جز غنچه تنکدلی نمی‌چید. صغیر و کبیر از گلزار مقصود بجای کل، دست حسرت بسر میزد و برنا و پیر از خوان تمنا بجای نواله^۱ خون جگر را میخوردند. از انجمله [آن جمله] ذوالفقار خان افشار که این اختلال را مشاهده نمود بخار غرور بدماعش متصاعد کردید. لواء^۲ مخالفت را برافراشته دعوی خودسری را میکرد. علیمراد خان زند در اصفهان بود. خبر مخالفت ذوالفقار خان را شنید. فرمایش و مواجب قشون خود داده و خان احمد خان که موعده چهارده سال بود کرو خسرو خان پدرش بود او را نیز همراه خود آورده، همین [که] دو منزل از اصفهان به اینطرف آمد تمامی خوانین و سرکرده و سلطان و سردسته عراق و محمد خان فیلی و احمد آغای باش آغا با لوندات که از بغداد مطرود شده بودند همگی بنزد علیمراد خان آمدند. سپاه سنکینی برو جمع شدند و ذوالفقار خان که بعضی ارازل [اراذل] و اوباش برو جمع‌آوری شده بود بمقام بغی^۳ و طغیان برآمده بود. کوچ بر کوچ نزدیک قشون علیمراد خان آمد. بمقابله و مقاتله یکدیگر [یکدیگر] در خاک قلمرو اتفاق افتاد. بعد از تلاقی طرفین از طلوع صبح تا شام و از یام تا هنگام ظلام^۴ میا [میان] قشون خون‌آشام محاربه و مقاتله واقع، ذوالفقار خان مقهور و مغلوب و شکست یافت و علیمراد خان منصور و مظفر و غالب شد. بعضی از لشکر او در جنگ مقتول

۱- نواله: لقمه، تکه.

۲- لواء: رایت، علم، درفش.

۳- بغی: جنایت، عصیان، ظلم و ستم.

۴- ظلام: تاریکی اول شب.

و اکثر او [ایشان] دستگیر و احمال و اسباب و اثقال [که] همراه آورده بود نصیب قشون علیمراد خان شد و ذوالفقار خان با پنج شش نفر سواره در آن جنگ نجات یافته، اسپ [اسب] اجل او را برداشته بطارم رسانیده، حاکم بلده طارم ذوالفقار خان را محبوس و بنزد علیمراد خان فرستاد. امر بقتل او کرد و بعد از فتح، خواهش ملاقات خسرو خان را کرد. شخصی از خوانین بنزد او روانه، او را احضار کرده بود. خسرو خان در اواسط شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۹۴ از سنندج حرکت و بآین [به آیین] و طمطراق هر چه تمامتر با یکهزار و پانصد نفر از اعزّه و اعیان و خوانین و سلاطین اردلان در خاک قلمرو باردوی علیمراد خان ملحق و در یکفرسخی اردو، علیمراد خان خسرو خان را استقبال کرد و بعد از ورود اللّه‌قلی خان حاکم کرمانشهان را که محبوس بود التماس او را کرد. فی الفور برضاجوئی او اللّه‌قلی خان را از محبس بیرون آورده، او را مخّلع و حکومت کرمانشهانرا باز باو تفویض [نمود]. اردو در ابهر بود. در رسیدن خسرو خان از انجا حرکت و بقزوین رفت. مدّتی در آنجا توقّف نمود و هر روز تکلفات و هدایا از چیزهای نفیسه برای خسرو خان میفرستاد و خوانین و سلاطین و اعزّه و اعیان خسرو خان را سیورسات و مواجب زیاد از تمنا میداد و نوازشات بسیار بخسرو خان و قشون او می‌نمود و از قزوین حرکت کرد رو باصفهان رفت و جعفر خان ولد صادقخان با فوج عظیم در اصفهان متوقّف بود. بمحض رسیدن خبر آمدن علیمراد خان، جعفر خان فرار و جمعیت زیادی که داشت تمامی ازو [از او] برکشته بعسکر علیمراد خان ملحق، جعفر خان با معدودی بشیراز رفت و علیمراد خان با سپاه زیاد وارد اصفهان کردید. خسرو خان را عمارت معقول و قشون او را نیز در جاهای خوب جا داد و بزرگان و معارف اردلان را از راه محبت هممیته کشیک مخصوص خود کرده، خسرو خان و دسته او را در نهایت احترام ملحوظ [ملحوظ] میداشت

و از مکارم اخلاق مردم کردستان آنکه هر گاه اتفاق افتد با حاکم ولایت بجای [به جایی] بروند سفر اوها [ایشان] طولی کشد عاجز می‌شوند و بنای مخالفت را میگذارند [میگذارند] و بهانه‌جوئی می‌کنند. مردم اردلان این عزت را دیدند و با خسرو خان هر روز دعوی می‌کردند. هر شب ما را بکشیک می‌برند و ما را با ظاهر خان و صیدی مراد خان [صید مراد خان] بقراولی^۱ میفرستند. از این نحو حرفهای غرض آمیز بمیان آوردند و در جزو عداوت خودشان را نسبت بخسرو خان، بعلمیراد خان اظهار نمودند و علمیراد خان نیز شوکت و استعداد را میدید. راضی بدین امر بود که اینها با خسرو خان مخالفت ورزند ازو [از او] جدا بشوند. خسرو خان از شوکت بیفتند. درین کار ترغیب میداد نه منع و رأس رئیس مردم اردلان در آنوقت [آن وقت] محمد رشید بیک وکیل بود که عموم اهالی اردلان از سلاطین چون صالح سلطان حاکم بانه و درویش سلطان حاکم جوانرود و رضا سلطان حاکم اورامان و زمان سلطان برادر صالح سلطان حاکم بانه و از اعزه عباسقلی بیک ولد یوسف بیک و میرزا یوسف و میرزا احمد پسران میرزا عبدالله وزیر و نظر علی بک [نظر علی بیک] ولد حسنعلی بک [حسنعلی بیک] و سه چهار نفر برادرزاده‌های [برادرزاده‌های] او بودند و طایفه سقزی و از معروف و غیر معروف و عمله و اتباع همگی عداوت را آشکار کرد. شکوه را پیش علمیراد خان برد [بردند] و از خسرو خان جدا شدند. دو سه نفر از معارف و ده دوازده نفر از غیر معارف پیش خسرو خان باقی حتی فرآش و یساول و جارچی و باشماقچی^۲ زیر علم^۳ محمد رشید بیک رفتند و محمد رشید بیک با اهالی اردلان علم مخالفت افراشته، طول نفاق بیکماه

۱- قراولی: نگهبانی.

۲- باشماقچی: کلمه‌ای ترکی به معنی کفش‌دار.

۳- علم: پرچم، رایت.

رسید. علیمراد خان دانست که کار محمد رشید بیک و اهالی با خسرو خان اصلاح پذیر نمی‌شود. خسرو خان را از حکومت چند روزی منع و بتصدیق محمد رشید بک [محمد رشید بیک] و اهالی اردلان کهزاد خان ولد سبحانوردی خان را حاکم نمود و رقم و خلعت ناامیدی برای کهزاد خان خان بسندج آوردند فوراً [فوراً] خبر رسید که پسران صادقخان زند برای دعوی با علیمراد خان از شیراز با جمعیت تمام آمده‌اند. علیمراد خان، محمد ظاهر خان و صیدی مراد خان [صید مراد خان] را با فوجی لشکر از انجمله محمد رشید بیک بود با سیصد نفر سواره اردلان که با او موافقت کرده بودند و با خسرو خان مخالفت تعین [تعیین] و مأمور نمودند. چون دفعه پیش آمدند سرکردگان علیمراد خان اوها [ایشان] را دوانیده، ایندفعه [این دفعه] بدان هیئت بمقابله و مقاتله اوها [ایشان] رفتند. بعد از تلاقی فریقین در دم فی واقع بمحض رسیدن بهم پسران صادقخان مردانه حمله آورده، محمد ظاهر خان و صیدی مراد خان [صید مراد خان] تاب مقاومت آنها نیاورده، مغلوباً شکست یافتند و پسران صاق خان غالب آمدند و در رسیدن خبر شکست محمد ظاهر خان و صیدی مراد خان [صید مراد خان] به اصفهان و قشون علیمراد خان از هم پاشیده [و] متفرق [شدند]. خسرو خان و رضا قلی خان که در اصفهان نزد علیمراد خان بودند با دسته اردلانی که مانده بودند از اصفهان حرکت کوچ بکوچ بجمغلوئی اسفند آباد آمدند و محمد رشید بک [محمد رشید بیک] با مردم اردلان که از سیصد نفر متجاوز بودند و در دم فی^۲ با محمد ظاهر خان و صیدی مراد خان [صید مراد خان] شکست خوردند باصفهان پیش علیمراد خان رفتند. خط مستقیم بهمان جمعیت بتعدی پیش از آمدن خسرو خان بسندج رسیدند. چنین میدانستند

۱- در متن «مغلوباً» اضافی است.

۲- در متن «و» اضافی است.

۳- در متن «فی» اضافی است.

که خسرو خان از اصفهان نمی‌تواند بولایت [به ولایت] بیاید، چنین که کهزاد خان را حاکم کردند. کار اوها [ایشان] رنک گرفته و می‌گیرد با کهزاد خان ولایت را تصرف می‌کنند. [بعد از] دو روز فاصله خیر رسید که خسرو خان و رضا قلی خان و لطفعلی خان اینک رسیدند. کهزاد خان و محمد رشید بیک و میرزا یوسف و میرزا احمد وزیر و عموم اهالی و تابعین اوها [ایشان] خانه و کوچ را مضطربانه [مضطربانه] کوچانیده بطرف پایکلان فرار، همانروز خسرو خان و رضا قلی خان و لطفعلی خان با دسته خودشان بسندج وارد، بعد از آسایش از تعب راه، قشون را تدارک دیده شب شبیخون بر سر ایل و جمعیت که در پایکلان توقف کرده بودند رژه [زده]، آنچه اموال از محمد رشید بک [محمد رشید بیک] و کهزاد خان و میرزا احمد و میرزا یوسف و عباسقلی بک [عباس قلی بیک] و آنانی که باتفاق خروج کرده مجتمع الاجزاء تاخت و تاراج، بعد از آن دست عیال را گرفته بشهرزور فرار کردند و خسرو خان و رضا قلی خان بسندج عودت، مردم غیر معروف که درینصدمه [در این صدمه] متفرق شده بنزد او آمدند و محمد پاشای کور و عمر پاشای برادرش بنزد خسرو خان آمده، محمود پاشای برادرشان حاکم بیه بود. طالب فرستادن آنها شد. خسرو خان نیز آدم بنزد محمود پاشا روانه کرد که شما کهزاد خانرا که نکهداشته‌اید برای ما روانه، ما نیز محمد پاشا را بدانولا [بدان ولایت] میفرستیم. او نیز بابکر آغا را برای همین مطلب فرستاد. خسرو خان، محمد پاشا و عمر پاشا را بدو سپرد و آنها را روانه قلعه چوالان کرد و آقا محمد را برای آوردن کهزاد خان فرستاد. در رسیدن آنها ماه مبارک رمضان بود. محمود پاشا و محمد پاشا و

۱- پایگلان: از روستاهای دهستان زاوورد شهرستان سندج. زبده التواریخ سندجی در تاریخ کردستان، ص ۷۱.

۲- در متن «و» اضافی است.

عمر پاشای برادرانش را فوراً [فوراً] قتل و کِهزاد خان را با آقا محمد برای خسرو خان روانه، در رسیدن کِهزاد خان خسرو خان نوازشات بسیار با او نمود و او نیز کماکان کمر خدمتگذاری خسرو خان بست و محمد رشید بک [محمد رشید بیک] نیز با اعیانی که رفیق او بودند در شهرزور کوچیده رو بیغداد رفتند. خانه و کوچ و خودهاشان [خودشان] در ذهاب توقف نمودند. خسرو خان تدارک قشون را دیده برای آوردن آنها بدشت و رفت. میرزا یوسف و میرزا احمد وزیر و عباسقلی بیک و سایر اعزّه اردلان که در نزد وکیل بودند بنزد خسرو خان عودت کردند. محمد رشید بیک با برادر و خویش و اقوام و اتباع در زهاب ماند. خانه و کوچ [کوچ] را در زهاب سکنی، محمد رشید بک [محمد رشید بیک] با چند نفر از اقوام بیغداد رفته، سلیمان پاشای وزیر نهایت لطف و شفقت با او کرده، آنها را خلعت نموده و سه چهار دهکده بزرگ از سمت ذهاب و انجاها به او داده و از نقد و جنس هر چه لازم و فراخور حال آنها بود بدوها [به ایشان] شفقت نمود و محمد رشید بیک با اقوام و اتباعش در انوقت [آن وقت] با احشام و منسوبات هزار خانوار میبودند. از بغداد مرخص شده آمده در دهاتی که بایشان داده بودند سکنای [سکنی] و هر ساله که احشام خسرو خان بکرمسیر [به گرمسیر] انطرف میرفتند، حکومت بر سر اوها [ایشان] میکردند و بعضی از ایشان هم در نزد اوها [ایشان] میماندند. خلاصه سه چهار سال محمد رشید بیک در خاک روم خوش میکذرانید، تا اینکه علیمراد خان او را بحضور خود طلبیده، تدارک خود و اقوامش را دیده با دسته معقول به اصفهان بنز [بنزد] علیمراد خان رفت. کمال شفقت و نوازش با او مبذول و خسرو خان با عموهایش نیز در اصفهان بودند. در کمال عزّت و آبرو علیمراد خان محمد رشید بیک را ملحوظ، هر چند سعی کرد که با خسرو خان سازش نمایند

نشد و محلّ جوانرود و پلنکان را از ولایت سوی و جدا کرده بمحمد رشید بیک و اقوام و اتباعش داد. نهایت نظر علی بیک و پسران محمد رشید بیک در ذهاب بر سر خانه و کوچ متوقف، کهزاد خان و لطفعلی خان موافقت و مرافقت با محمد رشید بیک کردند. فایده [فایده] برای اوها [ایشان] به نخشید [نخشید] لاعلاجاً [لاعلاجاً] با خسرو خان سازش کردند. کمر اطاعت او را بستند. باتفاق یکدیگر بعلمیراد خان گفتند محمد رشید بیک که درینجا مشمول نوازشات شما شده دعوی همسری و هم چشمی با ما [را] دارد. پسرانش و نظر علی بیک و اقوام و اتباعش در خاک روم می‌باشند. فی الحقیقه خودش هم نوکر وزیر بغداد است و اینست نوشته اوها [ایشان] درینچند [در این چند] روز رسیده که وزیر تو را میطلبد و نوشته جعلی بدین مضمون درست کردند و بنظر علمیراد خان رسانیدند. علمیراد خان محمد رشید بیک را به حضور طلبید و در مواجهه اوها [ایشان] گزارش را از او [از او] مواخذه و بازخواست کرد. هر چند این ابراء‌الذمه خود را کرد، مفید نیفتاد. علمیراد خان امر بحبس او نمود. آنچه در اصفهان مال و اوضاع داشت از او [از او] گرفتند و خسرو خان متعهد شده بود که از اقوام و عمله و اتباعش پنج هزار تومان بگیرد و بسر کار علمیراد خان برساند. حسین خان غلام محصلّ مبلغ مزبور بود. بنزد خان احمد خان آمد و هر چه موجود شد از خانه و کوچ از اتباع و عمله محمد رشید بیک گرفتند و بسر کار علمیراد خان رسانیدند و محمد رشید بیک را از حبس مرخص و باز مراعات او را ملحوظ و مشمول نوازشات شد و بعد از چند وقتی علمیراد خان خواست خسرو خان را در کمال اعزاز و احترام مرخص و بولایت [به ولایت] مراجعت و عودت نماید. بسیار طول نکشید علمیراد خان بازگشت از حرف خود شد و او را نگاهداشت و پیش ازین تحریر کردید که علمیراد خان بهمدان آمد و پسر صادق خان اصفهان را قلیل مدّه [گرفت]. علمیراد خان

در همدان برای تدارک توقف، بعد ازین معلوم کردید که استعداد و قشون زیادی ندارد و علیمراد خان با جمعیت معقول متهورانه از همدان حرکت و در عرض راه بمقدمه‌الجیش پسر صادق خان شب با دسته خود فرار و بسمت شیراز روانه و صادق خان از تاب علیمراد خان در قلعه شیراز مستحصن و ذخیره و توپخانه تدارک دیده و بمتانت قلعه امیدوار، علیمراد خان با سپاه خود از اصفهان حرکت و برای مفتوح کردن شیراز و گرفتن صادق خان رو بشیراز روانه، منزل بمنزل وارد بلده شیراز [شد] و بمحاصره پرداخت. لشکریان قلعه را چون حلقه انکشتر بمیان گرفتند و موعده ماه مدّه محاصره کردید و اکثر روزها جنگ میدان میشد. سپاه علیمراد خان غالب تا اینکه ذخیره ایشان تمام، قحط عظیم بر قلعه کیان رو داد و مردم قلعه عاجز شدند غدیری در بین ایلات رو داد و در انوقت [آن وقت] قشون علیمراد خان یورش برده به اسانی قلعه مفتوح کردید. صادق خان با پسرانش دستگیر شده اوها [ایشان] را بقتل رسانیده و آنچه خزینه و دفینه و اموال داشت نصیب سپاه علیمراد خان شد و بعد ازین فتح نمایان بخیالش رسید [که] اردلان را خراب و خسرو خان و رضا قلی خان را نیز دستگیر کرده باصفهان ببرند. جعفر خان را با پنجهزار نفر سواره رکابی تعیین و مأمور کرده، در رسیدن اینخبر وحشت‌آور خسرو خان بلا تأمل در شهر شوال سنه ۱۱۹۶ با معدودی از عمله غلامان خود از سنندج حرکت و راه را کج [کج] کرده از راه خوانسار منزل بمنزل باصفهان رفت و خان احمد خان پسرش نیز خانه و کوچ خود و اعزه و اعیان و عمله و اتباع و اهالی سنندج را کوچ کرده^۱ رو به اورامان فرار کردند و رضا قلی خان که در اسفند آباد بود او نیز کوچیده با اتباع خود رفته در اورامان به خان احمد خان ملحق و جعفر خان دو سه روز فاصله با پنج هزار نفر از قشون ابوابجمعی وارد

۱- به جای «کرده» باید «داده» باشد.

سنندج شد و راقم^۱ حروف حسب الامر خسرو خان در نزد عجزه و مساکین که مانده بود در سنندج توقّف و بقدر مقدور پرستاری اوها [ایشان] را نموده و توقّف خان احمد خان و رضا قلیخان با کوچ و اتباع در اورامان چهل روز و از بیم جعفر خان در اورامان کوچیده بشهرزور رفتند و رضا قلیخان نیز از انجا حرکت و بنزد امامقلیخان ارومی که رو بعراق میآمد و دعوی خودسری را میکرد رفت و بمرافقت او تا بخاک اردلان آمدند و امامقلیخان پنج شش هزار نفر سواره داشت. جعفر خان را که در سنندج خراب شده نشسته بود رو باصفهان دوانید و عجزه و مساکین سنندج را از ستم و ظلم او رهانید و امامقلیخان بسبب شدّت سرما از راه خمسه به تبریز رفت و رضا قلیخان چند روزی در سنندج توقّف داشت. ازاردار بود. از سنندج، بسبب آمدن کهزاد خان و لطفعلیخان با قشون امدادی کرمان شاهان بر سر او حرکت و رو بولایت [به ولایت] کروس فرار و در خاک کروس وفات نمود و خسرو خان درینعرضمدّت [در عرض این مدّت] در اصفهان متوقّف، قسم حبس داشت و آخر الامر علیمراد خان بر سر شفقت آمد. نوازش با خسرو خان نمود و خلعت برای خان احمد خان بشهرزور فرستاد. خان احمد خان محلّ [مخلع] با اعزه و اعیان و خانه و کوچ و اتباع از شهرزور حرکت کرده و در اوائل زمستان وارد سنندج کردید و نیابت پدرش را میکرد و بعد از چند وقتی علیمراد خان از سر لطف و شفقت خسرو خان را خلعت کرد. از اصفهان مرخص شده در سنه ۱۱۹۸ وارد سنندج کردید و الله قلیخان در کرماشاهان حاکم بود. در ازاء اینکه خسرو خان او را از حبس علیمراد خان خلاص کرد و از سر نو او را باعث شد حکومت کرماشان را برای او گرفت. خسرو خان که بولایت [به ولایت] رسید، اللهقلیخان بنای بدسلوکی گذاشته و ولایت همسایه را دخل و دست انداز نموده، دو سه دفعه خسرو خان آدم

۱- راقم: نویسنده.

[آدم] بنزد او روانه که ترک بدرفتاری کرده، پا از کلیم خود دراز ننماید. شرط همسایگی را ملحوظ و درین اثنا خبر رسید که علیمراد خان قوت [فوت] نمود. اللّٰهقلیخان زیادت‌تر مغرور شد و داعیه همسری و خودسری را پیدا کرد. اثاث صاحب اختیاری را از عالم توپ و زنبورک و خیمه و سراپرده و طپل و کرنا^۱ و قشون و اسباب تدارک و با دوازده هزار نفر از سواران جنکی [که] همراه خود آورده، از کرماشاهان بآئین و طمطراق و طنطنه و طپل و عَلم حرکت کرد. بعزم تسخیر عراق وارد سنقر گردید و نظر علی خان و فتحعلی خان برادرش و اللهویردی خان پسرش و پسران محمد رشید بک [محمد رشید بیک] بنزد اللّٰهقلی خان رفته بمرافقت اوها [ایشان] برای جنگ خسرو خان مستعد و آماده شده، خسرو خان نیز بلاتأمل با معدودی از سپاه که بهزار نفر نمیرسیدند، متهورانه از سنندج حرکت و بقریه امیر اباد که محل نزول اللهویردی خان و قراولان اللّٰهقلیخان بود رسید. اوها [ایشان] را شکست داده، شب بسپاه اللّٰهقلیخان ملحق، باعث رعب قشون اعداء شد، فردا که افتاب طلوع کرد، تلاقی فریقین در قرب سنقر واقع، بعد از کشش و کوشش جانبین اللّٰهقلیخان در میدان مقتول و شکست فاحش بسپاه او رسید. اکثر از سپاه او قتل و اغلب از اعزّه و اعیان اوها [ایشان] دستگیر و اسباب و خیمه و زنبورک و توپ‌خانه و اساس و دواب و احوال و اجمال^۲ و ائقال و نقود و اجناس ازوها [از ایشان] بجا مانده، نصیب سپاه خسرو خان شد و بقیّه السّیف آنها و نظرعلیخان و غیره جانرا در میدان بدر برده فرار نمودند و خسرو خان بعد از قتل اللّٰهقلیخان و شکست او باسد

۱- کرنا: نوعی نفیر.

۲- امیر آباد: دهی از دهستان‌های گاورد، بخش کامیاران شهرستان سنندج است، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۴۴۴.

۳- قراول: پیشرو لشکر.

۴- اجمال: شتران نر.

۵- به جای «در» باید «از» باشد.

آباد آمده، در انوقت [آن وقت] علیمراد خان قوت [فوت] و سپاه او از وندت و ایلات متفرق اکثر آنها پیش خسرو خان و خوانین و سلاطین عراق تمامی بنزد خسرو خان آمده و صاحب اختیار ایران دران اوان بندگان سلیمان شأن سکندر نشان دارا دربان کیتیستان صاحب قران ... نتیجه دودمان ایل جلیل‌الشان [جلیل‌الشان] قاجار آقا محمد خان «لذرال اعلام شوکته و سلطنته فی الایران» در حدود استرآباد متوجه سپاه‌داری [و] جمع-آوری قشون ممالک بود و خسرو خان ده یازده هزار سوار داشت. مطیع و منقاد کس نبود و خودسر سپاه را در قلم رو [قلمرو] میکردانید و خودنمای [خودنمایی] مینمود و جعفر خان زند نیز در عراق اظهار حیاتی میکرد و محمد رشید بیک و اقوام او و دسته‌اش در نزد جعفر خان بودند. بسعایت^۱ او جعفر خان بیست هزار نفر سواره و تفنک‌چی فارس و عراق برای دفع و حرب خسرو خان حرکت منزل بمنزل بخاک قلم رو [قلمرو] آمده، اسمعیل خان زند در همدان بود، تاب مقاومت نداشته فرار و جعفر خان با قشون سنکینی که همراه داشت در وسط زمستان با توپخانه و زنبورک و اسباب سنکینی وارد همدان کردید. آدم برای اطاعت و انقیاد بنزد خسرو خان بسندج روانه، اعتنای [اعتنایی] بدو نکرد و وعده جنک را بدو سفارش نمود و استمداد از علیخان حاکم خمسه و محمد حسین خان کروس نمود. اوها [ایشان] با قشون خودشان آمده بمرافقت یکدیگر از سندج حرکت و کوچ [کوچ] بر کوچ اردوی خسرو خان بصالح آباد رسید. صید یمراد [صید مراد] و محمد رشید بیک بقراولی در آنجا بودند. بمحض رؤیه [رؤیت] قشون خسرو خان از صالح آباد فرار و بنزد جعفر خان رفتند. از شنیدن اینخبر رعب و خوف بر قشون جعفر خان مستولی و جعفر خان در کنار

۱- این واژه خوانده نشد.

۲- سعایت: سخن‌چینی، بد‌گویی.

بلده همدان توپخانه [توپخانه] و زنبورک و تفنک‌چیهای فارسی را دستگیر کرده، خود با سپاهش در پشت آن مستحصن [مستحصن] و سپاه خسرو خان در مقابل آن حصار آهنین نزول کردند و قشون جعفر خان در آنجا متواری و مستحصن [مستحصن] بیرون نمی‌آمدند. جنگ میدان را یارا نداشتند کرد و دلاوران اردلان سمندروار هر روز بسواره و پیاده به پشت توپخانه میرفتند و مبارز را میطلبیدند و آنها را ترغیب بجنگ میدان می‌نمودند. فایده نمی‌بخشید. همین به آتش توپ و تفنک جواب لشکری‌ها را میدادند و آتش‌باران میکردند. دو سه روز بدینحو [بدین نحو] گذشت، تا اینکه یکروز قشون خسرو خان مصمم شدند که رفته خود را با آتش توپ و تفنک زده تا وقت شام معرکه آرای رزم باشند. وقت طلوع آفتاب خسرو خان [با قشون خود] که از شش هزار نفر متجاوز بودند سوار شد. خسرو خان و علیخان خمسه و محمد حسین خان کروس پیش سپاه خود افتاده متهوران^۱ بر سر حصار آهنینی که جعفر خان برای تحصین^۱ خود ساخته رفته، هر چند رزم‌جویان و صف‌شکنان اردلان هنگامه آرای حرب شدند و طالب جنگ میدان میشدند. بغیر از کلوله توپ و خمپاره و زنبورک و تفنک جواب نمی‌شنیدند. دلاوران ایستادگی کردند. تا دو ساعت بغروب مانده جعفر خان غیرتش بحرکت آمده، سپاه خود را صف‌آرای کرده، بعزم جنگ از پشت توپخانه بیرون آمده بمیدان کار و زار [کارزار] آمدند. بعد از تلاقی فریقین و کشش و کوشش جانبین و ستیز و آویز این دو سپاه سنکین، نسیم فتح بسپاه خسرو خان وزید. دلاوران اردلان حمله مردانه برده، شکست فاحش بقشون جعفر خان رو داده اکثر خوانین دسته او دستگیر و اغلب معارف و اعزه او در میدان رزم قتل کردید و آنچه احمال و اطفال و اجمال و آلات و تفنک و

۱- تحصین: سنگربندی کردن، استوار کردن.

جزایر^۱ و توبخانه [توپخانه] و زنبورک و خمپاره بود بتصرف خسرو خان و سپاهش آمد. بقية السیف اوها [ایشان] با جعفر خان رو به اصفهان فرار و خسرو خان چند روزی در همدان توقف و از انجا حرکت و بطرف بروجرد و نهاوند رفت و از انحوالی و اطراف پیشکش برای او آورده، مطیع او شدند و محمد رشید بک [محمد رشید بیک] با اقوامش و عمله و دسته‌اش که هفت سال بود از سنندج با خانه و کوچ بدر رفته و با جعفر خان در همدان بود، بعد از شکست محمد رشید بیک بنزد خسرو خان آمد و او از گذشته او گذشت و مشمول نوازشات خسروی شد و در آن اوقات که خسرو خان در همدان و خاک قلمرو بود مساوی سه هزار تومان نقد و جنس بمحمد رشید بیک رسانید و آنچه محلّ و دهات و عمله و اتباع و خانوار معارف در ولایت داشت همگی را بتصرف او داد و آبرو و حرمت و عزت او را در حد کمال میکرفت و خسرو خان بعد از انتظام مهام آنستها کوچ بر کوچ بسنندج عودت نمود و موعده یکسال عمارت سوزانیده محمد رشید بیک را از سر نو برای او ساخت و سابقاً [سابقاً] تحریر شد که اسمعیل خان زند از تاب جعفر خان فرار و با خسرو خان بجنک جعفر خان رفته و بعد از فتح خود و برادران و اقوامش در لباس سالوسی^۲ در بیجار کروس روزکار را بسر میبردند. چون کرکی در لباس میشی مکر و تزویر و حيله‌ورزی میکردند. خسرو خان فرستاد اسمعیل خانرا با برادران او از بیجار بسنندج احضار، بعد از آمدن اوها [ایشان] بنزد خسرو خان تغییر لباس درویشی او داده مخلع نموده بلباس ملوکانه و تدارک معقول از قبیل خیمه و خرکاه و اسلحه و دواب و اثاث بدو داده و جمعی کثیر نیز از قشون ابوابجمع او نمود او را مطلق العنان نمود که هر جا خواهش دارد برود و از سنندج اسمعیل خان با

۱- جزایر: نام یک نوع سلاح جنگی.

۲- سالوسی: عوام‌فریبی، حيله‌گری.

جمعیت معقول و تدارک ملوکانه حرکت و رو بکرمانشاهان رفته مردم انجا پیش او نیامدند. اوها [ایشان] را بمحاصره انداخته، قلعه کیان بطلب امداد بنزد خسرو خان آمده، خسرو خان نیز با سپاه مستعد خود شهر رمضان سنه ۱۲۰۱ از سنندج حرکت و برای استخلاص قلعه کرمانشاهان روانه، اسمعیل خان خیر آمدن خسرو خانرا شنید فی الفور از انجا کوچیده بطرف نهاوند دوید و حاجی علی خان حاکم کرمانشاهان با پیشکش معقولی و اعزه و اعیان بنزد خسرو خان آمدند و جمیع وندات و ایلات سمت لرستان و بختیاری و اکثر طوایف بر سر اسمعیل خان جمع آوری کرده، ده دوازده هزار سوار و پیاده قشون داشت و خسرو خان برای دفع شر او از عبدالله از کرمانشاهان حرکت و متعاقب او میرفت تا بحوالی سریند رسید. در ان نزدیکی اسمعیل خان توقف نمود و خسرو خان با سپاه خود در قریه ایمانلو نزول کرد. تلاقی فریقین در انجا واقع شد. بعد از کشش و کوشش طرفین و اشتعال نایره جدال در [بین] جانبین از افتاب زده تا عصر در بین فریقین قاصد تیر و تفنگ آمد و شد میکرد و بضرب سیف و سنان یکدیگر را میزدند. آخر الامر قشون اسمعیل خان شکست فاحش یافت و منهزم شدند و سپاه خسرو خان غالب و مظفر و منصور گردید و اکثر خوانین و سلاطین [که] دسته اسمعیل خان بودند در میدان کارزار دستگیر و اکثر ایشان مقتول شدند و اسمعیل خان با پنج شش نفر از معرکه فرار و راه ادبار را پیش گرفته رفت و هر چه اسباب و ائقال و دواب و اموال و اجناس داشتند، همگی را بجا گذاشته نصیب سپاه خسرو خان گردید و خسرو خان بعد از چند روزی که آن سمت را انتظام داد با جمعیت خود سالمأ و غانماً کوچ بکوچ وارد سنندج شد و کمر بخدمتگذاری اعلی حضرت ظلّ اللّهی بست و

۱- ادبایر: شکست خوردن در جنگ، بدبختی.

۲- سالمأ و غانماً: تندرست و بهره گیرنده، قرین با سلامت و غنیمت.

هر ساله پیشکش [پیشکش] معقول بدرگاه عالم پناه روانه و سوارها [سوارهای] رکابی ولایت را میداد. پادشاه جمجاه محل توسرکان [تویسرکان] و اسد آباد و سنقر را بخسرو خان مفوض نمود و دو سه دفعه امر باحضار خسرو خان نمود. بعد از خود را خلاص، تا اینکه لطفعلی خان ولد سبجانویردی خانرا تنخواه خود روانه، موعده دو سه سال در رکاب شاهی بود و شاه جمجاه رقم قسم نامه را مهر کرده فرستاد که ترا کور نمیکنم و نمیکنم و عزل نمیکنم و بهانه جوئی با تو نخواهم کرد و میرزا احمد وزیر را نیز طلبید [طلبیده] بود. در رکاب شاه در طهران بود. او نیز عریضه نوشته بود که در کمال خاطر جمعی بدینولایت [بدین ولایت] آمده و از انوقت [آن وقت] تا حال تحریر که یازده سال است میرزا احمد در بلده طهران مقیم است و خسرو خان را بهانه [بهانه] نمانده بود، تدارک سفر را دیده خان احمد خان پسرش را نایب خود قرار داد [که] در ولایت باشد. در شهر شعبان سنه ۱۲۰۴ از سنندج حرکت و بطهران رفت. در دو فرسخی شهر طهران اکثر اشخاص معروف باستقبال او آمده، در کمال اعزاز وارد طهران شد. پادشاه عالم پناه خسرو خانرا بحضور طلبیده و او را در مجلس بهشت آئین نشانده، توقیر و احترام او را ملحوظ و هر روز او را بخلوت خاص احضار و مشمول نوازشات بود تا اینکه بقدرت الله خسرو خان مریض میشود. بَشْر غس [غش] و دو سه نوع دیگر بآزار صعب مبتلا و بندکان اعلی حضرت ظل اللّٰهی طیبیان حذاقت پیشه چون میرزا مسیح که مسیحای عهد خود بود در علم طب، تعیین میفرماید که بمداوی او بکوشند.

۱- علی اکبر وقایع نگار کردستانی و شکرالله سنندجی معتقدند که خسرو خان از شدت بیم و ترسی که از آقا محمد خان قاجار داشته است مریض می‌گردد، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۶۸، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۷۳، در حالی که محمد مردوخ کردستانی می‌نویسد: «در یک مجلس باده‌پیمائی به امر ملوکانه، ساقی بزم، دوا در گیلان خسرو خان ریخته، مستی او میدل به جنون می‌شود»، تاریخ مردوخ، ص ۳۷۱.

ایشان شش‌دانگ [شش دانگ] طبابت خود را صرف معالجات و مداوای او می‌کردند. علاج‌پذیر نمیشد، بلکه مزید بر علت میبود. شب و روز سعی می‌کردند و متوجه میشدند [و] مداوا مینمودند، مفید نمی‌افتاد و خان احمد خان نیز چند روزی بعد از روانه شدن خسرو خان در سنج متوجه انتظام مهام ولایت بود. خبر رسید که طایفه بلباس جمع‌آوری کرده‌اند و بسر ولایت می‌آیند [و] تاخت و تاراج می‌کنند. خان احمد خان فوراً [فوراً] تدارک قشون خود را دیده، متهوآنه با امیر اصلان خان و محمد رشید بیک از سنج حرکت، با وجود اینکه قشون ولایت تمامی جمع نشده و اکثر ولایت خبردار نگردیده، بتعدی بلاتأمل برای دفع شر بلباس حق نناس [حق شناس] منزل بمنزل وارد باشماق تیلکو کردید و بلباس در انحوالی [آن حوالی] خود را پنهان و متواری کرده [بودند]. همین اعلام نصرت فرجام خان احمد خان بر اوها [ایشان] نمایان شد، ان بیعاقبتان پیش آمده، تلاقی فریقین واقع در اول کار که دلاوران اردلان حمله بر انطایفه [آن طایفه‌ی] خذلان نشان آورده، تاب سطوت و مردانگی اوها [ایشان را] نیاورده صف شکسته پس رفتند. خان احمد خان که در بسالت و شجاعت طاق^۱ و در مردی و صف‌شکنی و رزم‌آرای یکانه افاق بود پیش رفته، مبارزان میدان حرب را در هم شکسته، ناکاه کلوله برو خورده چون بمقتل او رسیده بود، بفاصله دو سه ساعت برحمت ایزدی پیوسته، طایفه نکبت‌اثر این خیر را دانسته، حمله [حمله] بر سپاه احمد خان آورده نکسی^۲ بر اوها [ایشان] رو داده، جنک از لشکر نیاید. چون سپهسالار نیست امیر اصلان خان و محمد رشید بیک که در میدان رزم ایستادگی کرده و حرکت نکرده بودند،

۱- باشماق تیلکو: دهی است از دهستان تیلکوه بخش دیواندره‌ی شهرستان سنج که در ۵۴ هزار گزی شمال باختری دیواندره به سقر واقع شده است، لغت نامه دهخدا، جلد سوم، ص ۴۱۶۰.

۲- طاق: یکتا، بی‌مانند.

۳- نکس: سرنگونی، تنزل.

حملهٔ مردانه بر انطایفه [آن طایفه‌ی] منافقین آورده شکست فاحش بلباس داده، اکثر اوها [ایشان] در انمعرکه [آن معرکه] مقتول و بعضی از آنها دستگیر و سپاه اردلان غالب و تعاقب انطایفه [آن طایفه] را تا بحوالی سقز نمود. مجروحین آن بیعاقبتان در عرض راه تلف شدند و امیر اصلان خان و محمد رشید بیک با مردم ولایت بسندج مراجعت و عودت نمودند و خبر قتل خان احمد خان بطهران رسیده [بود].

[حکومت لطفعلی خان و پسرش حسن علی خان اردلان]

پادشاه عالم پناه چون دانست که ازار خسرو خان علاج‌پذیر نیست و پسرش نیز مقتول ولایت را کسی نیست که پرستاری نماید و مالیات و خدمات دیوانی را بتقدیم رساند و لطفعلی خان مدّتی بود مستلزم رکاب نصرت انتساب بود و وعده حکومت را در صورتی که خسرو خان بحضور نرود بدو داده بودند و اینمقدمه [این مقدمه] هم رو داد و او را پیش از این از رکاب برای روانه کردن خسرو خان مرخص و بولایت [به ولایت] آمده بود. حسب‌الرقم لطفعلی خانرا به نایب قرار داده و مردم را نیز خاطر جمعی و اطمینان حاصل، دو سه ماه بدین نحو بنیابت [به نیابت] پرستاری ولایت را میکرد و پادشاه انجم سپاه^۱ دید که ازار خسرو خان روز بروز در شدت و تزیاید است [و] علاج‌پذیر نخواهد شد. لطفعلی خانرا در سنه ۱۲۰۵^۲ والی

۱- انجم سپاه: پادشاهی که عقل و خرد سپاه اوست و این واژه بیشتر برای مدح کاربرد دارد و به علت افزونی سپاه و فیروزی است.

۲- عبدالقادر بن رستم بابانی سال حکومت لطفعلی خان را ۱۲۰۱ نوشته است، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۵۵، خسرو اردلان و شکرالله سنندجی آغاز حکومت لطفعلی خان را سال ۱۲۰۴ می‌دانند، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۷۸، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۷۴، علی اکبر وقایع نگار کردستانی سال حکومت شخص مزبور را ۱۲۰۶ نگارش کرده است، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۶۹.

اردلان نمود و بسبب حسن سلوک و لطف و شفقت خود را از مردم دریغ نمی‌کرد. تمامی خان‌زادها [خان‌زاده‌ها] و بیگزادها [بیگ‌زاده‌ها] و سلاطین و اعزّه و اعیان مطیع و منقاد و از امر و نهی او بیرون نمی‌رفتند. عموم مردم ازوها [از ایشان] راضی و کمر بخدمتگذاری او بسته و چون دو سه سال در رکاب شاهی بود، سابقه خدمتی رسانیده و بکاربینی و بسالت و رشادت جلوه کرده و مملکت کوه‌کیلویه و شوشتر و دزپیل [دزفول] سر از اطاعت پادشاهی کشیده و محمد رشید بیک وکیل و میرزا احمد وزیر که در رکاب بودند اوها [ایشان] را خلعت داده مرخص کرده حسب‌الرقم لطفعلی خانرا مأمور بسفر شوشتر و دزپیل [دزفول] فرمود. رفته انسامان [آن سامان] و اطراف را از سرکشی تنبیه و اوها [آنها] را بتسخیر پادشاهی آورد. در ورود اوها [ایشان] بسنندج و برقم قضا شیم شرفیابی حاصل کرد. مشغول تدارک ذخیره و اسباب و قشون و سپاه بود. در اندک زمانی سه هزار نفر سواران جنگی صف‌شکن اردلان حاضر کرده، از سنندج حرکت و بهمراهی دلیران هنر بر تن بکرمانشاهان رسیده، قشون ابوابجمعی کرمانشاهان را با سرکرده اوها [ایشان] برداشته، بجای [به جایی] در لرستان نزول [کرد]. لشکر ابوابجمعی لرستان فیلی را سان داده، همراه کرده بهمکی ابوابجمعی که داشت از ده هزار نفر متجاوز بود بشوشتر و دزپیل [دزفول] رسید و خوانین و سلاطین و محمد رشید بیک وکیل و میرزا احمد وزیر و عموم اعزّه و اعیان اردلان در موکب او بودند. ملک شوشتر و دزپیل [دزفول] را بتسخیر پادشاهی آورده و سر از اطاعت کشیده بودند. لطفعلی خان بعد از تصرف و تسخیر مالدیوان پادشاهی ازوها [از ایشان] گرفته و سواران رکابی اوها [ایشان] را نیز سان داده منتظر ارجاع خدمات پادشاهی باشند. سر از اطاعت و اتقیاد نکشیده، همکی سکنه شوشتر و دزپیل [دزفول] و آن سمتها طوق بندگی و خدمتگذاری بر قبه عبودیت و جانفشانی کرده، اول چله

زمستان تا نوروز فیروز با قشون ابوابجمعی در شوشتر متوقف، بعد از انتظام مهام آن سامان و نصب والی و حاکم انجا مظفر و منصور، سالمأ و غانماً از شوشتر حرکت و بولایت [به ولایت] مراجعت و عودت نمود. از این خدمت نمایان موجب ارتقای مدارج لطفعلی خان در نظر پادشاهی و موجب افتخار و اعتبار گردید و در سال مستقبل باز از طرف حویزه خبر سرکشی اوها [ایشان] سامعه‌افروز پادشاهی شد. بندکان اعلی حضرت ظل اللّٰهی حسب-الفرمان قضا جریان حسنعلی خان ولد لطفعلی خان مامور [مأمور] بسفر حویزه شد که رفته قشون ابوابجمعی آنسمتها را نیز ابوابجمع، از قرار رقم مطاع او گردیده بودند. تنبیه سرکشان که سر از اطاعت پادشاهی کشیده نموده بتسخیر و تصرف شاهی بیاورند. حسنعلی خان نیز این خدمت بفخر و شرف خود دانسته، تدارک قشون و اسباب خود را دیده از سنج حرکت و یساولان مأمورین بکرمانشاهان و لرستان و آنسامان رفته، لشکر ابوابجمع را بتمامی سان دیده، در خاک لرستان بحسنعلی خان و ابوابجمع او ملحق گشتند. بهمراهی نصرت و ظفر و قشون او که از ده دوازده هزار نفر متجاوز بود منزل بمنزل بشوشتر و دزپل [دزفول] و از انجا بحویزه رفته، سرکشانرا تنبیه و انمملکت [آن مملکت را] باطاعت پادشاهی کیتی‌ستان آورده، مالدیوان را بالمضاعف ازوها [از ایشان] گرفته و تعهد تقدیم مرجوعات پادشاهی شده، طوق عبودیت را بر قبه خود کرده و کمر خدمتگذاری دیوانرا بسته و حسنعلی خان و اتباعش زیاد از حوصله خود منتفع گردیده، بعد از انتظام مهام از حویزه حرکت و کوچ بر کوچ عازم ولایت گردیده بسندج وارد شدند و ازین دو فتح نمایان که لطفعلی خان و حسنعلی خان پسرش کردند هر دو منظور نظر [نظر] پادشاهی بوده و حسنعلی خانرا بعد از عودت از حویزه برکاب نصرت انتساب طلبیده، در رسیدن بحضور باهرالنور شاهی

مشمول توازشات [نوازشات] شده و در انوقت [آن وقت] سفر کرمان و قلع ... پسر جعفر خان نیز اتفاق افتاد. خدمت و جانفشانی خود را در پیشگاه شاه عالم پناه جلوه داده، مستحسن طبع کشته و لطفعلی خان در ولایت حکومت میکرد بتاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۰۹^۲ بازار طبیعی فوت^۳ و خبر فوتش بسمع مبارک بندگان ظل اللّٰهی رسیده، نظر بسابقه و خدمت لطفعلی خان، حسنعلی خان که در رکاب همایون سربازی میکرد بایالت و حکومت اردلان سرافراز و او را مخلص نمود. از موکب نصرت قرین رخصت انصراف حاصل و از کرمان کوچ کرده، منزل بمنزل بسندج وارد و محمد رشید بیک وکیل که بکعبه معظمه رفته بود در آن دم او نیز بولایت [به ولایت] وارد و مردم ولایت از خوانین و سلاطین و اعزّه و اعیان و جمهور^۴ باستقبال او رفته، بآیین ملوکانه بسندج وارد و همگی مطیع و منقاد او شده، کمر بطاعت او بسته و بصوابدید و مصلحت محمد رشید بیک، امر حکومت را براه میبرد و خدمات و تکالیف دیوانی را بتقدیم میرسانید و در موکب همایون با سواره رکابی بسفر شوشی نجفقلی خان برادرش را فرستاد و در سفر دوم شوشی که خاقان شهید جنت مکان برحمت ایزدی پیوست، زخم آورده پای او مجروح با علیقلی خان برادر شاه تا بخاک کروس آمده و از آنجا بسندج اعاد [اعاده] و سبحانویردی خان ولد مؤمن خان نبیره مرحوم جد بزرگوار سبحانویردی خان با امان الله خان و برادرانش و سایر خانزاده و بگزادها [بگ زادهها] و بعضی از معارف فرصت یافته بسندج آمدند که بلکه اسم و رسم خسروی مجدد شود. محمد رشید بیک که در ولایت بامر

۱- این واژه خوانده نشد.

۲- عبدالقادر بن رستم بابانی سال فوت لطفعلی خان را ۱۲۱۰ نوشته است، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۵۶.

۳- محمد مردوخ کردستانی می نویسد: «لطفعلی خان در شوال ۱۲۰۹ به واسطه ای افراط در مسکرات فجته از دار دنیا در می گذرد»، تاریخ مردوخ، ص ۳۷۳.

۴- جمهور: گروه، توده.

نیابت مانده بود و ناخوش بود مانع استقلال و استقرار اوها [ایشان] کردید. بهانه جوئی بآمدن سردار حسنعلی خان کرده، سبجانویردی خان و امان الله خان از سنندج حرکت کرده و رو بمریوان عطف عنان کردند و از انجا بسقز نهضت نموده، آدم بجهت استمداد بنزد عبدالرحمان پاشا فرستادند. او نیز متعهد اعانت کردید. سلیم بک [سلیم بیگ] با دو هزار نفر سوارها تدارک بامداد امان الله خان و سبجانویردی خان و حضرات خان زاده‌ها [خان زاده-ها] روانه و بمحض رسیدن اوها [ایشان] بمریوان حسنعلی خان و محمد رشید بیگ مردم را کوچانیده به بیلاور فرار نمود و راقم حروف بحرف حسنعلی خان بمریوان بنزد سلیم بک [سلیم بیگ] برای استمهال^۱ رفته، چونکه عبدالرحمن پاشا ارتکاب این امر و اعانت و امداد حضرات را بی‌اذن و استصواب^۲ وزیر بغداد کرده بود و حسنعلی خان و محمد رشید بیگ آدم برای استغاثه^۳ بنزد وزیر فرستاد و تعهد خدمات مالی و بدنی را کرده و وعده تجدید اسم و رسم خسروی قدری مانده بود. وزیر بغداد عبدالرحمن پاشا را از ارتکاب این امر و امداد و اعانت حضرات را [حضرات را] منع و صلاح وقت ندانسته و عبدالرحمن پاشا حسب الامر سلیمان پاشای وزیر سلیم بیگ را از مریوان احضار نموده و امان الله خان بسلیمانیه برای تمشیت^۴ گار خودشان بنزد عبدالرحمن پاشا رفته، بعد از سعی بدو معلوم گردیده که عبدالرحمن پاشا معین و ممد^۵ اوها [ایشان] نمی‌شود. از انجا مرخص و اذن طلبد و بسقز بنزد رفقا آمده، گزارش عبدالرحمن پاشا و عدم قدرتش در امداد و اعانت ابلاغ و از سقز با عمله خودش بدربار پادشاه عالم پناه روی

۱- استمهال: مهلت خواستن، زمان خواستن.

۲- استصواب: صوابدید، صواب خواستن.

۳- استغاثه: تضرع، زاری.

۴- تمشیت: سر و سامان دادن، به راه انداختن.

۵- ممد: یار، کمک دهنده.

نیاز آورده، در رسیدن او بپهران و شرفیابی بحضور ساطع‌النور سلطانی مشمول نوازشات شاه انجم سپاه بود. بعد از آن روز بروز عزت و آبروی امان‌الله خان در نظر پادشاه در ترقی و تزاید بود و بعد از جریان اینمقدمات [این مقدمات] محمد رشید بیک بعد از سفر مکه معظمه مریض شده و اطبای حذاقت‌پیشه در علاج و مداوای او کوشیده، ازار او رو به بهبودی نکرده، در تزاید بود. عریضه بدربار پادشاهی نوشته که ازار و ناخوشی من در تزاید است تا طبیب قابل نباشد معالجه نمی‌شود و اطبای پادشاهی در طهران هستند هر گاه از روی ترحم مرخص بفرمائید این پیره غلام بدار- الشفای طهران مشرف شوم و بعتبه‌بوسی^۱ درگاه عالم پناه که قبله عالم و عالمیان است شرفیاب کردم، بلکه باعث شفا گردد و اطبای پادشاهی واسطه و وسیله علاج‌پذیری می‌شوند. در جواب عریضه او رقم قضا جریان بسرافرازی او صادر کردید که مرخص باشید و اولادت در ولایت امور دیوانی را بتقدیم رسانند و خودت بپهران آمده، طبیبان پادشاهی متوجه مداوای تو باشند. بعد از سرافرازی برقم مطاع تدارک خود را دیده، کالبدش را بپهران رسانید. پشکش [پیشکش] او را کذرانیده و خودش را نیز بحضور پادشاهی رسانیده او را باطبای پادشاهی سپرده، مشغول مداوای او شد [شدند]. چونکه ازار او صعب و مزمن^۲ هم شده بود ازار مزبور شدت یافته، اجل رسیده بود. در بلده طهران فوت و نعش او را آورده در کنبدی که حال هست مدفون و چونکه محمد رشید بیک آیت ملک حسنعلی خان بود، بعد از فوت او مردم ولایت ازو [از او] نارضا و او هم با اهل ولایت بنای بدسلوکی گذاشته منصب وکالت را بی‌اذن امنای دولت پادشاهی بمحمد زمان بک [محمد زمان بیک] پسر کوچک محمد رشید بیک داد و عموم متعلقان و

۱- عتبه: درگاه، آستانه.

۲- مزمن: کهنه.

اقوام بفتحعلی بیک پسر بزرگ او رضامندتر بودند. بدانسبب سه نفر پسران محمد رشید بیک از سنندج حرکت و بشکوه بدربار معدلتمدار پادشاهی رفتند و از عقب اوها [ایشان] عموم اعزه و اعیان ولایت بمددکاری اوها [ایشان] و شکوه حسنعلی خان بطهران کریخته رفتند و در درگاه عالم پناه شکوه کرده و سوء سلوک او را عرض و بسعایت میرزا احمد وزیر اردلان و مستوفی دیوان اعلی کار شکوه‌چیان بالا گرفته، کومک [کمک] اوها [ایشان] را در نظر شاهی جلوه داده، امر باحضر حسنعلی خان شد. رقم و چاپار تعیین، روانه کرده حسنعلی خان نیز تدارک قشون دیده و محمد زمان بیک را همراه منزل بمنزل از سنندج حرکت بطهران رسیده، اعزه و اعیانیکه پیش ازین بشکوه رفته بودند منتظر رفتن حسنعلی خان بودند. در رسیدن او بنای دعوی و نزاع گذاشته، در برابر و نظر پادشاه با حسنعلی خان معارضه کرده، شاه فرمودند که وقت سفر است همگی بسفر آمده پس از آن که موکب همیون [همایون] عودت نمود، متوجه امور ایشان خواهیم شد. چند وقتی که در طهران متوقف، بعد از آن موکب همیون [همایون] با توپخانه و جزایر و زنبورک و اسباب و کوبه^۱ و قشون بی شمار از دارالسلطنه طهران نهضت و بعزم تسخیر ملک خراسان روانه و عموم مردم اردلان با حسنعلی خان در رکاب ظفر انتساب بودند و چند وقتی اردوی کیوان شکوه در انسامان [آن سامان] بود. اهالی انجا سیورسات و پیشکش [پیشکش] و خدمات دیوانی را بتقدیم میرساندند. مطیع و منقاد امر و نهی پادشاهی بودند. خراسانرا تسخیر و بعد از انتظام مهام انولا [آن ولایت]، موکب همیون [همایون] از انجا حرکت و منزل بمنزل با طنطنه و دبدبه^۲ شاهی بدارالسلطنه طهران مراجعت، بعد از چند روزی شاه عالم پناه اعزه و اعیان شکوه‌چیان و غیره اهالی

۱- کوبه: شکوه و جلال.

۲- دبدبه: بزرگی و اظهار جاه، عظمت و شکوه.

اردلان که در رکاب نصرت انتساب حاضر بودند همگی را در مواجهه حسنعلی خان بحضور ساطع‌النور طلبیده احضار نمودند. پادشاه جمجاه از روی مرحمت و رعیت‌پروری در اصلاح اوها [ایشان] کوشید. فرمود حسنعلی خانرا قدغن میکنیم که بعد ازین از سخن حسابی شماها نکذرد و بحسن سلوک با شما رفتار کند. باستصواب یکدیگر بلامناقشه و نزاع امورات دیوانی سرانجام و فیصل دهید. مفید نیفتاد. آخرالامر شاه انجم سپاه بازخواست و مواخذه از حسنعلی خان فرمود که این دو سال میباشد خوانین و اعزّه و اعیان و اهالی اردلان بدربار معدلتمدار بشکوه تو می‌ایند. سوء سلوک و رفتار و ناخدمتی دیوان اعلی را عرض میکنند. نظر بشفقتی بتو داشتیم اوها [ایشان] را بولایت [به ولایت] بنزد تو اعاد [اعاده] میفرمودیم. امسال که جمهور اهالی و اعزّه و اعیان بخاکیای مبارک آمده‌اند، از رفتار و سلوک عاجز مانده‌اند. خدمت دیوانی را بکردن نمیگیرند و والی بودن ترا قبول ندارند. امان الله خان پسر خسرو خان که وارث حکومت و مدتیست که مستلزم رکاب نصرت انتساب میباشد و دو سه دفعه خدمت بدو رجوع شده بخوبی و مردانکی بانجام رسانیده، اعزّه و اعیان و مردم اردلان بحسن سلوک او رضا و خدمتگزاری او را بجان منت میدانند و متکفل^۱ تقدیم خدمات دیوانی میشوند. استدعا کرده‌اند که امان الله خان را والی کنیم و او را والی میکنم. حسنعلی خان هر چند معذرت آورد. پادشاه جمجاه عذر او را قبول نفرمود. دوبارها [دوباره] حسنعلی خان عرض کرد که بغیر ازین اشخاص که با غلام در نفاق و شقاق^۲ میباشند در ولایت رؤسا و کدخدایان و اعزّه و اعیان و اشخاص معارف هستند، مرخص میفرمائید میفرستم. در عرض بیست روز اوها [ایشان] را بحضور می‌آورند. بعد از آن غوررسی

۱- متکفل: ضامن و متعهد، کفیل.

۲- شقاق: تعرض، ناسازگاری.

بفرمائید. شاه عالم پناه فرمودند مهلت باشد، بفرست بیاورند. حسنعلی خان نیز بتعدی آدم فرستاد. در ولایت بمرافقت نظر علی خان با برادرانش و سبحانوردی خان و نظر علی بیگ و محمد رحیم بیگ و بعضی از مشایخ و سادات و کدخدایان [را] بطهران طلبید. نهایت نظر علی بیگ و محمد رحیم بیگ با سبحانوردی خان حسب الرقم اخبار احضار شده بودند و باقی اشخاص باحضار حسنعلی خان که هنوز صراحةً از طرف شاه عزل نشده بود همگی ایشان از سنندج حرکت و کوچ بکوچ وارد دارالسلطنه طهران کردیده، اوها [ایشان] که رسیدند عروسی مبارکه در دست بود که اسباب و مهم سور و عیش شاهی بانجام رسید. شکوه‌چیان عرض کردند که چهار سال و کسری است حسنعلی خان والی و حاکم بالاستقلال اردلان بود. مالیات دیوانی را باضعاف مضاعف از ولایت گرفته و بغیر حساب مردم و رعایا و برایا را ترجمان کرده، گرفته و بخلاف حساب ظلم و ستم باهالی ولایت کرده، سی هزار تومان ابواب او را گرفته، بنظر اعلی حضرت ظلّ اللّهی رسانیده، محصل تعیین که طرفین را بحضور اهالی شرع ببرد. موافق قانون شریعت غراً فیصل دهد. بعد از مرافعه ایشان بدارالشرع اطهر و استماع کفتکوی ایشان حسنعلی خان چهارده هزار تومان را قبول کرده که از ولایت مالیات و سایر تکالیف را گرفته و باقی را منکر بود. باستحلاف^۲ مدعیان چندین دفعه او را مشرف بکلام مجید و قسم داده بودند. حسنعلی خان بتذکار^۳ حلف از دست اوها [ایشان] خلاص و بعد از طی ایندعوا مراتب را بیادشاه انجم سپاه عرض و با حضور شکوه‌چیان و

۱- غراً: درخشان و روشن.

۲- استحلاف: سوگند خوردن.

۳- تذکار: به یاد آوردن، ذکر کردن.

حسنعلی خان امر فرمود ایشانرا من حیث المجموع به پیشگاه شاه انجم سپاه عالم پناه آوردند. دوباره بازخواست و مواخذه بحسنعلی خان فرمود.

[حکومت امان الله خان، خسرو خان ناکام و رضا قلی خان اردلان]

بعد از امتداد دعوی اوها [ایشان] و طول اختلاف ایشان مشافهة^۱ حسنعلی خان را از حکومت ولایت عزل و حکومت و والی‌گری اردلانرا بامان الله خان مفوض و سرافراز و امر فرمود حسنعلی خانرا بخانه بیکلرییکی دارالسلطنه طهران برده در انجا حبس کرده و امان الله خان را با چندین نفر از خوانین و سلاطین و امرا و اعزه و اعیان و سادات و مشایخ خلعت و انعام شفقت فرمود. بعد از رخصت انصراف از طهران حرکت و میرزا احمد مستوفی دیوان اعلی همراه [ایشان] بود، منزل بمنزل در غره شهر رجب المرجب سنه ۱۲۱۴ بآیین و طمطراق هر چه تمامتر وارد سنندج و عموم اردلان چه انانی [که] همراه بودند و چه انانی [که] در ولایت بودند همگی راضی و شاکر و مطیع و منقاد امان الله خان شدند و حسنعلی خان چند وقتی در محبس طهران بود. او را محبوس بسمنان فرستادند. همگی موکب همایون در تسخیر ملک خراسان بدارالسلطنه طهران مراجعت فرمودند. حسنعلی خان را باز بمحبس بیکلرییکی آوردند و چند وقتی از ان گذشته، شب از حبس بیرون آمده، از قلعه طهران فرار و با چند [نفر] از اقوام بصوب شهرزور کریخته و از انجا بمیان طایفه بلباس رفته یکدو [یک دو] دفعه با معدودی از انطایفه [آن طایفه] بخاک اردلان، بلکه دست‌اندازی بکند و یا کسی از مردم ولایت بکریزد بنزد او رفته معین او باشند. سطوت

۱- مشافهة: به صورت شفاهی.

۲- علی اکبر وقایع نگار کردستانی و محمد مردوخ کردستان می‌نویسند: این امر در ماه صفر انجام گرفته است، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۷۱، تاریخ مردوخ، ص ۳۷۵.

پادشاهی مانع شده، نادم برکشته بمیان ایشان رفته تا اینکه بعضی از ارازل [اراذل] که او بار دامان‌گیر اوها [ایشان] شده بود بنزد او رفته فریب او را داده و طایفه بلباس نیز متحمل او نبودند و هر روز او را مجاب و تنفر از او [از او] میکردند و راضی [بودند] باینکه از میان اوها [ایشان] بدر رود. از هیبت و سطوت پادشاهی خوف و هراس برداشته، او را تحریک بحرکت کرده و اجل نیز نزدیک شده، از میان [آن] طایفه [را] بجا گذاشته، با معدودی که از صد نفر کمتر بودند بمریوان آمد. اظهار خودنمائی کرده، امان الله خان والی از خوف بازخواست شاهی و از غیرت اینکه با بعضی از ارازل [اراذل] و جهال آمده، های های مزبوحانه بآن سرحد انداخته بودند با سپاه خود از برای دستگیر کردن او و فتنه را خوابانیدن از سنندج حرکت و بدو منزل با آن قشون زیاد و مستعد بمریوان رسیده و حسنعلی خان اجل نکذاشت ازین ورطه آنجات یابد [و] راه فرار را پیش گیرد. در جای خود متوقف و فردای با آن ارازل [اراذل] و اوباش [و] شیاطین که بهفتاد [نفر] نمیرسیدند سوار و بعزم جدال و مقاتله و مقابله آمده و تابعین او عنان‌گیری او را کرده بکنار مغاک^۱ او بار آورده تا اینکه تلاقی با او واقع، اسپ [اسب] اجل او را بزمین زده و مجروح اهل قشون و سپاه کردید. او را دستگیر کرده بنزد والی آوردند. امر کرد [که] او را سوار کردند [و] در کمال عزت او را براه انداخته با خود بسنندج مراجعت نمود و در عمارت او را جا داده، جراح را با چند نفر از معتمدان خود برای معالجه کردن زخمهای او مأمور و تعیین، بانگ مده جروح او التیام‌پذیر و خودش هم بحال آمد. ازار سر و بدن او بالکلیه رفع کردید و درین اوقات موکب ظفر کوکب در سمت

۱- در متن «از» اضافی است.

۲- در متن «از» اضافی است.

۳- ورطه: منجلاب، گرداب.

۴- مغاک: گودال، مجازاً به معنی گور.

خراسان نزول اجلال داشت. چاپاران والی عریضه گزارش را برده بودند. رقم قضا شیم اصدار شده بود که حسنعلی خانرا بدار السلطنه طهران آورده، در محبس بیکلرییکی محبوس باشد تا اینکه موکب همیون [همایون] مراجعت نماید. حسب فرمان حسنعلی خانرا از سنندج [سنندج] حرکت داده و او را روانه دارالسلطنه طهران نمود. در انجا او را بمحبس برده محبوس بود تا اینکه موکب ظفر قرین از خراسان بمقر سلطنت عودت کرد و قبل از مقدمه آمدن و دستگیر شدن حسنعلی خان، فتحعلی بیگ وکیل ولد محمد رشید بیگ با برادرانش بحرف ارباب غرض و بنمائی نامان و مفتنی فتنه‌انگیزان بتوهامات و خیالات فاسده و تشکیلات کاسده^۱ از امان الله خان مخوف و هراس برداشته، با اقوام و اتباع خود بنای مخالفت گذاشته و سر از اطاعت او کشیده، کناره‌گیری در ولایت نمودند و والی ازین توهّمات اوها [ایشان] مطلقاً [مطلقاً] خبر نداشته، بایمان غلاظ^۲ قسم یاد کرد که هرگز بخاطرم خطور نکرده که نسبت باولاد محمد رشید بیگ و اقوامشان و اتباعشان بدی بکنم و یا اوها [ایشان] را از رتبه بیندازم و یا نقصان بدنی و مالی اوها [ایشان] را در دل داشته باشم نبود^۳ و سادات و مشایخ و علما در بین مصلح شدند و قسم‌نامه [قسم‌نامه] نوشتند باز با والی سازش کردند که اوها [ایشان] باخلاص خدمتگذاری والی را بکنند و حرف ارباب غرض را نشنوند و والی نیز پیش [بیش] از پیش اوها [ایشان] را معزز و مکرم بدارد. خاطر ایشان را ملاحظه و از سخن حسابی اوها [ایشان] بیرون نرود و بطریق آغا و نوکر با هم رفتار نمایند. بدین نحو اصلاحی و التیامی در بین جاری کردید. بفاصله سه چهار ماهی باز نامان کار پیش آوردند و مفتنان آتش فتنه را از سر نو مشتعل نمودند و ارباب غرض نیز از سر نو بازار

۱- کاسده: بی‌روتق، بی‌رواج، کساد.

۲- غلاظ: درشت و سخت.

۳- در متن «نبود» اضافی است.

غرض را چیدند و اثار بیدولتی و بی‌اقبالی در ناصیه اوها [ایشان] ظاهر و هویدا گشته، باز بحرف [حرف] و توهمات و خیالات و تشکیلات فاسده بخاطر فاترشان^۱ راه یافته، بنای مخالفت والی را گذاشته و لوای نفاق و شقاق را برافراشته، از اول بار بدتر بی‌اعتنائی و سرکشی و بد رفتاری را شعار خود ساختند. اقوام و اتباع و جمعیت خودشانرا بر سر خود جمع کرده و مردم ولایت را از سادات و مشایخ و فضلا و اعزّه و اعیان و خوانین و سلاطین و مردم رعایا و برابا و نوکر و سپاهی همگی ایشانرا دلالت و بر سر حرف خودشان آورده، تمامی در مخالفت با والی و موافقت با اوها [ایشان] «مشفق اللفظ و الفعل» شدند. چون قریب بهفتاد سال بود «اباً عنجد» ید تغلب بر سر مردم و اهالی اردلان داشتند. مردم نمیتوانستند با اوها [ایشان] مخالفت ورزند. بقوت استعداد و اسباب و سپاه و احشام و اتباع و عمله و حال و مال و اولاد و اقولم [اقوام] و رتبه و احترام و منصب در نزد ولایت و حکام ولایت داشتند. ید تغلب و تجمل و تصرف بر سر عموم ولایت اردلان داشتند. مغروری ایشان در هر باب بحد افراط رسیده، در مخالفت والی کویا نفیر عامی زده بودند و درین اثنا نیز میرزا احمد مستوفی دیوان اعلی از سفر طواف کعبه معظمه مراجعت و در ولایت حضور داشت. این هنگامه در میان ولدان محمد رشید بیک و مردم ولایتی احداث و این علم ادبار افراشته شد. هر چند امان الله خان والی برای اطفای آنایره این فتنه عظیمه و برای امنیت و آرام [کردن] ولایت بایمان غلاظ و شداد سوکند یاد میکرد که خیال فاسد نقصان بدنی و مالی و آبروی و عزت اولاد محمد رشید بیک را در دل نداشته‌ام و اختیار ولایت را باوها [به ایشان] وا گذاشته، بصلاح و صوابدید ایشان من حکومت کرده‌ام. بجمع الجهات ابراء-

۱- خاطر فاتر: هوش کند و کم ادراک.

۲- اطفاء: فرونشاندن، خاموش کردن.

الذمه خود را میکرد. چون بیدولتی و بی‌اقبالی دامان‌گیر اوها [ایشان] شده بود، نایره فتنه و فساد اوها [ایشان] و مردم اردلان دم بدم زیادتر مشتعل میشد و والی اقسام تدبیرها کرد، بلکه انجام کار بدینجا نرسد. مفید نمی‌افتاد و بجای [به جایی] نمیرسید بغیر از مخالفت و میرزا احمد نیز در اول اشتعال این آتش فتنه برای مصلحت مملکت سعی بلیغ با اوها [ایشان] و منع ازینحرکات [از این حرکات] کرد. فایده [فایده] نکرد و بحرف او نیز متقاعد نشدند و بجای [به جایی] رسانیدند که ما خود این والی را عزل میکنیم. آدم میفرستیم [نزد] شاه عالم پناه انجم سپاه، خلعت و رقم برای هر کسی [که] ما تصدیق کنیم از طهران بفرستد. بمضمون صدق مشحون^۱ «اذا جاء القضاء و القدر ذهب اللب و عمی البصر»،^۲ نصایح و منع تغییر حال ایشانرا نداد. چونکه آخر اقبال و اول ادبار اوها [ایشان] بود چشم و دهن و کوش ایشان بسته شد. ازین حرکت ناملایم نادم و پشیمان نکشته، مجله یا بهر عموم مردم اردلان و عریضه ایشان بمصحوب^۳ نصرالله بیک و رضا قلی بیک روانه دربار معدلتمدار اعلی حضرت ظل اللّهی نمود. در رسیدن فرستادگان و خواندن مجله و عریضه مردم شکوه‌چی بطبع غیور پادشاهی ناملایم آمده و منافی رضای خود دید. در اول توییح فرستادگان و مرتکبین این امر را فرمود. بعد از ان موافق رویه^۴ دادرسی و معدلت‌کستری امر باحضار امان الله خان والی و ولدان محمد رشید بیک و سایر اعزه و اعیان تابعین اوها [ایشان] فرمودند. امان الله خان بتوکل الطاف الهی و امید بشفقت ظل اللّهی بلاتامل [بلاتامل] و تکاهل^۵ و تساهل^۵ بزودی پیش ازوها [از ایشان] با

۱- مشحون: مملو، پر.

۲- قضا چون ز گردون فرو ریخت بر

۳- مصحوب: همراه، رفیق و یاور.

۴- تکاهل: رنج بردن، خودنمایی و تجمل.

۵- تساهل: سهل و آسان گرفتن.

همه عاقلان کور گردند و کر

معدودی از عمله خود بمسارعت روانه دربار ایران مدار کیتی اثار کردید. در رسیدن والی بدارالسلطنه طهران و شرفیابی بزم حضور معدلت دستور مشمول نوازشات سلطانی کشته و سلیمان خان برادرش که پیشتر برای تمشیت این امر شنیع باستانه شاهی رفته بود، بنزد والی آمد و گزارش لطف و شفقت شاهی و امنای دولت قاهره را نسبت بوالی و خودشان تبلیغ، موجب امیدواری تام تمام والی کردید و بفاصله چند روز اهالی شکوه‌چی بعتبه-بوسی پادشاه جمجاه مشرف گردیدند و اوها [ایشان] را دو سه نفر بنظر فیض منظر شاهی آوردند. آنچه ایشان تمهید کرده بودند و بخاطر کذرانیده ندیدند، بلکه بخلافش مشاهده کردند. پادشاه جمجاه شکوه‌چیها را تویخ و راه صلاح را بدوشان [به ایشان] نشان میداد. هر چند حاشا و ابا کردند و بدسلوکی والی را نسبت بولایت [به ولایت] و اهالی ولایت عرض، عاکفان عتبه^۱ علیه و سده^۲ سنیه کردند و بخلاف مدعا جواب میشنیدند. آخر الامر عجز و لابه در نظر پادشاهی نمودند. کوش بحرف اوها [ایشان] نمی‌فرمود. فرمایش آخرش این بود که بروید خدمت بوالی بکنید. او هم مراعات شما را بکند. از شفقت و مرحمت شاهی مأیوس شدند. بنزد امنای دولت خاقانی استغاثه بردند و متعهد و متکفل خدمت مالی و بدنی می‌شدند. مفید نمی‌افتاد و تیر مدعای اوها [ایشان] بسنک جواب تلخ برخوردار. اعزه و اعیان شکوه-چی بدست بوس والی مشرف و بتقبیل^۱ عتبه^۱ خدمت‌گذاری او سرافراز، تن را به اطاعت و انقیاد والی داده، نهایت سرانجام این امر شنیع که مرتکبین ارتکاب نموده بر پیشگاه پادشاه انجم سپاه و امنای دولت خاقانی معلوم کردید و این امر ناملایم که اتفاق افتاد ذخیره و مخمر خاطر والی کردانید که انتقام این کار و این خیانت ناهنجار باید از ایشان کشید و استمزاج^۲ طبع

۱- تقبیل: بوسیدن، بوسه زدن.

۲- استمزاج: زمینه بدست آوردن.

غیور پادشاه عالم پناه را کرده و در جواب این را شنیده که این امر شنیع منافی رضای شاهی ازوها [از ایشان] اتفاق افتاده، باید بجزا و تنبیه این سرکشی از طرف ذیشرف پادشاهی برسند و والی نیز هر وقت مرخص به تنبیه و تادیب [تأدیب] و کشیدن انتقام شد^۱ مختار است. گذارش [گزارش] بدین نحو جریان یافت. نظر بصلاح اندیشی والی در حین مخلع بخلعت شفقت کردید و از دربار معدلت مدار رخصت انصراف حاصل شد. استدعای خلعت شکوه‌چیها در نظر شاهی کرده اوها [ایشان] را نیز خلعت دادند و برای صلاح کار و وقت ایشان را مرخص و در خدمت والی بولایت [به ولایت] مراجعت و عودت کردند. طرفین از یکدیگر راضی نبودند و سطوت پادشاهی چند وقتی اصلاح ذات‌البین شد. موافقت با هم داشتند تا اینکه بنای عروسی مبارکه شاهی کردید. حکام و عمال ممالک محروسه را بعروسی و عیش طلبیده، امان الله خان را با عمال نیز طلبیده، ولدان محمد رشید بیک هر چهار نفر و سایر اعزّه در خدمت والی بعروسی بدارالسلطنه طهران رفته، باز از سر نو نوازشات و تلطّفات شاهی شامل حال والی بوده، مشمول عواطف سلطانی کشته، در وقت مرخصی از دربار معدلت مدار استدعای مرخصی نظر علی بیک و محمد رحیم بیک که چهار سال بود در دارالسلطنه طهران نگاهداشته [و] مرخص نمی‌بودند [را کرد]، پادشاه عالم پناه استدعای والی را قبول کرده، اوها [ایشان] را خلعت داده، بوالی سپرده که بخدمت‌گذاری او قیام و در اطاعت و انقیاد والی باشند و در وقت مرخصی، والی را تنها بخلوت خاص خود طلبیده، بعد از عرض مستدعیات و مطالب و مقرون بانجاح شدن کیفیت و گزارشات نااهلی و مغروری و سرکشی و تمام اختیاری اوها [ایشان] در ولایت و تغلبشان بر ولایت و خیانت کردن باو و انتقام کشیدن و بی‌اختیاری خودش در ولایت، همگی را

۱- در متن جای «شد» باید بعد از «هر وقت مرخص» باشد.

در نظر پادشاه جمجاه عرض شاه نیز فرمود. والی مرخص و مأذون باش، ولدان محمد رشید بیک را محبوس کن و آنچه مال از نقد و جنس دارند ازوها [از ایشان] بکیر و اتباع و عملۀ [عمله‌ای] که دارند هم ترجمان کرده، مبالغ خطیر میشود گرفته بر کار پادشاهی روانه، والی بعد ازین نوازشات و اشفاقات مرخص شده و متعهد شده که هر چه ازوها [از ایشان] و اتباعشان موجود شود از نقد و جنس بخزانۀ عامره ارسال نمایند. والی را با ولدان محمد رشید بیک و سایر اعزّه و اعیان و نظر علی بیک و محمد رحیم بیک مخّلع بخلاصه فاخره کرده از دارالسلطنۀ طهران حرکت و کوچ بکوچ با نیل مقصود وارد سنندج شدند. بفاصلۀ چند روزی خبر رسید که حسنعلیخان در محبس دارالسلطنۀ طهران فوت کردید و بعد از گذشتن چند وقتی ولدان محمد رشید بیک در سر همان حال بودند و والی در کشیدن انتقام یگروز بیش [پیش] از ماه رمضان سنه ۱۲۱۷ اوها [ایشان] را محبوس و اجل رسیده بود. بفاصلۀ دو سه روز ایشان را مقتول و بعد از آن آنچه ما ملک [ما یملک] از نقد و جنس در خانه داشتند، ضبط و کماشکان را بر سر عمله و اتباع و احشام و قشلاقی و نوکران و متعلقان اوها [ایشان] کماشتند. ترجمان کردند و هر چه بعمل آمد بخزانۀ عامره فرستادند و والی برای وکالت محمد رحیم بیک بعاکفان سدۀ سنیه عرض، امر باحضار او کردید و محمد رحیم بیک حسب الامر بدارالسلطنۀ طهران روانه، در رسیدن او بدینجا امر وکالت اردلان را بدو تفویض و مخّلع شده، او را مرخص و وارد سنندج کردید. چون تلطّفات و اشفاقات کوناگون اعلیحضرت ظلّ اللّٰهی نسبت به امان الله خان والی بسرحد کمال رسیده و همیشه از راه بنده‌نوازی اظهار شفقت و تعریفات و توصیفات او می‌فرمودند و والی نیز از راه اخلاصمندی و نظر شوق عتبه‌بوسی بی‌فرمان احضار، هر ساله یکدفعه [یک دفعه] یا دو دفعه برای جبهه سای استانه علیّه بحضور ساطع انور [ساطع‌النور] مشرف می‌شد.

درینسال [در این سال] نیز بعزم تقبیل استانه علیه از سنندج با معدودی از معارف عمله حرکت و عازم درگاه عالم پناه کردید و منزل بمنزل وارد دارالسلطنه طهران شد و پیشکش شایان معقول از استر و شتر و اسلحه و ساعات متعدده و اشیای نفیسه مساوی یکهزار تومان، بلکه متجاوز در نظر شاهی گذرانید. مستحسن طبع پادشاهی کردیده، فوراً والی را بحضور باهر-النور طلبیده، در دیوان عام پادشاه عالم پناه انجم سپاه اظهار اشفاقات و تلطفات نسبت به امان الله خان فرمودند. بلفظ کهربار چندین دفعه فرمودند والی خوش آمدی. من ترا از جمله امراء عظام ایران میدانم و از قدیمها و اخلاصمندان این دودمان علیه هستید و والی را در دولخانه آصف جایی [جای] میرزا شفیع وزیر اعظم مهمان کردند. و هر دو روز بحضور ساطع-النور معدلت دستور پادشاهی بخلوت خاص و دیوان عام میرفت. مشمول نوازشات اعلیحضرت ظل اللّهی می شد و موعد یازده روز والی در دارالسلطنه طهران توقّف داشت. به انواع انعامات و نوازشات و تلطفات پادشاهانه مستفیض میکردید و عرض و استدعای مطالبات در نظر شاهنشاه عالم پناه می نمود. جمیع مستدعیات و مطالبات والی مقرون بانجاح شدند و بنحوی بنوازشات و انعامات و اشفاقات پادشاهانه بهره مند شد که محسود جمیع امراء و سرهنکان ایران کردید و حال هیچیک از سلاطین صفویّه و پادشاهان سلف با ولایه و امراء عظام ایران چنین اظهار نوازشات و اشفاقات نکرده و بعد از اتمام یازده روز توقّف، پادشاه جمجاه انجم سپاه امان الله خان والی [را] مخلع بخلعت سراپا که عبارت از یکتوب کاتبی کلابتون منقول، زین طلا [طلای] اعلی و چپ و راست طلای اعلی، استر سمور بسیار ممتاز اعلی و قبای مخمل زری کلدار تمام اعلی و شال کشمیری، شال شمله خیلی ممتاز که همگی خلعت مخصوص که از جمله لباس

پادشاهی بودند زینت برو دوش فرموده، با یکرأس اسپ [یک رأس اسب] که مخصوص سواری پادشاهی بود با رخت و زین و یرق [یراق] طلا [ی] میناکار بسیار قیمتی اعلی بوالی شفقت فرمودند و چند دست خلعت دیگر برای معارف عمله والی عنایت و مرحمت فرمودند و موافق مستدعیات والی فرامین و مطاعه شرف اصدار یافته و مشمول نوازشات شاهانه گردیده، از دربار معدلتمدار رخصت انصراف یافته، در کمال اعزاز و احترام از دارالسلطنه [دارالسلطنه] حرکت بطمطراق و آیین [آیین] هر چه تمامتر با نیل مقصود در شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۸ و آرد [وارد] سنندج و بمقر حکومت استقرار و استقلال یافت و چون اشفاقات و تلطفات پادشاهی نسبت بوالی زیاد از حد مشاهده، از آن جهت والی بر خود مصمم نمود که هر ساله در موسم فصل پاییز [پائیز] بعتبه بوسی شهنشاهی بدارالسلطنه طهران برود و درینسال [در این سال] نیز در او آخر شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۹ والی با معدودی از معارف عمله خود از سنندج حرکت و روانه، در اوایل شهر رمضان المبارک بتقبیل آستان بوسی پادشاهی مشرف، پادشاه جمجاه عالم پناه نهایت شفقت و مرحمت درباره والی مبذول، چنان مشمول عنایت شهنشاهی گردید که محسود امراء عظام گردید. توقف در دارالسلطنه طهران قریب بدو ماه بود. هر روز بنوعی بنوازشات و تلطفات شاهانه مستفیض می شد و پادشاه جمجاه والی را از دربار معدلتمدار مرخص و مخلع بخلعت فاخره فرمود و یکرأس اسپ [اسب] مخصوص با زین و یراق طلای میناکار بدو شفقت و ده دوازده دسته [دسته] خلعت برای معارف عمله که همراه او بودند عنایت، منزل بمنزل وارد سنندج و بمقر حکومت استقرار و چون هر ساله نظر به تطف و مرحمت و عنایت و شفقت اعلی حضرت ظل اللهی، والی در فصل پاییز [پائیز] به تقبیل آستانه علیه پادشاه جمجاه عالم پناه مشرف می شد. امسال بسبب اینکه عبدالرحمن پاشای حاکم ببه از

اطاعت وزیر بغداد رو برتافته کمر بچاکری و جانفشانی در خدمتگذاری پادشاه عالم پناه بسته و با کوچ و اتباع به اردلان آمده و از طرف وزیر هم سلیمان بیک فخری زاده با پیشکش و عریضه عبودیت بدربار ایرانمدار خاقانی مشرف گردیده بود برای تمشیت کار عبدالرحمن پاشا از مصدر جاه و جلال فرمان قضا جریان به احضار والی صادر، بعد از شرفیابی و سرافرازی بزیارت فرمان مطاع لازم الاتباع با معدودی از معارف عمله احرام طواف کعبه آمانی و آمال اعانت سلطانی بسته عازم دارالسلطنه طهران کشته، بعد از جبهه‌سای آستانه علیّه و مشرف شدنش بحضور باهرالنور سنیه خاقانی مشمول نوازشات و اشفاقات فوق الغایت پادشاهی شده و سلیم بیک برادر عبدالرحمن پاشا چند وقتی بود مستلزم رکاب نصرت انتساب قآنی بود، به اشفاقات بیکران سلطانی مستفیض، فرمان قضا جریان با احضار عبدالرحمن پاشا بدرگاه عالم پناه اصدار، او نیز با چند نفر از مردم بیه بدربار معدلتمدار [روانه]، بعد از عتبه‌بوسی آستان علیّه اعلیحضرت ظلّ اللّهی شفقت و مرحمت شاهی را درباره او مبذول و در باب تمشیت امرا و از راه شفقت مشورت و مصلحت بوالی فرموده، معظم الیه نیز بامنای دولت ابد مدت سلطانی چنین صلاح دانستند که پادشاه جمجاه کیتی‌ستان رای [رای] مبارکش بر سر استقلال عبدالرحمن پاشا در ولایت بیه قرار گیرد. والی مراتب را به بندکان شهنشاه عالم پناه عرض، پسند طبع مشکل پسند کردید. فرمودند باید که شهرزاده [شهرزاده] کامکار و الاتبار عظیم‌الوقار با لشکر جرار برای استقرار و استقلال عبدالرحمن پاشا تعیین [تعیین] و رفته در حوالی کرمانشهان نزول اجلال، فوجی از قشون ابوابجمعی او را همراه عبدالرحمن پاشا کرده، برده او را در ولایت مستقل نمود. هر گاه وزیر بغداد نیز در استقلال او کوشید و مطیع امر شاهی شد فبها و الا تنبیه و تادیب [تادیب] وزیر از سرکشی امر مطاع لازم الاتباع منظور نظر حضرت ظلّ

اللّٰهی خواهد شد و سلیمان بیک آدم وزیر بغداد که مستلزم رکاب نصرت انتساب سلطانی بود و در این باب بامنای دولت ابد مدت، عجز و لایه بسیار کرده و مهلت طلبیده و مستدعی شده که نایره قهر پادشاهی در این امر منطقی [منتفی] شود و او را از دربار عظمت مدار مرخص و موعد یکماه و نیم امر مقرر در فرستادن شهزاده عظیم الوقار با عسکر ماموره [مأموره] بسمت کرمانشهان در خیر تعویق افتد. در رسیدن بیگداد «اشتمالاً لامر [لامره]» شاه جمجاه عالم پناه کوب خلعتی [خلعت] حکومت ولایت بیه [را] برای عبدالرحمن پاشا روانه نمایند. امنای دولت علیه مراتب عجز و استدعای مهلت طلبیدن سلیمان بیک فرستاده وزیر را بیادشاه انجم سپاه عالم پناه عرض و از راه رحم و مروّت مهلت او را قبول و بخلعت و انعام شاهی سرافراز و رخصت انصراف فیض و بعد از راهی شدن سلیمان بیک چونکه تاخیری [تأخیری] در حرکت شاهزاده [شاهزاده] و روانه کردن عبدالرحمن پاشا بصوب مقصد واقع و والی مدتی بود مستلزم رکاب اعلیحضرت ظلّ اللّٰهی بود. هر روزه مشمول عواطفات و اشفاقات پادشاهی میشد. از انجمله انکشتی مخصوصی که از انکشت مبارک خلع و بزینت انکشت والی فرمود با بند شمشیر مرصع^۱ مکّلل^۲ بجواهر ثمین^۳ که بهای هر دو بسه هزار تومان میرسید بوالی شفقت فرمودند. در وقت مرخصی یکدست خلعت فاخره بانضمام یکرأس اسپ [اسب] مخصوص اصطبل شاهی با زین و یراق طلای میناکار اعلی بوالی مرحمت و عنایت، با ده دوازده دست خلعت برای معارف عمله که همراه والی بودند شفقت و زینت برو دوش کردید و از دربار عظمت مدار سلطانی بمرافقت عبدالرحمن پاشا کوچ و

۱- مرصع: جواهر نشان.

۲- مکّلل: تاج بر سر نهاده.

۳- ثمین: گران بها.

حرکت و منزل بمنزل در ماه صفر سنه ۱۲۲۱ عازم ولایت کردیده و بمقر حکومت استقرار و سلیمان بیک فرستاده وزیر بعد از اینکه از دربار عظمت مدار مرخص و راهی شد و استعجالاً طی منازل را نموده وارد بغداد کردیده و فرمان قضا جریان اعلیحضرت ظلّ اللّٰهی را بوزیر رسانیده، چون باد غرور بدماغش متصاعد شده بود و بایست این وهن عظیم را قشون او مشاهده نماید و کھیا دستگیر گردد. امر و فرموده پادشاهی را بدفع الوقت گذرانیده، از صلاح خود منحرف با جمعیت بغداد و موصل و کرکوک و اعراب و قبایل عشایر آن سمت با توپخانه و تدارک جدال از بغداد بعزم مخالفت حرکت و کوچ بر کوچ وارد قصر که سرحد ذهاب است کردیده، انجا را منزل توقّف کرده و موکب ظفر کوکب بندکان اعلیٰ حضرت ظلّ اللّٰهی در چمن سلطانیّه نزول اجلال داشت. آنخبر بمسامع علیّه و آفاقان [واقفان] حضور باهر انور [باهرالنور] شاهی رسیده، اینحرکت ناموافق وزیر بطبع غیور پادشاهی آمده، آتش قهر سلطانی مشتعل شده فی الفور قره باصره [باصره] شهریاری شهزاده [شهزاده] والاتبار محمد علی میرزا را تدارک دیده با قشون رکابی و ابوابجمعی بیست هزار نفر سواره جنگجوی خصم- افکن برای دفع وزیر بغداد و استقلال عبدالرحمن پاشا در ملک بیه مامور [مأمور] و تعیین [تعیین] شهزاده عظیم الوقار به آیین [آیین] و طمطراق هر چه تمامتر با توپخانه و زنبورک و جزآیر و آلات حرب از اردوی کیوان شکوه حرکت و منزل بمنزل وارد کرماشاهان [شد] و از اینطرف [این طرف] نیز حسب الامر پادشاهی و صدور فرمان قدر شمیم، امان الله خان والی اردلان را بسردار تعیین و فرج الله خان نسقچی باشی^۳ را با سه هزار نفر سواره ابوابجمع او فرمود که در تحت حکم والی بوده، عبدالرحمن پاشا را در

۱- وهن: سستی کردن در کار.

۲- قره باصره: روشنائی و بینایی چشم.

۳- نسقچی باشی: پاسبان و محافظ جهت نظم سپاه و اردو.

ولایت بیه مستقل نمایند و هر گاه وزیر بغداد خود و یا قشون او بمقام ممانعت آیند مأذون باشند با او جدال نموده، در استقلال عبدالرحمن پاشا کوشیده، عسکر رومی را دفع بکنند و در آخر شهر جمادی الآخر در سنه ۱۲۲۱ پنج شش هزار نفر از دلاوران اردلان [را] تدارک دیده، با اسباب و اساس معقول از خیمه و خرگاه و علم و سپاه قریب ده هزار نفر سواره کارآمد قوچاق از قشون ولایتی و ابوابجمع فراهم آمده بعزم دفع عسکر رومی و استقلال عبدالرحمن پاشا باستعداد تدارک و آیین [آیین] هر چه تمامتر از سنندج حرکت و کوچ بر کوچ وارد [وارد] منزل شیخ عطار گردیده و وزیر بغداد که در سرحد متوقف بود، بتدبیر بخاطرش رسیده بود که حال عبدالرحمن پاشا و اتباع او در مریوان می باشد امدادی ندارد و هنوز والی با قشون باو نرسیده کهیا را با زبده عسکر رومی و خالد پاشا و سلیمان پاشا را با قشون بیه و اعراب که قریب بده هزار سواره آماده جنگجو بوده تعین [تعین] ایلغار کرده، بعزم نهب و تاخت اتباع عبدالرحمن پاشا و دستگیر کردن خودش آمده، اینخبر به عبدالرحمن پاشا رسیده اضطراب و اظطرار تمام بدو راه یافته، ابراهیم بیک را برای اعانت و امداد بنزد والی سردار که در منزل شیخ عطار بود روانه، والی نیز همان ساعت قشون [را] سان دیده، در کمال استعجال بمکان جدال رسیده، عبدالرحمن پاشا هم روی التجا [التجاء] را بعسکر والی آورده بدو ملحق و کهیا و خالد پاشا حاکم بیه و سلیمان پاشا حاکم کوی با قشون زبده رومی و اعراب و بیه و کوی بمقاتله آمده، والی قشون را تیب تیب [تیپ تیپ] کرده، صفوف دلیران اردلان را آراسته با جلادت و شجاعت تمام متوکل به اعانت ملک علام^۱ بوده، متهورانه بمقابل عسکر رومی و بیه رفته، بعد از تلاقی فریقین و ستیز و آویز جانبین و کشش و کوشش ابطال فئتین و آمد و شد قاصد تیر و

۱- علام: بسیار دانا و دانشمند.

تفنک و حرب و سنان و آلات حرب و جنگ و حمله بردن شجعان عرب و عجم و دلاوران اردلان و روم و بیه، نسیم فتح و نصرت بجانب ایرانیان وزید. قشون رومی و اعراب و خالد پاشا و سلیمان پاشا شکست فاحش یافته، دلیران اردلان و قشون عجم غالب آمده، اگرچه سلیم بیک در آنمرکه مجروح و بعد از دو سه روز فوت کردید. نهایت عبدالرحمن پاشا بر خالد پاشا و سلیمان پاشا مظفر و منصور شد. اوها [ایشان] را تعاقب نموده، دوآیند و از ولایت بیه اخراج و کهای بغداد که سرکرده قشون رومی و اعراب و بیه بود در میدان جدال دستگیر و او را بنزد والی سردار که سردار عسکر ایرانیان بود آورده، او را با دویست و سیصد نفر از معارف قشون رومی و اعراب که در معرکه حرب زند [زنده] دستگیر شده بودند، روانه حضور باهرالنور اعلیحضرت ظلّ اللّهی کردانیدند و عبدالرحمن پاشا حسب المرام با نیل مقصود روانه بلده سلیمانیه کردید. استقلال تام تمام در ملک بیه بهم رسانید و والی بعد ارد [از] تمشیت امور و فتح نمایان که مدّتیست چنین فتحی برای ولّاء و حکّام اردلان رو نداده، از خاک شهرزور منصوراً و مظفراً و غانماً حرکت و منزل بمنزل وارد سنندج شدند و شهزاده والاتبّار عظیم‌الوقار که در کرمان‌شاهان نزول اجلال داشت قشون تعین [تعیین] نموده ملک ذهاب و آن حوالی را تاخت و تاراج کرده و وزیر بعد ازین که قشون او شکست یافت و کهای دستگیر شد، با سیصد نفر دیگر رومی و اعراب در نهایت ذلّت بدربار عظمت‌مدار روانه کردیدند و کرک خلعت بیه را برای عبدالرحمن پاشا روانه نمود و خود خسرانا [خسراناً] بیغداد مراجعت کرد. چونکه مرحمت و عنایت و شفقت اعلیحضرت ظلّ اللّهی نسبت بوالی در حدّ کمال مشاهده می‌کردد، هر ساله بر خود لازم نموده که بعتبه‌بوسی شاهی مشرف گردد. درینوقت [در این وقت] در اواسط شهر الله الحرام ذی‌القعدة الحرام در سنه ۱۲۲۱ والی با معدودی از معارف عمله از سنندج حرکت و

بعزم تقبیل آستان معدلت‌نشان پادشاهی عازم دارالسلطنه طهران گردیدند و کھیا که با دویست نفر رومی و اعراب در دارالسلطنه طهران اسیر بودند، از روی عاطفت و مرحمت‌کستری جرایم ایشان را بذیل عفو پوشیده و نوازش سلطانی کافل^۱ اموال اوها [ایشان] شده، دو ماه پیش ازین دویست نفر را مرخص و مطلق‌العنان شده همگی بوطن مألوف رفته و رسیده و در این تاریخ نیز کھیا از دربار معدلت‌مدار خاقانی رخصت انصراف حاصل و مشمول نوازشات و اشفاقات پادشاهی گردیده، باعطای خلعت فاخره و خنجر مرصع و اسپهای [اسب‌های] متعدد [متعدد] با زین طلای میناکار و رخت مرصع و زین و رخت نقره بسایر [با سایر] تدارکات از دارالسلطنه طهران حرکت و از راه کرماشاهان عازم دارالسلام بغداد گردید و والی در اوایل شهر^۲ الله الحرام ذوالحجة الحرام بدارالسلطنه طهران وارد و بعد از آسایش از تعب راه بحضور ساطع‌النور پادشاهی رسیده، به انواع اشفاقات و تلطفات سلطانی مستفیض و قریب به پنجاه روز در انجا توقف داشته و هر روز بتقبیل عتبه خاقانی شرفیاب شده، مورد اقسام عنایات و مراحم بیکران شاهنشاهی که ولات و حکام سابق اردلان ندیده بودند گردیده و بندکان اعلیحضرت ظل‌اللہی از وفور شفقت و لطف و بنده پروری و برای ارتقای مراتب والی محمد حسن خان ولد ارشدش را بمنصب جلیل القدر نیابت اردلان سرافراز و یکدست خلعت سراپا کران‌بهای ممتاز با یکرأس اسپ [اسب] مخصوص اصطلب پادشاهی با زین و رخت طلا روانه رعیت برو دوش او گردید. والی را نیز در کمال اعزاز و احترام مرخص و به اعطاء یکدست خلعت فاخره با یکرأس اسپ [اسب] مخصوص طویله سلطانی با زین و رخت طلای میناکار اعلی به انضمام چهارده دست خلعت برای معارف عمله [عمله] سرافراز و ممتاز فرموده، رخصت انصراف یافته، در

۱- کافل: پذیرنده.

سلخ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۲ والی بایین [به آیین] و طمطراق هر چه تمامتر وارد ولایت و بمقر حکومت قرار و استقرار یافت و درین تاریخ هنگامه ارایان عرصه فتنه و فساد و شیطان صورتان و سیرتان معرکه بغی و عناد خیال فاسد و تمنای کاسد کرده، تدبیر و مشورت نموده همدستان شده که باتفاق همدیگر نقصان بدنی به امان الله خان والی برسانند. اختلال عظیم بولایت [به ولایت] اردلان رو بدهد. طوایف الملوک بشود، بالمره ولایت پایمال حوادث گردد. چونکه خیال فاسد نسبت بوالی نعمت خود، منافی رضای ربّانی بود، باخبار مخبرین این خیال فاسد از پرده خفا بعرصه ظهور آمده، کوش زد والی کشته مرتکبین را محبوس و خبر این امر شنیع منتشر بتواتر مقروع^۳ سمع واقفان حضور باهرالنور شاهی گردیده و والی نیز مراتب را به پیشگاه فآنی عرض، بسبب اینکه و قوع این امورات فاسده و خیالات کاسده نسبت بوالی مخالف طبع و رضای سلطانی بوده، از مصدر جاه و جلال امر و مقرر شده بود که تنبیه و تادیب [تأدیب] و بازخواست و مکافات این کار شنیع از مرتکبین محول به اختیار والی باشد. والی نیز مفاد [آیهی] «وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» [را] منظور نظر کرده، محمد رحیم بیک و نظر علی بیک و امام ویردی بیک که ماده الفساد و باعث اشتعال نایره این فتنه و فساد بودند مقتول و آنچه از نقد و جنس ازوها [از ایشان] و متعلقان ایشان بعمل آمد بخزانة عامرة اعلیحضرت ظلّ اللّهی روانه و داخل گردید. چون امان الله خان نظر بدینکه شفقت پادشاهی را نسبت بخود در جدّ [حدّ] کمال دانسته بر ذمّت عبودیت خود لازم گردانیده که هر ساله بعزم تقبیل آستانة علیة [علیه] بحضور باهرالنور شاهی مشرف گردد و در

۱- کاسد: ناروا، بی رونق.

۲- تواتر: پی در پی.

۳- مقروع: بزرگ و مهتر قوم.

۴- سورهی فاطر آیهی ۴۳، «مکر و حیلہ گری زشت و بد جز اهل خود را فرا نمی گیرد».

اواخر شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۲۳ با یکصد نفر از معارف علیه از سنندج حرکت و کوچ بر کوچ در شهر جمادی الاول که موکب ظفر کوکب اعلیحضرت سلطانی در چمن سلطانیه بود باردوی کیوان شکوه ملحق و بحضور باهرالنور پادشاهی مشرف و مشمول نوازشات و اشفاقات سلطانی گردیده و موعد ده روز در اردوی معلی بوده و هر روز در خلوت و یا ملاء [ملاً] دیوانی بنظر فیض منظر شاهی رسیده، بمراحم عواطف سلطانی مستفیض و در وقت مرخصی یکدست خلعت فاخره به انضمام بند خنجر مروارید و یکرأس اسپ [اسب] مخصوص اصطبل پادشاهی با زین و یراق طلا بوالی شفقت فرمود. در کمال اعزاز و احترام از دربار عظمت مدار قآنی رخصت انصراف حاصل منزل بمنزل در اواسط شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۳ ببلده سنندج وارد و بمقر حکومت مستقل گردید و چون امان الله خان والی نظر باظهار اخلاص و تجدید عبودیت در بارگاه سلطانی هر ساله موکب ظفر کوکب شاهنشاهی بچمن سلطانیه نزول اجلال میفرمائید. او نیز سر قدم ساخته بخاکپای خاقانی مشرف میشد و در این اوان فرخنده نشان خبر رسید که بدستور سنوات قبل موکب همیون [همایون] پادشاهی از دارالسلطنه طهران حرکت، در کمال شوکت و اجلال حرکت عازم چمن سلطانیه گردید. والی نیز در ۲۱ شهر ربیع الثانی در سنه ۱۲۲۴ با معدودی از عمله [عمله] از بلده سنندج حرکت، کوچ بر کوچ در چمن سلطانیه به اردوی معلی ملحق و بنظر فیض منظر سلطانی مشرف و بتقبیل عتبه‌بوسی سرافراز و بنوازشات و اشفاقات سلطانی مستفیض و موعد دوازده روز در اردوی کیوان شکوه توقف، هر روز بتلطفات و انعامات شاهی فیضیاب، در نهایت اعزاز [اعزاز] و امیدواری از درگاه عرش اشتباه رخصت انصراف حاصل و خلعت فاخره با اسپ [اسب] مخصوص اصطبل مکمل بزین طلا [طلا] و هژده [هیجده] دسته [دست] دیگر رخت برای عمله شفقت فرمود. از

رکاب نصرت انتساب راهی، منزل بمنزل در غره شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۴ با این [آیین] و طمطراق هر چه تمامتر وارد بلده سنندج و بمقر حکومت استقرار یافت و چون هر ساله امان الله خان بدستور سنوات قبل در وقتیکه موکب ظفر کوکب سلطانی در چمن سلطانیه نزول اجلال فرمود، برای تجدید امر عبودیت و اظهار اخلاص از ولایت خود سر قدم ساخته، روانه دربار عظمت مدار شده، امسال نیز در اوایل شهر حمیدی الاول^۱ معدودی از معارف عمله بامیدواری الطاف الهی بعزم عتبه بوسی شاهی از سنندج حرکت و در عرض سه چهار روز در چمن سلطانیه به اردوی کیوان شکوه خاقانی ملحق و بحضور فایض النور ظل اللّٰهی مستفیض و مشمول نوازشات و مراحم بیکران پادشاهی کشته و از طرف پادشاه انکلیس ایلچی معروف با تدارک بسیار و عمله و تبعه [تبعه] زیاد با پیشکش معقول وارد اردوی معلی در این تاریخ کردید و باعزاز تمام بنظر منظر رسیده و اشفاقات زیاد از جانب شاه عالم پناه نسبت بخود دیده و امان الله خان والی در پنجروز از آمدن ایلچی گذرانیدن پیشکش متوقف و هر روز چه در مجلس عام و چه در خلوت با الطاف و مراحم و عواطف و نوازشات پادشاهی سرافراز شده، [به] نحوی منظور و مشمول سلطانی بوده که محسود جمیع مقرّبان خاقانی بوده، موعد بیست یوم در اردوی معلی مکث، پادشاه انجم سپاه، امان الله خان والی را مخلص بخلعت فاخره فرمود. با اسپ [اسب] مخصوص اصطبل پادشاهی با زین و طلا و بیست دست خلعت لایق برای معارف عمله والی از دربار سلطانی مرحمت و شفقت شده و از دربار معدلت ما [معدلت مدار] رخصت انصراف یافته با نیل مقصود در پنجم شهر حمید الثانی^۲ سنه ۱۲۲۵ وارد بلده سنندج و بمقر حکومت استقرار یافت و در

۱- به احتمال زیاد منظور نویسنده جمادی الاول است.

۲- به احتمال زیاد منظور نویسنده جمادی الثانی است.

اواخر شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۲۵ از جانب خیریت جوانب پادشاه [پادشاه] کشورستان و شهزاده سکندر شان [شأن] امر و مقرر شده بود که امان الله خان والی با قشون و جمعیت خود بشهرزور رفته و از جانب وزیر بغداد نیز کهیا و سلیمان پادشای [پاشای] ببه با عسکر رومی مامور [مأمور] گردیده، بمعاونت یکدیگر بدفع رئیس افندی و عبدالرحمن پاشای ببه که با جمعیت خودشان در قره تبه [قره تپه] بعزم جدال نشسته‌اند کوشند. حسب الامر والی با قشون خود از سنندج حرکت و مریوان را مختیم [مختم] اخیام نصرت فرجام نمود و از استماع اینخبر سلیمان پاشای وزیر نیز با عسکر رومی از بغداد از برای دفع اوها [ایشان] بیرون، چند روزی عسکرین در مقابل [هم] توقف، در اواسط شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۲۵ تلاقی فریقین در خارج حصار بغداد واقع، قشون رئیس افندی و عبدالرحمن پاشا غالب و لشکر وزیر شکست یافته، در انمعرکه [آن معرکه] سلیمان پاشای وزیر مقتول و خبر اینواقعه [این واقعه] سامعه‌افروز اعلیحضرت ظل اللّهی شده، والی را رخصت انصراف فرمود. والی از مریوان حرکت و منزل بمنزل در اواخر شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۲۵ بسنندج آمده و بمقر حکومت استقرار یافت و عبدالرحمن پاشا بعد از اینکه از بغداد به سلیمانیه عودت نمود، بسبب کثرت مال و استعداد روی از اطاعت پادشاه جمجاه برتافته و با وزیر بغداد نیز مخالفت ورزیده، چند وقتی عریضه و پیشکش او بدربار سلطانی نفرستاد. ازینمعنی [از این معنی] قهر و غضب پادشاهی مشتعل بندکان شهزاده [شهزاده] والاب [والاتبار و] عظیم‌الشان [عظیم‌الشان] محمد علی میرزا که در کرمان‌شاهان بود با چهل هزار نفر قشون زبده برای دفع عبدالرحمن پاشا مامور [مأمور] و والی را نیز جهت تمشیت همین امر تعیین

۱- مختم: تیر.

۲- در متن «از» اضافی است.

[تعیین] که در موکب شهزاده با قشون و جمعیت خود رفته در دفع عبدالرحمن پاشا کوشزد [کوشند] و والی حسب الامر در او آخر شهر رجب المرجب سنه ۱۲۲۶ با قشون خود از سنج حرکت و در کرماشاهان بعسکر شاهزاده [شاهزاده] ملحق و در موکب او رفته، عبدالرحمن پاشا را از سلیمانیه کریزانیده با اتباع خود بکوی پناه برده و [در] قلعه انجا متحصن. موکب شهزاده والانتبار از ذهاب حرکت و قلعه کوی را محاصره فرمود. دو سه روز باتش توپ و تفنگ اهل قلعه را به عجز آورده، عبدالرحمن پاشا به امان و اطاعت آمده، متقبل دادن پنجاه هزار تومان و پیشکش معقولی کردید و دو سه نفر پسر خود را با کوچ بسبیل رهن روانه کرمانشهان کرد و وجه مزبور با پیشکش شایان بر کار پادشاه و شهزاده عظیم الوقار رسانید و موکب شهزاده از شهرزور نهضت و در او آخر شهر شوال المکرم در سنه ۱۲۲۶ به کرماشاهان مراجعت فرمود. در همان تاریخ والی منصوراً [منصوراً] به سنج عودت فرمود. عبدالرحمن پاشا بعد از این به امر سلطانی در ملک بیه استقلالی بهمرسانید [به هم رسانید]. بنای مخالفت و بی‌اعتنای [بی-اعتنایی] با عبدالله پاشای وزیر بغداد گذاشته، باد غرور بکاخ دماغش متصاعد کشته، وزیر نیز خودسری او را قبول نکرده، تدارک معقول از توپخانه و آلات حرب و جمعیت عسکر از اعراب و عشایر و اهل بغداد فراهم آورده، از بغداد حرکت بعزم دفع عبدالرحمن پاشا آمده و او هم با قشون وافر بمقابل وزیر، تلاقی فریقین واقع، عبدالرحمن پاشا شکست یافته، از معرکه فرار یافته ببلده کرماشاهان بدریار شهزاده والانتبار عظیم الوقار آمده، مراتب را بیادشاه جمجاه که در چمن سلطانیه نزول اجلال داشت غرض [عرض] فی الفور چند نفر از خوانین قاچار را با فوج عظیم مامور [مأمور] فرمود که بمرافقت والی در رکاب شهزاده کثیرالقدر رفته، در دفع عبدالله پاشای وزیر کوشیده، بعد ازین قشون مأموره [مأموره] با خوانین

سرکرده و والی با جمعیت خود بعسکر شهزاده ملحق شدند. از بلده کرماشاهان نهضت و عطف عنان بسوی بغداد معطوف، فوجی را مأمور بچپاو [به چپاول].... رفته، دهات توابع و خیمه‌نشینان را از اعراب نهب و غارت کرده، غنایم بسیار به اردوی شهزاده والاتبار آورده الجاء عبدالرحمن پاشای وزیر، قطب العارفین شیخ جعفر و سایر مشایخ که معتکفان عتبات عالیات اند بخدمت بارفعت شهزاده عظیم‌الوقار فرستاد. بمقام اعتذار آمده و آنها را شفیع نمود و کرک خلعت ملک ببه را برای عبدالرحمن پاشا فرستاد و پیشکش معقول نیز برای شهزاده ایصال و متعهد خدمات اعلی حضرت ظل‌اللہی کشته، شهزاده والاتبار چگونگی را بعاکفان سده سنیه خاقانی عرض، مقرون بانجاح و مقرر فرموده قشون ماموره [مأموره] را برکاب طلبیده شهزاده والاتبار در اوایل شهر شوال المکرم سنه ۱۲۲۷ منصور ببلده کرمانشاهان عودت و در همان تاریخ والی ببلده سنندج مراجعت نمود. چونکه هر ساله نظر باشفاقات و تملطفات پادشاهی نسبت بوالی بامیدواری و اخلاص و صداقت تمام والی از سنندج برای عتبه‌بوسی بدارالسلطنه طهران عازم در تاریخ اوایل شهر ذوالقعدة الحرام سنه ۱۲۲۷ هجری با معدودی از معارف عمله نهضت و کوچ بر کوچ [کوچ بر کوچ] وارد طهران در ساعت اول بنظر فیض [فیض] منظر خاقانی رسیده، مشمول عواطفات و مرحمت اعلیحضرت ظل‌اللہی کشته، بعد از شرفیابی حضور باهرالنور هر روز بانواع اشفاقات و مراحم بیکران پادشاهی مستفیض، اغلب اوقات بخلوت خاص سلطانی طلبیده اظهار رافت [رافت] و شفقت شاهی [با] زبان کهربار نسبت بوالی فرموده، موعده پنجاه یوم توقف داشته «یوما فیوما [یوماً فیوماً]» قرب و منزلت والی در نظر [نظر] خاقانی در اعلی مدارج بوده، در وقت مرخصی

یکدست خلعت امیرزادگان^۱ فاخره بسیار بها با یکرأس اسپ [یک رأس اسپ] مخصوص اصطبل شاهی با زین طلا بوالی مرحمت زینت برو دوش و دو دست نیز خلعت امیرزادگان اعظم و بیست دست خلعت [را] برای مصارف عمه عنایت فرمودند. با نیل مقاصد و اعزاز و احترام تمام از دربار عظمت مدار رخصت انصراف حاصل از دارالخلافة طهران حرکت و منزل بمنزل در تاریخ ۱۱ صفر سنه ۱۲۲۸ وارد سنج کشت والله اعلم هو الله تعالی. من حقیره فقیره مستوره که زاده ازاده مغفور ابوالحسن بیک و زاده نیکو نهاده مرحوم محمد اقا هستم. بر دانشوران سخنور و فاضلان هنر کستر عرضه میدارم. بعد از اینکه از فیض ایزد متعال و مرحمت داور بیهمال از بطن مادر در حجر تربیت پدر قرار گرفته و از یمن ان غره ناصیه فضل و قره باصره بذل که میل طبیعی و مشوق حقیقی در تربیت اولاد و تقویت اکباد داشت دستم بخامه آشنای و چشمم بنامه روشنائی یافت، میل طبیعی و رغبت فطری بمطالعه کتاب میکشید تا روزی بدواین^۲ متقدمین و دفاتر متاخرینم [متاخرینم] عبور و مرور افتاد. تاریخی از اکراد و تصدیقی از این بلادم بنظر آمد بعد از مطالعه و پس از مکاتبه دیدم و خواندم که شرحی از کیفیت احوال و حال ولات این ولایت بتحریر و تقریر درآورده بودند اگر چه مفصلی گفته ولی دری ناسفته بود مجملی از ان باقی مانده طبع نقاد و ذهن وقاد^۳ تکمیل تفصیل را بر خود لازم دیده، بتحریر این چند سطر پرداختم و بقایای احوال مرحوم امان الله خان «اسکنه الله فی فرادیس الجنان [الجنان]» را با اوضاع خسرو خان و مجملی از احوال رضا قلیخان والی والاشان [والاشان] را بیان ساختم. مجمل مفصل اینکه بعد از فراغ از امور وکالت سه

۱- در متن کتاب روی واژه‌ی «امیرزادگان» خط کوچکی کشیده و با توجه به متن این واژه اضافی است. چراکه در ادامه‌ی متن واژه‌ی مذکور را تکرار می‌کند.

۲- دوواین: دیوان‌ها.

۳- وقاد: روشن خاطر، تیز هوش.

چهار سالی را در مهد امن و امان غنوده و ابواب شفقت بر روی اهالی ولایت «علی قدر قدرتهم» کسوده، هر کسی را بفرخور رتبه خود بمنصب و جاه نمایان سرافراز و هر فردی از افراد در ظل عاطفتش بطریق شیر از هر ارزو و تمنا بی‌نیاز، چنانچه کرک با غنم^۱ هم بستر و صعوه^۲ با شاهین همخواب و همخوار آمد تا در سنه ۱۲۳۰ باز بهوای شرارت نفس سرکش محمد زمان بیک ولد یوسف بیک با منسوب [منسوبین] و متعلقین خود و سید محمود که آن اوقاتها بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بود و سید زکی ولد ارشدش بنای فتنه در ولایت گذاشته، جمعیرا [جمعی را] با خود متفق و روی فرار بدربار شهریار کیتی مدار نهاده، شاید خللی در ارکان دولت علیه ایالت بهمرسانند [به هم رسانند]. در صباح انشب این خبر مسموع سرکار عالی شد. ساعت اول محمد آقای ناظر را که جد امجد مؤلفه است سوار با عریضهای معذرت‌امیز روانه دربار پادشاه جم‌وقار نموده، موکب شهریاری آن اوقات در فیروزکوه و آن صفحه دلکشا را مخیم^۳ جلال سپاه دریا شکوه فرموده، از احسن اتفاق رسیدن ایشان بدربار کیوان مدار همان و وارد شدن فرستاده والی همان، بلاتامل [بلاتامل] طرفین بمجلس صدراعظم شرفیاب آنچه بگویند گفته و آنچه شاید از قولشان شنیده شود شفقت، در همان مجلس اول بدلائیل و براهین چند ایشان را مجاب و بجرم خود مقرر آمده در نظر جناب صدارت ماب [صدارت ماب] مورد عتاب و خطاب آمدند. فرادای [فردای] آن روز طرفین بحضور باهرالنور پادشاهی رسیده عرض مدعا را بطریق ناسزا معروض خاکپای شهریاری داشته، از آنجا که مرحمت خدیو زمین و شفقت شهریار جم نکین، همه جا شامل حال و کافل احوال

۱- غنم: گوسفند.

۲- صعوه: مرغی به اندازه‌ی گنجشک که سینه‌اش سرخ است.

۳- مخیم: اردوگاه، خیمه‌گاه.

والی ستوده خصال بوده، کوش باغواى مفسدین نفرموده و حکم باصلاح جانبین کردند. کماشستکان با خلاع فاخره از دربار جهان مدار شهریاری رخصت مراجعت یافته و تار و پود مصالحت را با مخالطین [مخاطبین] دولت بهم یافته رو بولایت [به ولایت] آمدند. از انجا که سطوت فخرالولایت ممانعت از جرات [جرأت] و جسارت مجرمین میکرد، محمد زمان بیک با سادات رو بولایت [به ولایت] آمده، ولدان محمد زمان بیک، رضا قلی بیک و یوسف بیک و دو نفر بنی اعمام ایشان منکر آمدن شده بدارالدوله کرمانشاهان [به] خدمت شاهزاده والاتبار محمد علی میرزا رفته، شش ماهی در انجا بسر بردند. بالاخره چون حرکت ایشان مخالف رای [رای] بیضا [بیضای] ضیای [ضیاء] ولی نعمی بود، باشاره و ایمای سرکار والی شاهزاده ازاده چهار نفری را که در دیارش بفلاکت روزی شب می آوردند از حلیه بصر عاری و بجهت آن میر سریر نامداری روانه فرمودند. از انجا هم نواب ایالت سایرین را گرفته، بیاداش عمل خود گرفتار آمدند. بعد از فراغ از مهم آنها سالی چند باز متکی و ساده استراحت بوده بفرأغت امر حکمرانی را میکذرانند، تا در سنه ۱۲۳۰ محمد حسن خان نایبالایاله و ولد ارشدش باغواى مفسدین خیانت پیشه و با فساد مجرمین جنایت اندیشه، فسانهای خام و ترانهای بی سرانجام پیشنهاد نهاد خصومت بنیاد کرده با جمعی از اجامر^۳ و اوباش ولایت در شب تار فرار و پناه بشاهزاده کامکار محمد علی میرزا که مملکت او در قرب و جوار ولایت است برده، نواب شاهزاده بنا برعایت جانب والی چندان مبالاتی بدو نکرده، از انجا روی کردان و در کوه و بیابان عربستان و لرستان بنای خودسری گذاشته، دست تظاول بایل و عشایر اعراب و طوایف ان سرحد و سامان دراز کرده، نهب و

۱- ضیاء: روشنایی، نور.

۲- حلیه: زینت، زیور.

۳- اجامر: فرومایه گان.

غارث میکردند و با یکی از مشایخ عرب طرح مجادله انداخته، برو غالب آمده، میر عرب مقتول و اکثر از معارف آنها کرفتار و مغلول آمدند، مدتی را بدین و تیره روزکار گذرانیده، عاقبت رو بولایت [به ولایت] پدری نهاده، بنای دست‌درازی گذاشته و همت بر قلع و قمع عشایر کردستان و بلوکات سرحد گذاشتند. اینمعنی [این معنی] بر رای جهان‌ارای [رای جهان‌ارای] والی شاق آمده تادیب [تادیب] سرکشان را در ضمیر منیر گذرانیدند. قلیلی از سواره و سرباز را جمع و بجهت اصلاح طرفین رو بسر حد نهادند چون سابقاً [سابقاً] فتحعلی سلطان بانه جمعیتی فراهم آورده، در نیمشبی بولایت [به ولایت] تاخته و تیغ بیدریغ بر سکنه انجا اخته [انداخته]، احمد سلطان بانه را که یکی از هواخواهان دولت علیّه بود بقتل آورده، خودسر در امر حکمرانی سر میبرد. سرکار والی خان احمد خان داماد و بنی‌عم خود را که خلف رضا قلیخان بود با میرزا عبدالله وزیر ولد مرحوم حاجی میرزا احمد بسرداری جهت دفع شر فتحعلی سلطان مزبور مامور [مأمور]، بعد از رسیدن ایشان بمقصد، سلطان غیور در قلعه حصاری شده، مامورین [مأمورین] مدتی در دور قلعه نشسته، کاری پیش نبردند. این اوقات که سرکار والی تشریف فرمای سرحد بودند سردارین مامور [مأمور] را بحضور باهرالنور طلبیده، محمد اقای جد امجد حقیره را بسرداری با جمعی از معارف ولایت روانه بلوک بانه فرموده، خود نیز رو بمقصد شتافت. همینکه این خیر وحشت‌اثر کوش‌زد محمد حسن خان و کسان او میشود، چاره کار را درین دیده که از بیراهه متوجه دارالایاله شده، آنچه از بازماندگان سپاه نصرت پناه در ولایت باشد بقتل آورده و ولایت را چاپیده، راه کریز پیش گیرند. بعد از مصلحتهای چند صلاح در این فقره ندیده رای [رای] همگی بر این قرار

۱- در متن «و» اضافی است.

۲- شاق: سخت و دشوار.

گرفت که یکباره دست از جان شسته چاره کار حواله هم و دم تیغ ابدار نمایند. بهمین عزم بمقابله بدر آمده، در محل روانسر در موضع موسوم بکوم اشتر تلاقی فریقین دست داده، طرفین امر رزم را مستعد و آماده کشتند. نواب والی بنا بمیل پدر و فرزندی که مبادا وهنی منافی رای [رای] او باشد، رو بدهد هنگام مقابله چند مرتبه جناب قطب الاقطاب ملا عباس شیخ الاسلام را با کلام ملک علام بشفیع او فرستاده، راه صدق و صواب را بدو نمودند. چون بمفاد ایه کریمه «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۱ و بمصداق حدیث «إِذَا جَاءَ الْقَضَىٰ عَمَىٰ الْبَصْرَ»^۲ کوکب عمر و اقبال او را هنگام افول و زوال رسیده بود. شفاعت کلام مجید و نصیحت شیخ الاسلامی با اینکه حقوق استادی نیز بر کردن او داشتند مفید نیامده، کار بجدال و قتال انجامید. دو ساعت بنحوی در بین پدر و فرزند نابره جنک بالا بوده، رشته حیات اکثر از اعزه و اعیان کردستان بمقراض^۳ آجل کسبخته و شیرازه کار مخالفین بکلی از هم ریخته، جمعی از جوانان نامی مانند میرزا عبدالله و اقا حسین داروغه و غیر [غیره] هم بزخم کلوله و ناوک^۴ آجانستان دلیران مقتول و اکثر از معقولین مجروح و در خاک افتادند و در عین گرو و فر^۵ نواب خانی که نوباوّه باغ نوجوانی بود بزخم کلوله از پا درآمده، بخاک ندامت فتادند و اکثر سپاه او مقتول و اسیر و دستگیر شده سایر بکوه و بیابانها کریخته، بقیة السیف چیش [چیش] او را نواب والی بجرم این خیانت نمایان بضر شمشیر جان ستان جلادان بهرام صولت از پا درانداخته، رود خون نمونه موج جیحون آمد. مقارن این فتح عظیم اگرچه بر

۱- سوره ی یونس آیه ۴۹، «برای هر امت و گروهی مدتی تعیین شده است و چون مدت آنها تمام شود، نه لحظه ای تأخیر می کنند و نه لحظه ای پیشی می گیرند».

۲- مقراض: فیچی.

۳- ناوک: تیر.

۴- کرو فر: جنگ و گریز، آویز و جنگ.

ضمیر منیر والی بعلت مجروحی امیرزاده‌های [امیرزاده‌های] اعظم محمد حسن خان و محمد صادقخان خوش نمی‌آمد. خیر فتح بانه و شکست و فرار فتحعلی سلطان و غارت مخالفین آن سرحد و سامان بر پیشگاه عالی معروض آمده، محمد اقا را در ایزاء [ایذاء] این خدمت نمایان بعطای یکتوب جبۀ ملبوس مخصوص و یکقبضه شمشیر بین الاقران سرافراز و ممتاز فرمودند و او را مدتی مامور [مأمور] بانتظام این سرحد نمودند. بعد با مجروحین روانه ولایت و حکما و جراح را بمداوا و معالجه امیرزاده طلبیده، از آنجا که اجل موعود در رسیده بود معالجه‌پذیر نیامده، بعد از بست دو روز در سن بست [بیست] و دو سالکی مرغ روحش بسوی قصر جنان بال-فشان آمده، بعد از یکهفته نعش او را با تخت روان و همراهی جمعی از اعظم کردستان بنجف اشرف «علیه‌التحیت» روان ساختند. نواب عالی را بسبب این وهن عظیم خطبی^۱ در دماغ بهمرسیده [به هم رسیده] تا هنگام رحلت در دنیا بهمان ناخوشی دچار [دچار] بودند. چون اینخبر بسمع مبارک شهریاری رسیده، از آنجا مرحوم محمد حسن خان بانواع قابلیت و استعداد اراسته و باقسام مردی و مردانکی پیراسته بودند، مایه تأسف [تأسف] و تألم شهریاری آمدند. زیاده از شمار بر فوت او مهموم آمدند و با محمد آقای جد حقیره که بعد از دو ماه بسفارت دارالخلافة مامور [مأمور] بود نسبت بحرکت ناملایم والی خیلی از در عتاب درآمده، بر جوانی آن سر و جویبار کامرانی افسوس خوردند. بعد از مرخصی جد مزبور از آنجا که جمیع والیزادگان عظام و اهالی ولایت از خاص و عام درین واقعه سیاه‌پوش و پلاس^۲ ماتم بدوش داشتند سرکار شهریاری مصحوب مشارالیه از جباخانه

۱- خطب: اشتباه، کز روی.

۲- مهموم: غمگین و اندوهگین.

۳- پلاس: یک نوع پشمینه که شبیه به جاجیم است و معمولاً درویشان آن را می‌پوشند.

مخصوص والی و والی‌زاده‌ها را از ذکور [و] اناث و اهالی کردستان را از اعزه و اعیان و عمله و غیره بمراحم خلعت‌های خدیوانه سرافراز فرموده، نواب عالی را زیاده از حد مشمول عواطف پادشاهانه فرموده، بانواع مرحمت‌های خسروانه‌اش مفتخر و امیدوار داشتند. بعد از ایامی چند فتحعلی سلطان مزبور که سابقاً [سابقاً] گزارش فرار او را اویمایی [ایمانی] رفت بحدود آذربایجان رفته از انجا حسب الامر خدیو کامکار نایب السلطنة العلیه عباس میرزا بسلسله عمل خود پای بست آمده مصحوب کماشتکان مریخ‌صورت روانه کردستان شد. بعد از دو سه ماهی که در خانه اسمعیل آقای صندوقدار عم والد حقیر محبوس بود بقاعده «السن بالسن و الجروح» قصاص او را بیکی از اولاد ذکور احمد سلطان مغفور سپرده، در میدان دم دارالایاله بجزای خون پدر بضرخ خنجر سینه و خنجرش [خنجره‌اش] را از هم درید. در سال آینده این واقعات نواب‌عالی [نواب عالی] بطریق سنوات سابق بعزم عتبه‌بوسی استانه علیه عازم دارالخلافة، بعد از مرحمت‌های فراوان و اشفاقات نمایان یکی از اختر برج کامکاری و کوهر درج شهریاری که الحق در شیوه حسن و صفا و جوانی فرید آفاق و در رسوم عموم کمالات انسانی از همکنان طاق است امیرزاده کامکار نامدار خسرو خان که ولیعهد پدر و او را کرامی‌تر از جان در بر بود عنایت فرموده، او را بصهریت شهریاری مفتخر فرمودند و حسینقلی‌خان والی‌زاده را که بحسب مادر عمه‌زاده کمینه است که در رکاب مستطاب بود بعطای یکدست خلعت فاخر و انضمام کمر خنجر مرصع سربلند فرموده رخصت مرخصی یافتند. نواب ایالت مدة یکسال مشغول تدارک امر خیر بوده، بعد از فیصل مهمات با اشراف ولایت و جمعی از خوانین حرم و خاتونجان خانم همشیره سرکار و والده میرزا عبدالکریم

۱- در متن «رفت» اضافی است.

۲- فرید: یگانه، یکتا، بی نظیر.

معتمد و حلیله^۱ میرزا فرج الله مستوفی و زنان سایر معارف ولایت عازم دربار شهریاری شده، مده [مده] یکماه بامر عروسی مشغول و قوانین و آداب جشن [جشن] خدیوانه در نظر امنای دولت مقبول، مبلغ سی هزار تومان صرف اسباب و آلات امر خیر شد. علاوه شیرینی و مصارفات دیگر چون والد حقیره در انجا حاضر و ناظر بود، خود فرد شیرینی و مصارف کار خانه را دیده، ده خروار نبات سفید و نقل علاوه قند و سایر تنقلات صرف شده بود. باقی را بدین قیاس باید گرفت. توصیفات آن عیش الی حالتحریر [حال تحریر] که زیاده از بست [بیست] و هفت سال میشود در جمیع ایران باقی. بلی داستانیست که در هر سر بازاری هست. از انجا با نیل مرام وارد قصبه شده، چند شب [و] روز را باز به عشرت و عیش گذرانیده که در آن بزم زهره قوال^۲ بود و مه رقاص، اکنون از ان شاهزاده زهراخصلت سه نفر اولاد ذکور که رضا قلیخان والی والاشان [والاشان] کردستان و غلام شاه خان که موسوم بنام نامی و اسم سامی مرحوم امان الله خان است و خان احمد خان بهمرسیده [به هم رسیده] و اولاد اناث نیز سه نفرند. خانم خانمها بهمخوابکی اردشیر میرزای برادر شاهنشاه جمجاه محمد شاه سربلند و دیگری اوسط است و مسماه بعادله سلطان حلیله حسین خان والی شیراز است. خدا طول بقایشان دهد. بعد از دو سال نواب عالی بقانون مستمری در چمن سلطانیه ملتزم رکاب نصرت اینتساب [انتساب] شهریاری شده، چون اکراد سلیمانیه و طایفه جاف در سرحد ولایت علفخواری میکردند و پا از کلیم خود دراز کشیده بودند، اینمعنی [این معنی] منافی طبع باوقار والی والاتبار آمده، بعزم تنبیه طایفه اشرار از شهریار جموقار رخصت گرفته و شاهزاده نامدار عبدالله میرزای صاحب اختیار خمسه را با ذوالفقار خان

۱- حلیله: همسر.

۲- قوال: خوش صحبت، زبان آور.

قاجار سردار حسب الامر شاهنشاهی بمدد آورده، غروب افتاب در چمن سلطانیه سوار و فردای امروز طرف چاشت مقدمه الجیش سپاه بر سر طایفه اشرا ر ریخته، از اینطرف هم امیرزاده اعظم خسرو خان [را] با جمعیت کردستان حسب الاشاره در همان ساعت ملتزم رکاب شده، ایل و عشایر جاف را بکلی چاییده و اکثر مجرمین ایشان طعمه شمشیر ابدار گردیده، زیاد از چهل پنجاه هزار تومان غنیمت سپاه نصرت پناه شده، روانه ولایت ساختند و خود با طنطنه و دبدبه نامداری کوچ بر کوچ [کوچ بر کوچ] از محل مریوان و شهرزور گذشته، وارد شهر سلیمانیه که پای تخت [پایتخت] پاشایان بابان است شده، محمود پاشای حاکم آن دیار چند روز پیش از ورود والی با عمله و اتباع خود کوچیده، شهر را خالی کرده آنچه بقایای غنایم ایشان بود نصیب سپاه ظفر قرین شده، بعد از دو روز بعلت حرارت هوا و ناکواری اب ناخوشی وبا در لشکر قزلباش و کردستان افتاده، زیاد از دو سه هزار نفر بدان مرض درگذشتند. از اشراف سپاه قزلباش مطلب خان برادر ذوالفقار خان سردار نیز شربت ناکواری مرگ [را] چشیده و از اعظام کردستان میرزا لطف الله آماج سهم قضا گردیده، مرحوم ابوالحسن بیک والد حقیره نیز نیمجانی بهزار جان کندن در بردند. بهمین سبب دست تظاول در نهب و تاراج ولایت بابان کوتاه و بمقر حکمرانی مراجعت فرمودند. ولد بیک جاف که یکی از اعظام اکراد بود و در آن سفر تنبیه او منظور نظر آمده، بعد از تاخت و تاراج حسب الامر ولی نعمی او را بشهر آورده، رستم بیک و حبیب بیک ولد ارشدش را در قلعه قصلان محبوس فرمودند. خود او را در شهر توقف دادند. بعد از مده [مده] یکسال مشمول عنایت خسروانه و منظور نظر خدیوانه آمده، یکی از بنات او را که در اسمان عفاف ماهی است تابان بهمسری امیرزاده کامکار حسینقلیخان سربلند و خود را با نیل مرام روانه بمیان ایل و طایفه فرمودند. بعد از این روز بروز مرض او در تزیاید بوده تا

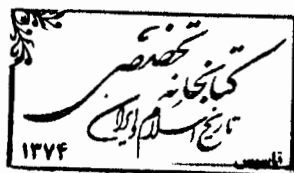
پس از سه چهار سال در اول چله زمستان در سنه ۱۲۴۱^۱ بناخوشی کید درگذشت. چون هنگام زمستان بود نعلش او را در طالار خلوت گذاشته، موسم زمستان تا قلیلی از بهار گذشته در انجا ماند. بعد از نوروز سلطانی بآین [به آیین] و تجملی که خسروان را زبید جسدش را برداشتند بمرافقت چند نفر از خوانین و اعیان کردستان بنجف اشرف «علیه الاف [آلاف] الثناء و التحف» نقل در عهد دولت خود حکومت جوآنرود و ایل جاف را بمحمد صادقخان و فرمانروای اسفند آباد و چهاردولیرا بحسینقلیخان تفویض فرموده، عباسقلیخان را سرتیپ و محمد خان را سرهنک فوج دریا موج نظام مقرر فرموده بودند و از جمله بناهای او در سرحد ولایت عمارت اندرونی که یکی از آنها موسوم بکلستان است و خلوت بیرونی که مشتمل است بر انواع طالار و بیوتات و کلاه فرنگی و قصور رفیعه و طالار دلکشاست که در جمیع ایران بخوبی سمر آمده و عمارتش خسرویه و با مسجد دارالاحسان است با مسجد اقصی [مسجدالاقصی] دم از همسری و با بیتالمعمور لاف از برابری میزند و عمارت جنب مسجد و عمارت سرهنک خانی و میدان دم دروازه دارالایاله و بازاریست که در بیرون قلعه شهر واقع است و باغ عمارت خسروآباد است که سلسبیل حلاوت از جوی آبش وام کرده، کویا بهشتی است در زمین واقع که بانی خسروآبادش نام کرده و چمن کانی^۲ شفا و باغ قصر حسن آباد که در تپه واقع است و قلعه و عمارت قصلان نیز از بناهای او میباشد. این صفحه کنجایش تحریر و بیان بناهای

۱- تمام منابع سال فوت امان الله خان را ۱۲۴۰ ذکر نموده‌اند: تاریخ اردلان، ص ۱۶۸، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۷۱، لب تواریخ (تاریخ اردلان)، ص ۹۴، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، ص ۱۷۷، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۲۰۰، تاریخ مردوخ، ص ۳۸۶.

۲- احتمالاً اینجا منظور نویسنده نمر بوده است.

۳- کانی: واژه‌ای کردی به معنی چشمه.

دلکشای ان خدیو بیهمال را ندارد بهمین چند فقره اکتفا رفت. «اللهم اغفر له». ایالت خسرو خان بعد از فوت والی جنت‌آشیان مرحوم امان‌الله خان، در اوایل تابستان که موکب شهریاری بعادت معهود نزول اجلال در چمن سلطانیه فرمود خسرو خان نیز با خوانین و عمال و اعیان کردستان عموماً [عموماً] و پردکی تتق جاه و جلال اعنی شاهزادگان شاهزاده بیهمال روانه عتبه- بوسی.



اما کاری نیست بر ده طایفه سفیدموت مرغوب بعد از این که یک کتک برای القاص میرزا
 و طرف پادشاه و روم حاصل بود از آنجا حرکت و بنام مرغوب یک آمد و در شمع خود فرو
 برد این کتک سرش را به یک نیزه عریضه بخود کشید و طایفه نوشت که این القاص میرزا است که کتک
 خود را نصیب عیض و سینه عیض را از او کشید و نیزه را کشید که سرش را به یک درویش القاص میرزا کشید
 و دستور برین ظاهر شد و آن را به شفقت فرموده و القاص میرزا نیز دستور آن را که کتک و طایفه
 سید الحکیمه که القاص میرزا کشید از سرش را به یک در حضور او نگاه داشتند و قاضی او را میزدند
 که کتکش را و طایفه کشید و کتک را در دستش با او حاضر از امر او حاضر شد القاص میرزا بر سر او کشید
 دست داده که او را طایفه داد و بکنور کشید میرزا استخوانی بود که نزد رسیدند نزد او سرخ فخره و القاص میرزا
 در خانه میرزا امیر او را مجذمت شاه طایفه بلوخی مدد رسیدند شاه آمد و خود را نزد القاص میرزا را
 مقید و محبوس نموده و چند نفر سپه در او را بگذاشتند روانه کرد و آنجا بومی شده بعد از آن که او را
 القاص میرزا را از سر دور و غنچه بر روی او پس از غنچه قوت کرد بدون طایفه در این کتک نمایان نمود
 و امر کرده بود که بر سطح کتک آن را بخواند و همه بود و آن هم مستر بر او بر سرش را کشید هر دو نفر در کتک
 القاص مستحق شد و بکنور کشید و طایفه مشغول بود و محافت و خیرات نسبت به آن از دو هزار و در سرش
 نسبت به کتک سال با کتک شد و آن القاص حکومت شهر روز در ولایت را کرد که در روز فوت مرغوب کشید
 یا زود لغز بر او در صفی روزگار بود و بدین گونه حسن است و در کتک است و طایفه یک بکنور کشید

و بر آنجا

و بدام یک روز الفار یک اسلم یک سواد یک سواد یک فام یک سواد
 و یک بعد از وقت منی مانور یک و شهاب یک بهرجات بود و یک و زمان و شهاب
 و آن استغرف بود و یک برادرش مهر یک را اعزام و در شمس را از دست گرفت و هر
 نیز یک و یک و یک سلطان سینه و شاه روم رفت سلطان روم رستم پسر وزیر عظیم و میان
 پادشاه میان بغداد و محمدیان را با مسکو برآورد و تمام هر یک و انواع دولت از دست گرفت
 و مورد خیر کرده و هر یک را بر قلعه عظیم آهه آرا و ملک تمام می‌سود که در ایام می‌سود که هر
 ضربت که که قلعه منقول شد درین آنکه که انجیرت و کوهاب سید قشون تا آنکه به بدو
 سرفاب یک و شاه عثمان پادشاه ترک می‌سود و که به بند زور رفت و در آنجا وقت کعبه و مردم محمود
 درین بین و غیر شده قلعه عظیم را از آن در شکسته مهر پادشاه که یک از پادشاهان و مورین سلطان
 در بن وقت وقت باقی بین قلعه عظیم با قشون قزاق منور رفت قلعه زبور استخیر و شرف
 او که همان که قلعه عظیم شرف هر یک روم آمد سایر قلاع و قلاع دیگر که در شهر از قزاق
 بعد از شرف هر یک روم آمد از آن تاریخ الان ملک شهر زور و امیر حاکم قلعه و روم
 و شرف آل منور و سلطان قبا یک و در سرفاب یک بعد از وقت هر یک سال در
 از آن حکومت که وقت کعبه از او پس نه منور خان را به یونان و با یک بعد از وقت
 یک برادرش همه دفتر حاکم اردلان است در وقت صبح و صبح روم و گو منور خان سلطان

مرز و نرسین شهر تورخان در یک و یکسایه و مردان که هر چند که در این ایالت تیمور خان را با عیال
 است و او تا نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است اکنون تیمور خان را با عیال
 که در و غالب آید و تیمور خان در آنجا دستگیرند و بنزد تیمور خان آوردند و فرمودند که
 در آنجا بماند و آنرا در آنجا بماند و آنرا در آنجا بماند و آنرا در آنجا بماند و آنرا در آنجا بماند
 نیز بر او نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است اکنون تیمور خان را با عیال
 نیت و نیت زین که که بر او نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 به شاه حاکم کرد که که در آنجا نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 شکر او آورده و آنرا در آنجا نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 پیش آمده تیمور خان که که بر او نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 سباه منصور نیز با جمعی و نیت زین که که بر او نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 عظیم درین ایالت واقع است و آنرا در آنجا نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 نیت زین که که بر او نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 در آنجا نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است
 در آنجا نیند تخت مرگ که در ماه عظیم درین ایالت واقع است

استانت قلند که در دستند و ارم از سره را از تهر ز فو بهت نیاید و با سالی مسخرند و خدا
ناخواستند درین بن چشم ز همزبان سپاه رود که و سلطان دوم ای حرکت را بستند و خیار
بدل شده بید به صاحب خستیا زنده و عباس ای حرکت را می‌شود تا آنکه رود با ما و در جان
که آری با سخی عاقبت عرض که در جانب و اما را از حرکت تصدیق که از زمانه بهمان
فسخ ای که که لغز بود و تخریب لغز و نایت منقطع با و منضم فتن و سنج عقلت که در
چین منافع از آن که فوار جبار و از هر بهای سنج از سیم سفید از حرکت و عثمان غریب
از راه صفای نه افشار بصوب اردوان معطوف و سبب عرض مناسب که بطبع مبارک
خوش آمد منصب وزیر عظمی را با آنکه از آنکه معوض شاه عباس بعد از رسیدن از حوی
بنای افشارخان احمدخان و له ملو خان را که تا آنکه بوی طرم را که شام و در دستند
عبدین فایده بجهت طمس بد این که بظرافت سزاف و سزاف و سزاف و سزاف از
که در ولایت خاص بود بفظ در باره فرمودند که بنده کان بهایون ما چندین سال است
مستمر از استانت که در یک از همه نشین سزاف حرم سزاف در آن هر سزاف و سزاف است
ز بهیچ کفر بدین نیت عظمی مستقیف شده تا حال در حجر زینت شام بر و سزاف و سزاف
بهای نیز از صفای نهضت برار دفع و کرامت ملو در دست و در آن کون قلند و سزاف
او بود تا که رسیدیم او را غایب شده و باز حرکت ندیم معوض جرایم او را در قمار دست و سزاف

سپاه سرخ و کرم حال به بد بعلقه حسن انبار رفته و مورس است را با شقیق و راهه لر زودت برقی
 و است به شتر بچشم سوزگرم همگی چپ از کوه از آنجا حرکت به اکنکس لانا نمودند و در اردلان برین بخت غنیمت
 بیشت در و از آنکه رفته تا چوبی در دوز را داد اگر دغان کوه نشانی نه زنده و بهر حال هرگز را با خبر کرده و
 آنان فتنه جریان است پس ملامت نمود به آنکه لانا تدارک بهر حال چو پیش دیده او را به به صفحان رودانه
 و خوشی استقلال بر مغولان چو در شست و دهونان به صفحان رسیده است و بس اس کرده
 در صفحان یکدمت غارت معقول بزرگی نه بر او خالا در مغولان نمود و غارت بر سر بولک نه زیاد
 از آنرا فر او بر سر صفحان و نمودنش در رزمه بند و نوارشات در باره او جنودل در نظرات و ایدام و آن
 حضور بیستند و هر روز مشغول غارت و غنایات با نیکو در و غز زود اعزام و تو فر و اکرانم
 مغولان غارت بر سر رود که را کوشش در صفحان بکنند تا بنده نوشتند خان احمد را در شکر با به امر حکومت
 و ابان اردلان از طرفش و عباس سرافراز محمد در استوار استقلال بر مغولان چو در چون بلونان
 چو در ش شروع بدست انداز و نه بد غارت و لایست روم و اطراف و جوانب نمود از آنجمله
 طایفه بیس که هرگز هیچ کسی نداده و بنده به مطیع بیس چو در بلو که از صفحان رفتند خان
 احمدان تاخت بیس را کرده و معارف او کار انقش را بنده او را مطایفه بیس مطیع و
 مستقر از آنکه انداز او در دوازده هزاران احمدان بیرون نمودند و در الوف بیس است و در بلو که بیست
 و یک صوبه بیس بود که معروف است به بیس و صفحان احمدان و لایست بیس در آن و او که در عماد بر

المر

الدین و لرستان و نواحی غیره خان و خانان و امان نامه‌هاست بسیار این مردم
 کو تا به نوبه و سبب آن خان پیش و در دست خان اوردند که صدراعظم لاجون امان
 رسیده و نامیه بی بی لاجون احمد خان میرزا اردشیر بیگ و او را در بیج بی بی چشمه لاجون دست اورد
 نظرش من از خود بود که در پیش خان حضور کرد که او را در نام سید خان ازین سوز حور و کاش
 ماه چون او را بدینست نسبت کجاست و در بارش هفتاد و هفتاد بیست و در رسیدن بیست و هفتاد
 ماه او را سبب و ازین سر گذارنده در پیش لاجون مراد آنها و حوفا نامه که مشمول در این است
 و مستحق طبع و در گذشته در رسیدن خبر خان احمد خان که کجاست که عسل روم را با سر عسل در
 آمده به ال و سرت یافته که صدراعظم بقصد در جهان صادر و چون کوه که سبب
 خان که مستقیم و کاب به لاجون بود الا اوردند او را جمع بخت فخره ابدلان روانه
 و بیب ایگه در نظر او از محمود بود که در چند ابروان مستقیم و کاب و مستقیم در نظر شاه عبود که لاجون
 که شما بیب ایگه تا بر دانه فخره ابروان رسید چند نفر از مردم محرم بیب ایگه در فخره در دست
 در حضرت شاه سفر او را نوازش که بیب ایگه و مطاطی بریده تا سر او را بدینست اولی بیب ایگه و سبب
 بعد از این سفر در امر حکومت قلعه حسن آباد را که متوجه حکومت آباد و بعد از آن فخره و در این
 سکنه آنجا را که پاینده آمده در سفنج خا بنگار و عمارت و مساجد و بازار که است بیب ایگه
 سندان منو بکر شاه روم قلعه بنده که را می صره خنده تعلیم کرده او را فتح و خمر و بیب ایگه

تعیین نمود که شهر را بستاند باز در اوقات و در یک و سه ساعت و غیره استیلاست و سکن را زود آورد
 و از روز هجرت فرورده از تصرف دالی اردلان بیرون رفته حکام بی هم معترف مرتضی و هفت
 بوزیر رنجده که می‌کنند و حضرت پیمان در مرویان با سکر ایران جنگ مخفی مطلقند و سلیمان بن
 نیز در آن تقابل از دینستان کمان کوه و کتفا حکومت اردلان و نواحی که مغز و پاره و جو از نو و در آن
 داوران استند فرموده پیمان در اردلان حکومت که در بعضی زنگنه از سلیمان بن نظر سب
 ساه عباس شاه از دانه خواندند و شمر چنانست و شب جو از دانه ساهام و سایر مصداق برای
 سلیمان بن مغز مخفی که در کت عمارت فر از حوزة اید و عظمی است بر شصت و ایالت اردلان
 در شصت و سه بر شاه عباس شاه بطبعی است مرجع معرفت برید پس است که در آن سلیمان بن پس
 بعد از استقلال طبعی بن بفر حکومت به پس مرویان از تجربه و نیکو و سوز را به سلیمان
 پس از فتح و اورامان و بانه را با حکم سلطه با شرف بن و الکر از شد و حکومت جو از نو
 امر جاف را بصرفه سلطنت کوران دلو و چنان را به برید و پس سلیمان نظر که ناظر
 سلیمان بن به پس لودلو و مهر سلطان کلام بر سایر امراء و اعیان و سلاطین سر عدت
 حکمی متفق القفظ شده که بدل و جان بصواب بدید ریش سفیدان و امراء
 و فرموده طبعی بن و الا خدمات دیوانه و امور و ایت را برای به بر ندرت
 پس از شمر حجاب که بیرون نروند متعارف او و در آن ایالت است سوز و در ایت با طبعی بن

اولی فرستاد و اعراب شرط را بعد از روز و جمیع آن استعداد است و حور سال حکومت اردلان
معه فوت گوی و در کشته شد ه سلیمان حکمت اردلان را بر اسی معترفی که خان احمد
شان نام پسر برکت خان خود بود یک سال و نیم حکومت کرد خسرو خان که نویسنده در برهان حکم
بود بسیار استبدادان عربی بود که جمیع آن بکار کل فوت شده اموال بسیار از غده و حسن
بیاد داشت معنی احمد پسرش بهرام بود کشته و باخته تا آنکه خان سیاه و خوش مرد و بدین استعداد است
بدین روش ولایت اردلان را مقرون خدمت بیرون این مکتب و در جوی و در آب کباب
تا هر عرض نامبر در رسیدن چار و در بیضا، صفیها چلو کویانان و مستخر کوی در وقت اول صفت و قی
حکومت اردلان با بر سر سرد خان روانه خبر مرت از کهنه و خان رسید صبح از مروریان
سوار شده در وقت عصر بسنج آمد بمقر حکومت استوار یافت بعد از این امور
مملکت خود را مستعد کرد آنچه امرا که خان احمد نام مردم کوستان دکنه بولس از نه و سار را
با صد نفر است او نیز با او عزور به غرض سفارده کوی با این سلوک و کج رفتار و نا حساب
مردم کدشت خجور که رعایا و امرا و امانت است بجز آمده و جمیع خلق بر این از کوی
سرد خان بر داشته خوف از بجان و مال لطیفه آموزان در بعضی از آن روز است که ظلم او را ^{صفحه}
باید و شاه سلیمان به در رسیدن شاه او را بجنور طلبه و نالت ایشان را در نظر ^{صفحه}
تصبر بر این بجنور خان نوشت که مردم به سلوک و ظلم کون شارا بر استانه بنده آورده اند

ولایت که بواسطه روانه بعد ازین بفرمان قضا میران و سایر همسایگان بدین تغییر مگردان
 بر عیال و برای سکنه آن مان بود پس چون دلگه خنجر را مردم رفتار نمایند که دعا گوید برای
 اوست حاصل که حسن احوال را پیش آورد و مردم از نور خنجر شوند و نور کشیده که در باره آن
 همین روزه عالم یاد رسد که موجب بازخواست نامش بود و قوه هر چه را سگوه چها بجه
 فرستاد همین که قوه هر را مرضی و عریضه مجزوارا آید بر کاه نامش روانه که از پیش شتر بود
 شروع بزحرف و قتر و مزب و شتم و شتم بپلم مردم نموده اش علم اشتک گو که مردم اردلان را نوبت
 بجان آمد و مجز مردم که تهاک سیده و دوباره چاره خود را در سگوه و فرزندانش معقول باصفیای گو
 شاه سلیمان وقت مرگش که امام اردلان از مجزه و سالین بگوه خنجر و آنکه اندر رقم نوشته و در بخت
 کرده که در آن زمانه بسنج سیده و رعایت اول سزدین حرکت با پیغام از زبان و ایلی که
 در آن زمانه او را با سعه رسانه قریب مرور بسنج و اردنه العز خنجر و آن با باقی خنجر نوشته
 عقیدت با سغمان رسانیده بعد از شرفیاب حضرت با بر شوهر شاه بازخواست وقوع این امر را
 با مردم که خنجر و خان در برابر عجز و نایب و ابراهیم آید بسیار زبان او را مرضی از حضور آنکه
 فردانها را با او با وجه مرغام احقاق خنجر بیسم گو سگوه چها خنجر خیال گاه که مکر شاه در
 امر تغییر یافته مارا از مجزه و خان مر سبار و اضطرار او اضطرار با خوشان را بنوعیه خانه و خوشخانه
 و طویش نامش و است نایب سید چون رویه آنان مصفی خنجر گو که برکت نصیر سزایان
 مگر که

مرادش پادشاه و توحید خانان را بر پشت رزوم و نافه تر و خجالت او بنگاشتمند و او را بر سر
 زورده با عتاب و با زحمت مریض میشد خردوانی ازین کار اطلاع یافته چند نفر آردان
 از عذر خود فرستاد و شکوه چهار از توحید خان و نوشخان و نوبله پادشاه مردن مراد را بدین
 توحید خان و نوبله و نوشخان را به خود کرد اما کسز مراد را به نسبت مشهور بود تا نون واقعه
 نبود که کسز شاه زورده عفا در از اینجا بگشتند مراد با دمان رویه حسرت و تاجک کرده مراد
 دست گشته و پنج دوطرفه بنیض هم خورده و نوشته با مراد را بر روی پرورده داده و سپید
 بگماند بر آنکه که محوم مردم نهان سرین امرش پنج آند کار بکار رسید مراد را با سپید
 رسیده شاه امر با حضور طرفین فرمود خطبه با صوفیها و نوشچیان با میرنکار و امیران خود
 اصطبر رسیده و آن که بکار معرفت بشکوهای اردلان فرستند شاه سلاطین این مردم سر
 شکسته اما خطبه فرمود شکوه او را گوش فرودمان علت امرش بر نیت حسرت و آن مراد
 خردوان را به پادشاه آورده گشتندش با اینکه او را بجزر ساورده خردوان سه سال بگوش
 اردلان را نمود بعد از خردوان را می شاه بر سر آن آند و قرار گرفت که نیز از آن
 نصایط اردلان قرار داد و بسندج آند چهار پنج ساله و ال و بیکر یکی در اردلان مراد
 نیز از آن امر و نصایطی متوجه مراد تا در شکسته امیر خان احمدی پسر طلیعیان از جانب
 شاه سلاطین و ال و بیکر یکی اردلان کرده و دستیار خان خابط سلاطین و پسر طلیعیان احمدی

کتابت شده است
در تاریخ اردلان
کتابت شده است

حاکم آن وقت در بدو نعت و مدح و تعظیم آنجا برادران در آنجا حضور نمودند و کسب و خرد
 نوحی در معرفت و معرفت اردلان با او بشمار بیست و هجده یک بود از این یک نفر که اردلان
 اردلان که در آنجا در آن وقت حضور یافتند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 محبت اردلان را کرده و بگفته اند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و بعد از آن حاکم اردلان نیز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 خود که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 او را پیش کرد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نمود که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 عباسعلیخان قاجار مستور نیز با او علیا غالب در غلبه نمودن و تاج و خورما و طلعت بود
 داده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نزدیک مستور را با او دیده و عباسعلیخان را که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

انتهی

بعد از این زیاد اعیان طرفی گرفتند که مردم اردلان درین وقت بسبب سوزش در جنگ و کشتن
 و کتله ایستادند و در آنوقت از مردم اردلان که مبارزات جنگی و لشکرها بودند و سلطان حسین
 مرز شاه اردلان حرکت میدادند و تمام اعیان معتقدان را که مردان در اردلان و حسین خان نیز با کبک
 منصب و سپاه و قشون و سردار را بدو موقوف کرد و چون قشون را جمع کرد و در سنج
 تسبیح با باغ و باغ در محله حسین خان سر کرده از قاضی معرکه قشون را حرکت دادند و راهی شدند
 که قاضی معرکه را بنام سلطان اردلان نامت کمان تا گرفتند و دو بند و چند نفر در آنجا توقف و در آنجا
 بر دربارش از مغز و منور مراجعت کرد و در این اثنا همه کبک سلطان الله کلبعلی خان را بعضی از سزای
 آوردان شایسته گند که بعضی از قشون کبک خان را نیز در داده محمد خان بعضی شایسته
 او را از ارباب اردلان غزال نمود و در سال ۱۱۳۲ هجری و سلطان حسین حکومت اردلان - بجز خان
 که مرداد معتمد مردم متفق و ولایتی و امسار ولایت شام و مستحقان فخر و عدولت بجز خود
 نموده که اردلان خاک بران و سرحد روم واقعتاً از آن جزیره و موقوفات اردلان بستاند و بسبب
 قرب جوار روم سرحد از اربابان بیه و غیره در نفع گرفتند هرگاه او اداست از اردلان ولایت
 اردلان تا بند گستره نفع میشوند رقم از مصدر شاه و جلال شرف صدر می باید و در سینه حاکم اردلان
 با کتله اولیه آنجا بنام محمد کرم قشون قشون سید عبد الله مرشد و شاه سلطان حسین قشون کرم کار
 در جنگ با ارباب سید معتمد قشون و شرف باب محمود خان از قشون در اردلان کتبت سلطان کبک خان

بعد از انعام مناسب ملکیت جا را کار در آنرا و حکایت شروع آورد و بعد وقت تولد آرزای آن قوم
 شاه با عید کوریم قاضی موفقی و مبرز از شرف و مجد و در بیاید که ما عید اکبریم ناصر استوکی ما خلد بر سر آمد
 و ابره کاروان را که در سفر آنرا خواهد حق التوتیه خود معروف و تاقی بعد از اخراج معارف تعمیر لاری
 او بعد از آنکه اعم از نجف از طرف او که در سینه و کافین رسانند و هم زمان که بیست سال
 حکومت اردلان را نمود از طرف شاه سلطان حسین از امیر اول و حکومت اردلان را به مستغنی خوان
 و در هر وقت که اعتماد الدوله مقوم او نیز تعصب و بغض بسیار داشت اظهار نمود و چون اردلان
 ولایت مرصد و قرب حوزر ولایت مخالف بود هر روز تعصب بیگانه آراسته میشد و عجز و در سکاکن
 اردلان حیا نمک آمده بودند با در شکوه را هم در شسته با در نگو بود و در هر دو کسری در کار از هر دو
 تفاوت شد از جانب شاه سلطان حسین مستغنی خوان را در شش میگرسی اردلان کردید او نیز چون پیش
 بنام سلوک با مردم اردلان گذاشت در هر ما هر از طرف شاه رفقی صادر شد که با مردم
 کردستان که مرصد است رعیت پروری و خوش سلوک این مقصد بقدر آنکه دعوی با عام مردم نمی‌نمود
 او نیز در هر حکومت کرد در سبوح مدت موعده باره سال حاکم بیگانه در اردلان حکومت نمود
 عباس قاضی خان و لاهم خان ملائمه مدد به خدمت شاه سلطه حسین مکرر کرد هر چند منی بود و جمع میشد
 در آنجا آن جان فشاز و سر باری میکرد از آنجمله در منی که مریدین افغان در قندهار و پسر
 خان و برت طغیان کردند شاه سلطان حسین عباس قاضی خان را با سه ساله و قشون نامور

روانه و لایحه را از معاندین بس کرده و آن مغربها سفیران مردمانی بشما عفت نمایان کرد و خیزید
 و هرات را از دست مردول افغان بشروع و تصرف شاه سلطان حسین آورده و سپهر را بر سر
 و دست کرد و ششای عفت و شایبانی اوزار در خدمت شاه عزی در معاصر آن در ۲۲ آبان
 اردلان سلطان عباس قلی خان ولد محمد خان مغول بود از سنغور و استقلال مغولکوت در اردلان
 در تشریف سال حکومت نمود سبب کسوف اولایت نام سمور دایا و مردم چون زده بودند
 متحول شدند و عداوت با سبای برای مردم حاضر نوکر و رعیت را در کارها و خویشی بر سر می کردند
 در این اثنا از تصرف شاه سلطان حسین امر بشود که سه چهار هزار نفر نو سواره از خزانه و اعیان ولایت همراه
 خود داشته بجهان رفته در آنجا به تفتیت حضرت مرجعه قیام نمایند حسب فرمان عبدالغنی خان
 چهار هزار نو سواره را گردانید و بظهران رفت موعده پنج شش ماه اتفاق افتاد در آنجا توقف نمود و چون تله
 جدا کردیم در نزد امیرالدوله شاه خلیفه آرد در شسته و احترام و اعزاز از دست خود برداشت و در زنده و معنی بیلیغ
 کرده که عباس قلی خان حاکم شد در مقابل آن عباس قلی خان علاوه بر ضروری بود متعهد و خدا خاوار
 از اهر فتنه و دشمنان مباحی بود داده و مرجعت تمام داشت کار مردم را میباید در نیت متعلق استبداد
 بیشتر از پیشتر بود درین سو که با مردم بظهران نامور شد عباس قلی خان مصلحتی که مردم را از اعیان خود
 به منظور داد و ادب حکومت خود کرده در ولایت بجا گذاشت و از مکارم اطلاق مردم کردستان
 آنکه هرگاه با حاکم نامور بشوند و پنج شش ماهی طول بکشد او را بشود در بین خود بنا بر شایسته

نفس

دخت و در آنوقت مردم لرستان با علی شده و شاه سلطنت حسین علیقلی را با قتل اردلان را
 منع کرد تا این زمان که مرده علیقلی خان نیز با قتلان و لایحی لرستان در آن اوقات لرستان و لرستان
 آورده درسا و اولیا او را همراه خود کرده بقزوین که آنوقت شاه در آنجا بود آورد و در دیش یک و این
 یک ماهی با اکثر معارف بهم اتفاق مرده از علیقلی خان با علی شده او هم استعدای چندانی داشت
 در ولایت نوقت نابد و قوت سعادت و شهنشاهان در وقت هم علاج به پنجاه رفت و آمد
 از خانه پاشای بید که در شهر بود بود جلید او نیز از شهر یک جانب را با قتلان به امداد علیقلی خان و لرستان
 به توسط معر علیقلی ملاحتت کیش مقابل و مقابل رسید و علی در این علیقلی خان و در لرستان
 بوضع بوست نهایت حرکت علیقلی خان سعادت بود و سخنانی نیز از زلف او که مردم می گفتند و بدست
 و بد کردار بود و با او که هیچ خوش نراند از کشتید رنایا او که او اعزده و اعیان و عموم مردم اردلان از
 افعالش متاثر بود و بعضی از رنایا در پیش سعید سعادت بگوه او بدرگاه شاه سلطنت حسین فتنه
 و سوسلوک او را با عموم مردم عرض کردند بعد از غلبه علیقلی خان در حکومت مغزول و نالیات
 اردلان را به علیقلی خان دوباره مغزول در ۱۲۲۱ بمطعمت مستقر دستگیر کرد و در سال ۱۲۲۱
 نانی حکومت اردلان را نمود و در سال ۱۲۳۱ بجرت شاه محمود شاه از طرف افغان به استعدای و کم سن
 شاه صالح حسین را ملاحتت نمود از آنست که خیر عزت بخش شاه سلطان حسین با جمعیت تمام آنده
 تسخیر و غارت و تاراج کردند شاه سلطان حسین را نیز بقدر رسانیدند این خبر بدولت نماند و در

دوران

و اینها بحدت مراتب را با سلطان روم عرض نمودند که انعام با شکر حرور با صدقمان آمدند هر سالان فارس
 و عرف را سیر و شاه سلطان حسین را نیز انقدر سبب بد بیشتر نسیم و حکم ملک ایران با آن صورتی را توفیق
 این برصداقت که قرب جوار دارد و عالی از حکام عیاش است به هر گاه از آن باشد اولایت میصاحب ^{نفسینه}
 ملک روم تا هم از طرف سلطان روم جای باران با و با و قاتران یک رفتار رسیده که تا از آن نسبتیه
 و شیرین ملک نسیم هر صدمه تواند معرفت آید بعد از رسیدن در ^{۱۳۶} خانه محمد پاشا سیر بودایا
 اردلان و امدها بنا بکر انشهان رسای پاشا این همدان در وجود و رسید و دستور دادند و کرد اس
 و منتهی آمدن آن سامان را با انواع متصرف شدند در امور اعیان پاشا این عثمانیه قلعه همدان را محصور
 در اندک زمان قلعه را فتح و ابر همدان را سیر و مقول و اموال امانا راج کرده خورزی سبب در بلاد
 و دوات و توابع نمونده و بلاد بعد از کرم قانقر و منقر نهضت از اسرای همدان چه نصیبت و چه نسبت
 از دست نظم رومیان استغلامی و پس گرفته بعضا جان آنها را و تسلیم کرد و بعد از فتح همدان خانه پاشا
 و احد پاشا علاء بعد از کرم را باران اهلدار شیرینا سرمدات و بنا بر مسجد جامع و مدرسه و دلاویز و کوا
 شن با به طوائف کوزدات و بیکم سری و سپاهیتیه در ابر قشله و بنا بر خانقاه و مکیه در وینان
 و صوفیان و مناره بازار مؤذنان و بنا بر مسجد و مدرسه در شهر و توابع و دوات
 و سلطان نشینان و محلات بوزباشیان و منایگان ملک اردلان نیز و سلطان ^{۴۹}
 به سلام بول رسالت و بتبع انصیاط ارسا نمونده و علاء ملک را کرم با نادر که ^{نفسینه}

مقبول وی هزار سوار عازم اسلام بول و در آنجا رسیده او را بجهت بیست تا روم چهار هزار سوار
 حاضر بارسانده و در حال استیجابات در عین موافقت مشمول کورنات سید علی گردید و بعد از آن
 در اسلام بول که بدو کشته در نهایت انوار و اکرام بوده در وقت مرخصی جمیع سینه عیانت قبول
 و مفروض به پنج در است و در دست طاعت فافره که گریگ سمور و تقسیم و لباس محلی بود و کلاه
 با کلاه سرد است و در بی دست چست سر با طاعت او را آورده و فراموشی آن فراموشی
 و متوجه سوختن از راه باط و غیره و تکمیل فایده سلطان مراد را نموده از ترس از نادر کسب
 آنچه علاوه موجب و سیور مال داشته تا بعد از کرم عنایت فرموده و بکلیه از آن تقدیر آن صاحب
 بنا بر مسجد جامع و در راه و سایر در سنج مرمت کرده و صنایع نیز از کسب کسی نیز از آن
 برای علو پیشش با همه توالیف الوفاات و بکلیه و سایر امینت و ابرش که مره این سلطان
 آمده آورده در سنه ۱۱۳۹ هجری معاشرت نمود و وجه تلوون فرموده این سلیم احمد است
 بکلیه داده و فغان داشت نیز بکلیه تومان مرسله را بلکه مضاف آن بمسارف و خرج مسجد جامع
 مدرسه و سایر که حال خیر در سنج باقیست نمود و بعد از چند وقتی که جمیع سال از بار مرزور که
 در در وقت مسجد جامع ضربت جان نوری لیا و الی اردلان او را تبعه کرد و ایوان گیساخت بودند
 او نیز در این شهر و خان و الی اردلان ایوان آنرا از نوخت و در آواخر کبوت کسب
 مسجد فرزندش و بجز این نموده لطفعلی ولد جان نوری لیا و الی اردلان آنرا تعمیر کرد و کتیبه

طربا سپید بر خراب سمنجانی و لطفعلی بن اوزاعی و بنت ماسیم و زرار و بانشان روم در دلا
 و کرستان و برادر و گران و زوان و سمدان و قنبر و ملک و ولایت خمد و کر و سوس و این همه افت
 حکایت و زمانه که کرده در دهنی که محمود و شرف افغان به همان آمده است و طهماسب و شاه
 سلطان حسین بطرف آذربایجان مبارز افتاده او رفت و کجی کوکب کرده تا ایگه افغان کار از میان
 و شاه سلطان حسین را کشته و رفتند شاه طهماسب خود را به ابرایان نمود مردم عراق
 فارس بدو که بودند سپاه معقول بران اوجع شده و چونکه مردم ایران معقد و اعلان شدند
 جلایه مغویه بود قتل عراق و فارس بر سر اجماعت کرده بودند در نیر شاه طهماسب کالجی نمود
 افغان و او را یک مردم بد جمع شدند انجیر و شربت بخورسان رسیدند شاه و در اندر رفتی
 اسم داشت سپهر و این روز بود در دست معقول هم داشت و او را او سلطنت شاه طهماسب
 از نرسان برخواست بخت شاه شرف گردید و چون نوزاد شخصی شجاع در میدان حرارت داشت
 دولت و سلطنت باو شاهی در ناصیه او ظاهر بود و در عهد شاه محمدیان و بعد شجاع سردانی در کرد
 و معارک نمود آمو را لرزفتی منیر طهماسب شد دهم سید سالانی نیز آمد و شفقت گردید و تلمیر
 نده اگر ولایت را به اسم نسیر و نفرف شاه آورد بهمان استقلال و تنوکی برای شاه طهماسب داد
 پیش نهادی نمود که ایشان روم اکثر عراق را تصرف کرده اند او را از دست تصرف ایشان
 عراق را ستر در ناصیه لشکر عظیم و تدارک و بسند ادنیوکت بهر به نام طهماسب این اند

اصفهان نصیحت نمود و پادشاهان روم عسکر و سپاه خود را بزرگ دیدند و چون آمده احمد پاشای
 وزیر بغداد در آنجا توقف نمود که شاه طهماسب طهماسبی سپهسالار با قشون وارد روم قشون روم
 نامور کرده شتوت گردیدند که خان پاشای سیه که حاکم آردلان بود و عمود پاشای علی بابی همسر از غوغا
 بمقصد آوردند مجازا با طهماسب قشون الواحجه آوردند و طهماسب خان هم با سپه هزاران خود
 قوچان کار آمد زنده منتوش و عثماسب وارد کرد طایر شد دوسته در طرفین بزرگ قلمبه اسباب
 بدال نمونده تلافی آن هر دو سپاه سکین در روم طایر واقع بعد از کشش و کوشش و نین
 و سپهر و آذربایجان و شستغال آیره قبال اردو حوت ابحال روم و دلاوران مجسم از صیغ
 نام بیست و نمان بلکه میگردند از و یکدیگر آب آفتاب بیستم پنج سپاه طهماسب خان در دید
 عسکر روم شکست فاش یافته اکثر از مسارف آردلان چون عابد اکبریم و خسرو بیگ کشی در راه علم
 هینت لغنه و چون دست در پیش از جنگ قشون طهماسبی میان زمین و آلی میدان رزم را زده و حیدر بیگ
 مدی از زمین آفتاب زده حکمت شده و وزیر آن کل ندارد تا کار ما هم نزدیکتر سپاه رومی در آن زمین
 اسب ادا تا کباب بر رفته و از غلبه بیشتر قزلباش دست بگریزد که بده هزار نفر از آردلان مقبول شده
 و کسباب و احواز را هم در آنوقت از روم میماند از نصیب قشون طهماسبی بخان کرده و تعاقب عسکر روم را
 تا خاک آردلان کردند احمد پاشا وزیر بغداد با سایر پادشاهان روم در همدان بودند همان شب فرار
 وقت صبح بسندج سیده تاب یا آورده سوغد بکتاب و در زلفیه استیف عسکر رومی شهر در سید عثماسب

غیاث‌خان پسر اسکندر که در قسمت اول نوشته شده بود با طمع و آبروی ناپاک و در سن چهل و سه سالگی
 فتح مایان خاک ایران از لوت و غنای آن سرزمین و حاکم آنجا گردید و در مراجعت کرد و در محفل
 دلور و بخت یک در میان لشکر رومی بود در میدان جنگ او را نیز اسیر کردند و پیش سلطان سپه سالار
 آوردند از او پرسید کسی از غیاث‌خان را در اردلان یافتند دارد حکومت را بعد بدین هم عرض کرد که غیاث‌خان
 به حضرت آقا حضرت با شاهان روم کرده حاضر است و در قیاس با کربلا غیاث‌خان غمناک بود
 در آن روز بسیار در ملاکات ایستاد بود و بعد از آنکه در آن روز از آنجا فرود آمد و در آنجا
 که در آن روز در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد
 مخصوصاً در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد
 که در آن روز در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد
 غلبه با ایشانگش معمول پس سالار دادند از آنجا حرکت کرده بود به او با بجان غیاث‌خان غمناک
 و طمعان سپه سالار با او با بجان غمناک سپه سالار که در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد
 بعضی سینه برون نمود و با کجک ندم دادند و از آنجا بجان در حرکتان نرفت و در آنجا فرود آمد
 طمعان حرکت آمده وقت داشت و اباب سرد ایران مستولی از آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد
 آمد و بجان فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد و در آنجا فرود آمد
 بطهران نرفت و غنا و کرم نیز بر او برده بودند و موافقتش با در طهران توقف این که در آنجا فرود آمد

از طرف نجات اردلان بفرمان گردید که در سبب بوردن نجات با اعیان اردلان از هم چون مرصفت بر اردلان نماند
و شاه و پهلایان با اهل قریب بجان سپاس نام نهادند و در همه طرف ملک شهنشاه و افغانی بیک اتفاق نمودند
که سبب بوردن خان با اهل اردلان بر سر راه در رسیدن او با سبب نجات و بفرمان نجات مرصفت شاه نوشت که
مرصفت و سایر کسانان از آن بفرمان رفتند و مردم به و روی که نوبت بود در راه با اهل افغان و اردلان
اردلان در چند وقت از هم جدا گردیدند و تفاوت او از دست خاله پان و ار کرده نمودند
مرصفت کرده اند هرگاه سبب بکار مبارک آیم بعضی تجربه و ما کین ماده اند منقول مرصفت بعد از آن که
زکال مردم او را با بی مایه مردم معتقدی خود سپرده نماندند و سبب نجات و جانوردی خان را مرصفت
دفعه اول قبول فرمود در جواب عقیقه او رقم شمار کردیم که از معزول می گزیم اگر حکومت را با مصلحت
بر بزم کم سن و کم تجربه است و این امر از مسطحی خان و دلدار مسطحی خان نیز بر می آید و حاکم بکانه را هم پان
ولایت بکسرتیم مردم تفاوت می نمودند بلکه با غمی هم می نمودند بدین دلالت نامه بر سر جانوردی خان را که
و سبب نجات و بفرمان مرصفت و سبب نجات کردیم مردم اردلان شکوه آورنده و سبب نجات از نقد و حسن
نعمه کرده بودند که در اولان بر سر شاه بطبع افغان شکوه مردم را غمور سی فرمود سبب نجات و نور
نات را معزول و مسطحی خان و دلدار مسطحی خان را که حکم سبب بکوه بود به بکله سبب اردلان کرد
نقطه سبب یک را بکلی از منوبان سر برد و بکلی بر داد و با مسطحی خان وارد سبب کردید
از حکومت او گذشت محمود سبب را در غم نجات سبب آورده مسطحی خان بکلی سبب را با اهل

و ن

حال محمود بی بی پسند نمودن سواد بعضی فقیر و بیچاره و بود در سنج ماهه آنها را نماند و در آن
 و نیز سود و بیت و معونات نام عرف داشت که در سنج و فقه مجازان ناما شهر روز ماهه و در معونات
 و طهارت خان او را و در همان توقف ترا که توفیق بود به طهارت همان از مردان بافتون حرکت بد منزل
 که آنست این رفته و از آنجا ایام و ولایت روم کرده فون داشت و منت داشت و سر اسب و آن سگر کرده بود
 از آن فون عجم فرود شده فرار نموده و تو مال نشان است که اگر بود طهارت همان به سر اسب
 چند روز خود را در سنجگاه داشته همان دغیره در سنجگاه سگر کرده و در سنجگاه او زور نمود و طهارت
 او را تعاقب کرده در آنجا سر سربو مال نشان است رسیده بعضی از فون او را سگر و بعضی را مستقول
 از آنجا برگشت همان عزیمت را به سواد آورده با همان معطوف نمود با آن سگر و سر در آنجا خود آورد
 لشعقیان همان خود را با بیت هزار از فون را بر سنج آورده با آن و سرودن کردن نمود با آن اسب و توفیق خود را
 عطف خان را به سواد او نمود و طهارت سنجان در باره نماند و با او حاضر کرد و چون در جانی خود از فون فون
 دغیره را نگه داشته نوزده سبوبات کشا کی میگردید سنجان و دیار فون و طهارت توفیق خان را با آن از فون نمود
 نمود که آموه در فون روز در کنگه آمد و جمع آورد و سگر را بیخ کرده در روز در بر سر سواد فون با او کرد و سران
 مدارا نماند فون ایجاب فرساید که هم فون بیخ در سنج از با غرضه و مردم سنجها را بخود متعلق گردانیده
 و در سواد سواد او را در سواد و در کان و سرگردان و امر او که به معصیت فون کرده سواد
 در بیخ نام کاری صره را با آنند با آن در راه کرده با آن فون فون به ایران و جمع سواد فون فون

اردلان پسندیده قول به پادشاه فرزند نادر افغان که در آذربایجان و همدران بر سر نهاده و کمانه و زینو که از اردلان
 حرکت در سر راه شورش و خان بلوچ بلوچ آمدند مسلطی نماند و از حکومت نوزاد استبداد اینکه هر چه باقی است
 آمده او که بخت کریم از راه و در غایت سببش بود به امر او پیش کار کرد و حکومت اردلان را به سی نورانی
 خان در شاه طغوز نمود و در این اوقات حاجی سبب آمدن خان را با این جهت نوشتن بر سر این استبداد
 که با غیبتی نماند و در راه رسیدن آنها او را بگردد بخت با بی از راه و در این مشاهد نمودن را ستوری از عهد
 تا در این زمانه که چنانچه بحیرت آن دسته از دولايت اردلان و سایر جاه السبب علوم مردم اردلان در کورهای
 آورده و سکا نورانی خان متوجهی و رفت را سوار بر اسب و در آن وقت از آن سبب نماند و باقیات در اردلان تا هر چه
 ایران سبب بخیر و موافقات در غایت وقت بود و شورش نیز نام مردم کردستان در کار بر فاعله که نماند غایت احوال
 و الکوردی که حسن یک بر بکندن با امانت نوزاده در کار شاه بلند و زمان رفتند و در شاه از نوزاد
 شوندند احوال را بنیابت رده و سجان و یونان را بگنجور علیکده احوال با شرف سیفان و بهر از نوزاد
 که از مشرفی اردلان ما مر شده بودند و در دستند که در بدین حال خان و کوی سجان و یونان در اصفهان
 بودند و در روز نوس اصفهان رسیدند و توقف کرد بعد از نوزاد اصفهان حرکت تا در کار و خان
 شد و در اصفهان باران را در سبب در در اصفهان که در کور از نوزاد کردستان نمودند و از نوزاد
 افغان را در یک در کار شاه و خانه آن بر رده از احوال و جوانان نوزاد و در اصفهان حرکت تا در کار شاه
 در کار رسیدند تا نوزادی خان را بر شاه رفتند و در اصفهان نوزاد شد تا در کار شاه و در اصفهان حرکت تا در کار شاه

آنکه بعضی از آنها را بخت و تامل و کسب کردند و آنرا به اشراف می گردانند که در پیشگاه پادشاه
 برسد و در دفتر کتبه استظهار بود و چون آنرا بر حق میزدند که بپادشاه میبردند
 هزار تومان بهر دست بخت هم در سر راه من جمع میزدند و سر راه قشون من میگردانند و امر آن پادشاه
 ده هزار تومان بهر دست در گردن و نازدن آنرا جمع نموده شاه دستور جنگ آن را میفرمود
 کرده و بستانان بخت بر آن بود که در کتب بود و نوار شاه من میگردانند
 طلبید و امر آن که در سندج نایب بود او را با قشون رگه و طلبید و او نیز با سر راه نموده
 با او کسب نمیکند که او در سان داد و نایب بود که او بگویند که او در قشون اردلان داد
 در قشون و در قشون و در قشون و در قشون و در قشون و در قشون و در قشون و در قشون
 کرده که او در اردلان بستاند و در کتب نوار شاه و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 با قشون او را بکسب در اردلان آن و چون میرزا پیش ازین با قشون جنگ و کسب استماع
 ولایت و میرزا کسب و باردهان بسته بود و نوار شاه و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 میرزا کسب با میرزا در کتب نوار شاه و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 میرزا کسب با میرزا کسب و نوار شاه و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 در کتب نوار شاه و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 در کتب نوار شاه و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

نزد راجه سورت کور را دیوانه و بخت او بگوان آوردند و در سنج پنج بریزه را بر جگر سپید مردم
 بداسب بپاشیدند و ز ناب رسیدند و زشتی آن سال بسیار سخت و شد بدتر که اکثر غنایات منجم و فلک گردید
 نازت و کما طرف غنایان را بچنگ و بی سلیقه اید احمد خان را از غنای دروانه ولایت گنوه آمده مدارک سپور
 و قنویان نماید و موب کار سر بر سپید احمد خان جوگه در سفر و غنایان در میان مردم شیعیت
 و مردانیه منمور شده بود از آن جمله فتح قندهار ای می که نداشت و دست معقولی برای فتح
 آن تعیین نمود و سال سومی مبلغ نمودند فتح شد احمد خان با دست ار دلایست بر سران قریه
 قندهار بود و در اندک زمانه مفتوح و سایر بلاد و بقیع چون در زان دره و با صعب و سنگلاخ
 در آنست بودند و فتح و تسخیر آنها در نظر نداشت و نسبت مردانیکه دشمنی و کما یعنی بعل آورد و
 مردم اردلان در آنوقت تعجبها خیره ازین دیده از حال و اوضاع تمام بدر زنده و فقط کذا علاوه
 بود روزگار این بدین میگذشت اکثر امانا در دره و در وطن خنیا برست نمد ز در و ز ناب
 و ولایت قلمرو کرد و رفتند احمد خان چون حال ولایت را من دید و کسورت و کواره را با نیز
 شویست مدارک نماید و هر چند سنی مبلغ کرد که سید امر و ذیانت دیوانه سزای می نمودند
 و در بازخواست نداشت و خوف چنانچه در دره و در روبرو شب بخداسته سوار شده با پانصد نفری
 از غله و ربیع خود در شرفی موقوف اردلان رو ولایت مردم فرار کرد کوچ بر کوچ تا به سوادجول
 رسید و در راه کمال اعزاز و کرامت بحضور حضور مردم چنان سلطان محمود که در وقت پادشاه بود و چون

و ز کما و شجاعت احمدخان معلوم است که او را نظر و در غیب بودند که کسی از طرف ایران به دست ایشان
 بیفتد آنکس که در گذشته سرداران آنتون باکرش، چند احمدخان که بدو ولادت میدادند و کمال استقامت
 و دلدادگی و وفاداری کردند و عفت و احرام او را توفیق الهی به نمودند سلطان محمود زکریا خضر خورشید
 آسمی محظوظ شدیم از آنست که او را غلط کرده ایم پس ازین باب در بعد از ما و سلسله سرداران هرگاه
 در بارگاه ایران نسبت به خود بخواهد دیده باشند بدین استانه عنایت آمده اند سرانجام هرگاه او باستانه
 در آنکس زمانه با این مقصود و غایت نامول سردولایت برده اند متعجب شده بگویند توفیق الهی با بر
 عسکر تپوستان و سبزه باره مورد عین بهره نوبه ایران باید ولایت را برای آنها استرلا بکنند بعد
 از آنکه دوازده ساله یا احمدخان از مجلس سلطان برخاسته بگوشه ای که کورای و در باره بر سر و پیش
 او انداخته بیرون آمده بگوشه ای بسیار خوب ساخت و وزیران از خطاها پیشین
 کشیده و در کمال احترام و کرامت بجای زوئی را مخصوصی که برابر او در تاجش تبارک دیده بودند آمد
 و عنایات و اخراجات و مهارت از پیشین و کمال در روز و ماه و ماه برسد بجهت آنکه زبان ترتر و زانو
 و سر که احمدخان میرمنند بعد از چند وقتی عسکر آنتون زبان را برابر احمدخان نامور از
 راه ارض لازم بقصر کنگ باکرش آمدند از استماع آن خبر باکرش نیز بگوشه ای در مجادله
 او با آمده چه بی حرمه و چه کنگ میدان مدله با این صفا و مفاصده واقع گردید عسکر و احمد
 خان نظر باکرش برده مغلوب برده سلطان دوم مر حجت و عفت نمودند و قوه دیگر از راه

لایحه

بقدری بود که شکر و آرزوی هر عسکر به اید او احمد خان نامور و تعیین بمقام جلال بانهارش می آمدند
 اجابت آن در تاریخ که پیش بر آن سر عسکر دم داد احمد خان میجو میبرد زین جور نشو فو احمد خان آمد و غرض
 یانست سلطان محمود بنا بر صلح با نارت که در آن صلح احمد خان را از اسلامبول با اتباع حسن
 و له بر آورده که چنین منزل انظار اسلامبول واقع شود که یک و یک است و راه نمود در آنجا بعد از
 تقسیم سه فوت شد نمود ز نوبت آنکه متروک است که نوبت سوار سوار شده و متوجه او در آن روز
 طغرا حواله به احمد خان پادشاه بود و بعد از آنکه که بود در آن احمد خان بر تندی و سببی بود در آن همین خبر نوشت
 احمد خان و حواله متروک است که نوبت سوار سوار شده و بعد از آنکه که بود در آن احمد خان پادشاه
 فرار خان سلطان مع شعی در زاید در بعد از آنکه که نوبت سوار سوار شده و بعد از آنکه که بود در آن احمد خان
 خان نشیند در آنجا که نوبت سوار سوار شده و بعد از آنکه که بود در آن احمد خان پادشاه
 و بعد در زفر احمد خان مردم باز نارت لایت حکومت اردلان را بسوی نورد در خان متوفی
 در اردو بود لایت حکومت آمد مردم بسبب آنکه نارت احمد خان را طراف و حواری از
 خوف نارت ز فرار شده بودند بسوی نورد در خان نهار از بدلال لایت پس آورد و برابر در حواری
 اردلان که زبانه بودند در گاه نادر عرض کردند و موکب بی چون در الوقت در موصل
 بود بسوی نورد در خان را بر آن تحقیق امر ممتز و در داخل کهنه و طلبیده همسنگه بار در در کوه ان سنگه
 رسید از دو همبر چهره که کرده از راه کرمان بان نارت به همان آمد چون که از تب که حکومت

اند و طبع بزبان خود سخن می گویند و قومی که قتل بزرگ بود دولت پرست هرگز در امور سرانجام نداشتند
 شد و فرزند و دینیه وجود بزرگ است که در ایام اقتدار و حکومت و سلطنتش در ایران و هند کعبه کرده بود
 به خواند بزرگ این صفویه بیست و نهمی را در آنک زمانه که قتل و مردم ایران و دیو
 نداشت و نژادش از طایفه قبضان سپهر لاری بود و از ده سال بزرگت ابارت بود و معانی
 در سال سلطنتش اجماعی جمعی کرد تا تاریخ جلوس الخیر فیما وقع مردم بیستم و طم و سنگه او تاریخ میگویند
 شدت دلو که لاخیر فیما وقع گفته اند بر بدینست اینست هر طبع تاریخ الخیر فیما وقع در این عهد بیست
 نادرش تاریخ ذی قست بزرگت و در این عهد شاه را به بخاند که چون نادر از کشور پادشاه هر بدون
 رفت بیست و پنج شاه آه در شاه بعد از نادر شاه ده ماه زمانه فانی کرد از اسم
 شاه او را حبس و کور نمود در سلطنت او نیز جلوس کرد چند نوزاد هم نمودند اما کوفتیه
 از قوتش نادر سر نه بود و در بزرگسال به سخا مولا و غلامی بعد از بیست و پنج و چند در بزرگ
 اما اردلان واقفان جعفر سکن و مهر سکن با تا به صمد آمدن بستند و در نواحی سج
 بعد از زلفی سبک و کورنگ بر او بر کورنگ شکوه از همسایه در بجهان برود
 رسیده و مانند او طم را اردلان سبک و کورنگ از بجهان ایستادند و کورنگ
 به تبریز آمدن حسن فتحی بستند و بعد از تقدیم و جلبیدن او را بر راه مسیر با اردلان
 سبک و کورنگ به امر حکومت در سلطنت و توقف نمودن در سنجق قندریه و

دید که از آن صفت منور و الهی اله شده که از زبان خدا کس جاودانه است و در این است
 بخت آن در دو دنیا نیست و پدید را در که بر پیشانی بعد از شعلی ای چند صلح در این
 فقره مذکور است شعلی بر این قرار گرفت که یکبار است زجاست ششجاده کار حواله ما
 و در تیغ دیده نماند بهیچ فریبی با دیده در سه در بسته در ملک و آن در موضع معلوم بود
 اکثر قدر و فریقین است و در هر دو روز هر سه عدد اله که ششجاده نوب و اله بنا بر
 پدر و فرزندی که میباید یعنی منافی مان ابا شد و بدید ششجاده منافی بر همه جواب
 قطب الاقطاب ملاعباس شیخ الاسلام را با هر ملک عدم ششجاده او در دست او
 را در ممدق و محبوب را بد و نمودند چون وفاداری کرد و از اینها ششجاده است خردان
 و این سقده مومن و جسد است همه بیست و نه الفتنی عمی البصر که کعب عمر و اقبال او احکام
 اقول از و ال رسیده بود شفاعت هلمر مجید و الطیعی شیخ الاسلامی با اینکه حقوق
 است این نیز بر کردن او و ششجاده سفید نیامده کار بجدال و قاتل بنامید دوست
 بنوعی در بدین پدر و فرزندی نبرد جنگی که ابوده ششجاده است که از لکنه و لوجان
 کرد است این بفرمانت اهل کعبه و ششجاده دار مخالفین کلی از هم برنجی جمع جوانان
 نامی باشند میرزا عبده الد و اقا حسین در و غم و غیر هم بر خرم کلوه و ناوک بنان
 ستان در این مقتول و اکثر از موقوفین مجروح و در خاک افتادند در عین که
 فریب خانی که نوابه ایغ نوجوانی بود بر خرم کلوه از پادشاه و بجاک ندمت

و آمدند که بس با او گفتند و او گفت که ای پسر من که در میان ما می آید که در میان ما
 بیاید و او را کوبد و اگر در این حالت ما این طرف شدیم و این طرف بودیم
 بهرام صورت از باران آلوده و در خون نموده بود چون آمد معانرت و با حق غمخیز
 کردید بر زمین و آبی بعلت بر وجه میزدیدان غمخیز هم در میان و برهادر حق غمخیز
 می میزدید و شکست و در آن فحش می گفتان و عارست می گفتان این سزای
 بر شما عالی عرض می کنم که اگر از راه این خدمت ما این بعضی کتوب چیده
 نمودیم و یکتوبه شمشیر برین آفرین سرافراز و ممتاز فرمودند و او را مدتی با ما در
 آن سزای نمودند بعد از او حسین روانه ولایت و حکما و جرایم دیدند و او را عالمی نیز باطله
 از آنجا که بیست و دو روز سزای بود و عالمی نیز نیامده و بعد از بیست و دو روز در سن بیست و دو سالگی
 مرغ روحش ایوبی قلمه جانان بان گفتان شده بود که کهنه فتنه لغزش او را با تخت روان و سزای
 جمعی از عقول که باستان نجف شریف علیه آنحضرت و من ساختند کتوب عالی که سیستان و من
 فتنه جسمی از من بود که سیده و آن تمام رحلت و در آنجا که ناموستی و در آنجا بود که چون آنجا
 رسید و سب از آن سزای رسید و از آنجا که مرگومر حریفان با نوازی قایمست و سزای رسید
 با تمام مردی و مردگانی چسبیده بودند تا آنکه و عالم شویاری آمدند و ده از شمار بر وقت
 او مرگومر آمدند و با همی قایم شدند که بعد از او سزای و عمارت و در آنجا که ناموستی و سزای
 نامدار و آبی خینی از در عتاب در آمدند بر جوانی آن سزای و با همی قایمست و سزای رسید و بعد از آن

جد مزبور را که جمیع وایلیگان عفر را شامل و ولایت آن خاص و عام درین ولایت
سیاه پوشان و پلان معر بود و من و ششصد سوار شهبازی مصحوب شاهان اذربایجان
مخبر و من و ایروان را از افغانان و ایلی کرکستان را از افغانان و ایلیان غم
و غیره با امر فاعله می فرمود و آن سرفراز فرموده بواب غالی را زیاد از حد مشمول
نبودند و پادشاهان فرموده بانواع مرتبه های خدمت و شرف منقح و امیده دار شدند
بعد از ایلی چند فوج سلطان سزور که سابقا در سن فرار از ایلیان فرستاده
از اذربایجان رفیده از پنج جانب فرموده و او را با سلطان اعدیه عباس میرزا ایلیان
خوب پای بستند و مصحوب که اسکان سزور انصالت روانه کرکستان شد بعد از آن
نامی که در خانه سعید ایلی منده و قله زخم و اندیشه مجوس بود مشاهده حسن با حسن
فوق اصل و راجعی از اولاد کور و سلطان منفقو بریده در میدان هم داران با به بگری
پروانچرب خنجر چند و خنجرش را از هم درید در سال بنده این کوشش نوایلیان
سنوات سابق از غم عقبه بوسی استانه عدیه شانم داران مخالفه بعد از مرتبه های فراوان
در شقاقت نمایان کج از افغانان کلام کاری و کوه سردن شهبازی که الحی در شهباره
حسن و عفا جوئی فرید نافع و در رسوم عموم کمالات انسانی از امکانان حاکمان
میرزاده کانه از راه خرد و نمان که بعبه در اورا گرمی از افغانان در بر بود و خنجر

اور بهرین شهر در آن مملکت بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 فرمود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 فیصله کلمات با آنکه در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 ولایت خازم در بارش برپا داشتند و یکدیگر را با هم میخواندند و در آنجا که در آنجا بود
 خیر بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 شیرینی و معصومین را در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 صورت شده و باقی در این قیاس باید گرفت و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 بست و گفت: حال میزود در این ابرام با آنکه در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 اما کما اینجاست هر دو در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 زمره و نوال بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 رضا قلینان و نوالان که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 سالی میروید همان شهرستان است و همان آنکه در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

در آنجا که در آنجا بود
 و در آنجا که در آنجا بود

نیم خانها همچو کجی اردشیر میرزی برادر شامش و مجاهد شاه سرحد و دیگران است
اسما و ابدان سلطان محمد حسین خان والی شیراز است همه آنها غازیان آن
بعد از دو سال نواب خان اقلان سندی از پیش سلطان محمد میرزا کتاب الحرب را
نشر دادی شد و چون اگر اسلیمانیه و سایرین در سرحد ولایت غازیان بر سر
و باز هم خود در زنگنه بودند و بعضی از آنها از طرف اقلان و اقلان را به زور
طایفه شیراز را شکر باره و قمار گرفتند و شامه را در عهد امیر علی صاحب
فخرت با محمد و اقلان افشاران قاجار بر در حربه شیراز افشاران بر سر در و غروب
افشار در چمن سلیمان سوار و فراری از زور و غارت داشتند همه اینها در
بر سر حد افشاران را که از طرفت حرم امیر زاده از غنای خود و غنای با جمعی که
حرب الماسه در میان ساختند و در حربه شیراز و غنای جاف را با جمعی
و اکثر بزمین ایشان طلعه شمشیر کرده و زبانه از خود بجای هزار تومان غنایت
سپاه لغیرت بنام شده و در ولایت ساختند و خود را غنای بزمین بنامه
کوچ بر کوچ از محل بوان و شکر زور که شسته دار و شکر سلیمانیه که با آن تخت با
مالان است شده محمود پاشای ناکم آن در وجه روز پیش از ورود والی افشار
انبار خود کوچه دست شمشیر بنامی کرده و یکچه غنای غنای ایشان بود و غنایت

سپاه افروز قرین شده بعد از او روز بعد چهارست هو و الوان اب ناخوش و با درنگ
 قول باش و کردستان آواز در بر آید از دوسه هزار تا بیست هزار نفر در آن کشته شدند
 سپاه قرین منتهی طلب بمان برادر و از انفقار فغان سردار نیز شربت اکواریک
 چشمه در و از آنجا فرمود که در استان میوه الطیف کماج سهو قضا کرده و مرعوبان
 والد عقیده نیز همچنان هزاران نفر در بر دند بکوهین در کشت فغان اول
 تاریخ و در بست با این کوه ناه و بیرون کوه از سر اجعت فرمودند و در یک بر فغان
 از آنجا فرمود که در دوران سفر خیز او منظور نظر باشد و بعد از آن وقت و بنا بر او حسب المبرور
 نغمی او را بشهر آورده در شهر یک و حبیب یک و ولد ارشدش را در قلعه نهاد
 مجوسن فرمودند خود او را در شهر توقف و اندوخته یک سال شموی فحایت
 خسرانند و منظور نظر خدیوانند و یکی از بیات او را که در استان مخاف نامی است
 تا بان جبری میزد و کاه کاه مسیبتلیان سر بلند و خود را با نبل مرم و آنه میان
 و محافظه فرمودند بعد از این روز بروز در زمین او در بر آید بود و تا پس از سه چهار سال
 در اول نیز در استان در استان بنا فوسمی کبده در کتشت چون هنگامه در استان
 بود فوسش از در حال ز غنوت که از شکر بوسم زمستان تا فغان از یکبار که کشته در کما
 مانده بود از نو روز سلطان آتین او کی که فغان را نوید بر جده شش بر بردند و انفت چند

افغانی

از خرابی و انجمن کردستان بخت شرف همه در آن ایستاد و بخت نفع همه
اولت خود منگوست جو از او در این ایام را بر عبادت آن و فرزندانی سفینه دار
و چه در او ایستادند این کفر از آن فرموده و عبادت آن را سر تن و او می خواند
سر منگست و چون در با سوچه کلام متور فرموده بودند و از آنجا بیامی او در سر بند و در آن
نوارت که در آن کوی از آنکس بود و در آنجا است و نوارت هر دو در آن کوی
بر آنجا ظاهر و در آنجا است و کلاد در آن و متور در آن و در آنجا است که در
جمع این ایام بجز این سر منگست و نوارت فرموده و سجده در آنجا است که در
افسوس در آنجا است و در این ایام در آنجا است و در آنجا است که در
و نوارت سر منگست که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است که در
قلوه شهر واقع است و در آنجا است و در آنجا است که در
و ام کرد و کوی است در آنجا است و در آنجا است که در
نقا و بر آنجا است که در آنجا است و در آنجا است که در
ای ایستادند این صفت که در آنجا است و در آنجا است که در
نار بهین چه قلوه که در آنجا است و در آنجا است که در
جنت شیخان و حرم ایام الله شان در این ایام است که در آنجا است

بعادت معهود زین ابدال در پرتو سلطانیه فرموده و خان نیز اهل این
و عمان و غزوه و انجمن کردستان فرموده بر کار عمیق بنام ابدال انجمن شاهزاده
شاهزاده جهان دولت عقبه بوسی

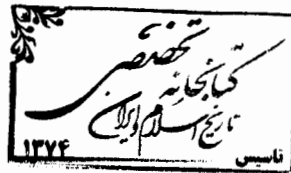


منابع و مأخذ مورد استفاده جهت تصحیح کتاب

۱. اردلان، خسرو، (۲۵۳۶)، لب سواررخ (تاریخ اردلان)، تهران، کانون خانوادگی اردلان، چاپ اول.
۲. استرآبادی، میرزا مهدی خان، (۱۳۷۷)، جهانگشای نادری، به تصحیح عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ اول.
۳. بابانی، عبدالقادر بن رستم، (۱۳۷۷)، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، به اهتمام محمد رئوف توکلی، تهران، توکلی، چاپ دوم.
۴. بدلیسی، امیر شرف خان، (۱۳۴۳)، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، با مقدمه‌ی محمد عباسی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ اول.
۵. دانایی، امیر هوشنگ، (۱۳۸۷)، فرهنگ جامع عربی به فارسی، تهران، نگاه، چاپ اول.
۶. دانشنامه جهان اسلام، (۱۳۷۸)، مدخل «بکر سوباشی»، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، جلد سوم، چاپ دوم.
۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران، دوره‌ی پانزده جلدی، چاپ دوم.
۸. روحانی، بابا مردخ، (۱۳۸۲)، تاریخ مشاهیر کرد، تهران، سروش، جلدهای اول و سوم، چاپ دوم.
۹. روملو، حسن بیگ، (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، چاپ اول.
۱۰. سنندجی، شکرالله، (۱۳۷۵)، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح دکتر حشمت الله طیبی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۱. سنندجی، عبدالله، (۱۳۴۴)، تذکره حدیقه امان اللهی، به تصحیح دکتر عباس خیامپور، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، چاپ اول.
۱۲. فهرستگان نسخه‌های خطی ایران، (۱۳۹۱)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، جلد ششم،

چاپ اول.

۱۳. قاضی، محمد شریف، (۱۳۷۹)، زبدة التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، توکلی، چاپ اول.
۱۴. قدیمی قیداری، عباس، «تاریخ نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ نگار زن در ایران»، فصلنامه پژوهش های تاریخی دانشگاه اصفهان، سال چهل و پنجم، دوره ی جدید، شماره ی اول، بهار ۱۳۸۸.
۱۵. کردستانی، محمد مردوخ، (۱۳۷۹)، تاریخ مردوخ، تهران، کارنگ، چاپ اول.
۱۶. کردستانی، مستوره، (۱۳۲۵)، تاریخ اردلان، به کوشش ناصر آزادپور، سنندج، چاپخانه بهرامی، چاپ اول.
۱۷. مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۱)، دایرة المعارف فارسی، تهران، امیرکبیر، جلد دوم، بخش اول، چاپ سوم.
۱۸. معین، محمد، (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی معین، تهران، امیرکبیر، دوره ی شش جلدی، چاپ هشتم.
۱۹. وقایع نگار کردستانی، علی اکبر، (۱۳۶۴)، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، تهران، توکلی، چاپ اول.
۲۰. _____ (۱۳۸۱)، عشایر و ایلات و طوایف کرد، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، توکلی، چاپ اول.
۲۱. _____ (۱۳۸۸)، بدایع اللغة (فرهنگ کردی-فارسی)، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، توکلی، چاپ اول.



فهرست اسامی اشخاص

- ابراهیم بیگ، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۷، ۱۴۰.
- ابراهیم بیگ میر اسکندری ماسوی، ۴۱.
- ابراهیم شاه، ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۸۳.
- ابوالفتح خان زند، ۱۰۲.
- احمد آغای باش آغا، ۱۰۲.
- احمد پاشا برادر سلیمان پاشا، ۹۳، ۹۴.
- احمد پاشا (وزیر بغداد)، ۴۹، ۵۰، ۵۱.
- ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۶۴.
- احمد پاشای بیه (حاکم شهرزور)، ۹۴.
- ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱.
- احمد سلطان بانه، ۱۵۲.
- اردشیر بابکان، ۲۰.
- اردشیر میرزا، ۱۵۶.
- آزاد خان افغان، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۹.
- اسکندر بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
- اسکندر خان زند، ۶۹.
- اسلمس بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
- اسمعیل آقای صندوقدار، ۱۵۵.
- اسمعیل بیگ (پسر مأمون بیگ)، ۲۳.
- اسمعیل خان زند، ۱۱۲، ۱۱۴.
- اسمعیل خان قشقائی، ۹۲.
- آقا حسین داروغه، ۱۵۳.
- آقا محمد، ۱۰۶، ۱۰۷.
- آقا محمد خان قاجار، ۱۱۲، ۱۱۶.
- امام قلی خان ارومی، ۱۱۰.
- امام ویردی بیگ، ۱۴۳.
- امامقلی خان زنگنه (حاکم کرمانشاهان)، ۷۰، ۷۱.
- امان الله خان، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۲۱.
- ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹.
- ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹.
- ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۶.
- ۱۵۸، ۱۵۹.
- امیر اصلان خان، ۱۱۷، ۱۱۸.
- امیر تیمور گورکانی، ۴۶.
- امین پاشا (حاکم موصل)، ۹۴.
- اورخان، ۵۰.
- بابا اردل، ۲۰.
- بابا اردلان، ۹، ۲۰.
- بابا خان چپشلو، ۵۸.
- بابکر آغا، ۱۰۶.
- باش آغای لوندات، ۱۰۰.
- بساط بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴، ۲۵.
- بکر صوباشی، ۳۱.
- بکلر بیگ برادر سلیمان پاشا، ۹۳.
- بهرام بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
- بهلول ولد حسن، ۲۱.
- بوداق بیک پسر تیمور خان، ۲۶.
- بیکه بیگ، ۲۱، ۲۲.
- پناه خان جوانشیری، ۹۲.
- تمرخان بیگ، ۴۱.
- توپال عثمان پاشا، ۵۷.
- تیمور پاشا، ۲۶.
- تیمور پاشای ملی، ۵۳، ۵۷.
- تیمور خان، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸.
- تیمور خان آجرلو، ۴۰.
- جعفر خان زند، ۱۰۳، ۱۱۲.

۲۱۲ تاریخ کردهای اردلان

- جعفر سلطان بانه، ۶۸، ۷۴، ۷۵.
 جمال احمدی آیین، ۱۲.
 جهانگیر سلطان ولد کلبعلی خان، ۴۳، ۴۷.
 الحاج پاشا، ۱۰۱.
 جهانشاه قراقویونلو، ۵۱.
 حاج شیخ یحیی معرفت کردستانی، ۱۲.
 حاجی سیف‌الدین خان، ۵۷.
 حاجی علی خان (حاکم کرمانشاهان)، ۱۱۵.
 حاجی مصطفی بیگ اشترانی، ۵۵.
 حاجی مولی وردی خان قاجار
 قزوینی، ۶۱، ۶۵.
 حبیب بیگ، ۱۵۷.
 حسن بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
 حسن بیگ پسر سلیمان پاشا، ۹۵.
 حسن بیگ میر اسکندری، ۵۹.
 حسن پاشا کهنیا، ۹۹.
 حسن پاشا وزیر (والی موصل و
 کرکوک)، ۹۶.
 حسن پاشا (وزیر بغداد)، ۴۲.
 حسن ولد خضر، ۲۱.
 حسنعلی خان ولد عباسقلی خان، ۶۶،
 ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،
 ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰.
 حسنعلی خان ولد لطفعلی خان، ۵۱،
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹.
 حسنعلی خان ولد مؤمن خان، ۴۴.
 حسین بیگ کلانتر، ۶۵.
 حسین بیگ ماموی، ۴۸.
 حسین خان غلام، ۱۰۸.
 حسین خان لر، ۴۲.
 حسین خان والی شیراز، ۱۵۶.
 حسین علی خان اردلان، ۴۴.
 حمدالله مستوفی، ۲۰.
 خاتونجان خانم، ۱۵۵.
 خالد پاشا برادر خانه پاشا، ۵۵.
 خالد پاشا ولد سلیمان پاشا (حاکم
 بیه)، ۱۰۱، ۱۴۰، ۱۴۱.
 خان احمد خان اردلان ولد هلو خان،
 ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴.
 خان احمد خان ثانی پسر کلبعلی خان،
 ۳۵، ۳۷، ۴۰.
 خانه محمد پاشای بیه، ۴۹.
 خسرو بیگ (پدر درویش بیگ میر-
 شکار)، ۴۰.
 خسرو بیگ منشی، ۵۳.
 خسرو بیگ، ۷۵، ۸۰، ۸۸، ۸۹.
 خسرو پاشا، ۳۵.
 خسرو خان اردلان، ۸۱.
 خضر ولد الیاس، ۲۱.
 خضر ولد کلوک (کلول)، ۲۱.
 داشتمر خان اوزبیک، ۷۹.
 درویش بیگ، ۴۰.
 درویش بیگ (بزرگ طایفه ابراهیم-
 بیگی)، ۴۶، ۴۸.

- سلطان سلیمان، ۲۵.
 سلطان محمد فاتح، ۲۲.
 سلطان محمود، ۶۳، ۶۴.
 سلطان مراد، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۵۱.
 سلطان علی بیگ (پسر تیمور خان)، ۲۶.
 سلطان علی بیگ (پسر سرخاب بیگ)،
 ۲۲، ۲۴، ۲۵.
 سلیم بیگ، ۱۲۲.
 سلیم بیگ برادر عبدالرحمان پاشا،
 ۱۳۷، ۱۴۱.
 سلیم پاشای بیه، ۸۱، ۸۲، ۸۷.
 سلیمان بیگ بیه، ۴۰.
 سلیمان بیگ فخری زاده، ۱۳۷.
 سلیمان پاشا (حاکم کوی)، ۱۴۰، ۱۴۱.
 سلیمان پاشای بیه، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴.
 ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۷،
 ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵.
 سلیمان پاشا (وزیر سلیم بیگ)، ۱۲۲.
 سلیمان خان پسر امیر علم الدین، ۳۴،
 ۳۵، ۳۶.
 سهراب بیگ ولد علیرضا بیگ (ریش
 سفید جماعت گلباغی)، ۴۶.
 سهراب سلطان پسر کلبعلی خان، ۳۶.
 سیاوش خان، ۳۳.
 سید زکی، ۱۵۰.
 سید محمود (شیخ الاسلام)، ۱۵۰.
 شاه اسماعیل اول، ۹.
 شاه اشرف افغان، ۴۸.
- درویش سلطان (حاکم جوانرود)، ۱۰۴.
 درویش محمد پاشا، ۳۱.
 دولت یار سلطان سیاه منصور (حاکم
 گروس)، ۲۷.
 ذوالفقار بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
 ذوالفقار خان افشار، ۱۰۲.
 ذوالفقار خان خمسه، ۹۹.
 ذوالفقار خان قاجار، ۱۵۷.
 رئیس احمد شاه دشتستانی، ۹۲.
 رئیس افندی، ۱۴۶.
 رستم بیگ، ۱۵۷.
 رستم بیگ جاف، ۴۸.
 رستم پاشا (وزیر اعظم)، ۲۵.
 رضا سلطان (حاکم اورامان)، ۱۰۴.
 رفیع خان قاجار، ۹۲.
 زال خان، ۳۳، ۳۴.
 زکی خان، ۱۰۱.
 زمان سلطان بانه، ۱۰۴.
 سام شاه، ۸۲.
 سبحان ویردی خان، ۵۶، ۵۷، ۵۸،
 ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۶.
 سبحان ویردی خان ولد مؤمن خان، ۱۲۱.
 سبحان ویردی بیگ بانه، ۸۶.
 سرحد بیگ افشار، ۶۷.
 سرخاب بیگ، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵.
 سرخاب بیگ ولد خان احمد خان،
 ۳۲، ۳۳.
 سلطان احمد، ۵۰، ۵۱.
 سلطان سلیم، ۲۲.

- شاه سلطان حسین، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲.
- شاه سلیمان، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۸۲.
- شاه صفی، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵.
- شاه طهماسب اول، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۶.
- شاه طهماسب ولد شاه سلطان حسین، ۵۲، ۵۳، ۵۵.
- شاه عباس، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲.
- شاه عباس نانی، ۳۶.
- شاه محمود افغان، ۴۸.
- شاه نعمت الله قرستانی (قهنستانی)، ۲۴.
- شاهرخ میرزا، ۸۲.
- شاهوردی خان لر، ۳۲، ۳۳.
- شریف خان، ۵۹.
- شهباز خان دنبلی، ۹۲.
- شهسوار بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
- شیخ جعفر، ۱۴۸.
- شیخ علی خان زند، ۵۷۶۹، ۷۰، ۷۶.
- ۹۰، ۹۱، ۱۰۱.
- شیخ علی خان زنگنه، ۲۹.
- شیخ محمد وسیم، ۷۶.
- شیر بیگ برادر صالح خان مریوان، ۸۶.
- صادق خان زند، ۱۰۵.
- صارو بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
- صالح خان مریوان، ۸۶.
- صالح سلطان (حاکم بانه)، ۱۰۴.
- صفی خان سلطان گوران، ۳۶.
- صید مراد خان زند، ۱۰۴، ۱۰۵.
- ضحاک، ۱۹.
- طهماسب قلی خان سپه سالار، ۵۲، ۵۳، ۶۷.
- عادل سلطان، ۱۵۶.
- عاشور خان، ۶۰.
- عباس بیگ (ریش سفید جماعت براز)، ۴۶.
- عباس خان شاهسیون، ۹۰.
- عباس میرزا، ۹، ۱۵۵.
- عباسقلی بیگ ولد یوسف بیگ، ۱۰۴، ۱۰۷.
- عباسقلی خان قاجار، ۴۱.
- عباسقلی خان ولد محمد خان، ۴۵.
- عبدالرحمن پاشا (حاکم بیه)، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸.
- عبدالله بیگ منشی، ۹۷.
- عبدالله پاشا (حاکم زهاب)، ۹۳.
- عبدالله پاشا (وزیر بغداد)، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۴۷.
- عبدالله سلطان براز، ۶۶، ۷۳، ۷۸.
- عبدالله میرزا (صاحب اختیار خُسه)، ۱۵۶.
- عبدی پاشا، ۱۰۱.
- عثمان پاشا (میر میران بغداد)، ۲۵.
- عثمان پاشا (حاکم کوی سنجا)، ۷۳، ۷۵.
- عطاء الله خان اوزبیک، ۸۳.

- علی پاشا (وزیر بغداد)، ۹۴.
- علی خان نیلاقی، ۶۶.
- علی خان (حاکم خمسه)، ۱۱۲.
- علی قلی خان (قاتل نادرشاه)، ۶۷.
- علی قلی خان ولد جهانگیر سلطان، ۴۸، ۴۷.
- علی مراد خان زند، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲.
- ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹.
- ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲.
- عمادالدین زنگی، ۳۲.
- عمر بیگ کلهر، ۲۶، ۲۷، ۳۲.
- عمر پاشا برادر محمد پاشای کور، ۱۰۶، ۱۰۷.
- غلام شاه خان، ۱۵۶.
- فتحعلی بیگ وکیل ولد محمد رشید بیگ، ۱۲۴، ۱۲۹.
- فتحعلی خان افشار، ۸۴، ۸۵.
- فتحعلی سلطان بانه، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵.
- فتحعلیشاه قاجار، ۱۱.
- فرج الله خان نسقچی باشی، ۱۳۹.
- فرهاد خان پسر سلیم پاشا، ۷۳، ۷۴.
- فقه ابراهیم، ۹۵.
- فولاد پاشا، ۵۶.
- قاسم بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
- قاسم خان افشار، ۶۷.
- قاسم سلطان اورامی، ۴۲.
- القاص میرزا، ۲۳، ۲۴.
- قباد اردل، ۲۰.
- قوچ پاشا (حاکم حریر)، ۷۳، ۷۵.
- کرک علی بیگ، ۹۸.
- کریم خان اردلان، ۸۰.
- کریم خان زند، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹.
- ۸۳، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲.
- کریم خان ولد عباسقلیخان، ۸۶.
- کلیعلی خان، ۳۵، ۳۶، ۳۷.
- کلیعلی خان ولد شیخعلی خان، ۹۸، ۹۹.
- کلوک پسر بابا اردلان، ۲۰.
- کهزاد خان ولد سبحانویردی خان، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰.
- لطفعلی خان ولد سبحان ویردی خان، ۵۱، ۹۸، ۱۱۶.
- الله قلی خان (حاکم کرمانشهان)، ۱۱۰.
- الله یار خان، ۸۳.
- اللهوردی بیگ، ۵۹.
- مأمون بیگ، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴.
- مأمون ولد بهلول، ۲۱.
- محمد آقا کردستانی، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴.
- محمدامین خان گروس، ۷۳، ۷۴، ۷۸.
- محمد باقر بیگ (ریش سفید جماعت براز)، ۴۶.
- محمد بیگ، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵.
- محمد پاشا برادر سلیمان پاشا، ۹۵.
- محمد پاشا (حاکم الکای بیه)، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱.
- محمد پاشای کور، ۱۰۶.
- محمد پاشا ولد خانه پاشا، ۹۳.

۲۱۶ تاریخ کردهای اردلان

- محمد حسن خان قاجار، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۴۲
- محمد حسین خان گروس، ۱۱۲، ۱۱۳
- محمد خان بلوچ، ۵۷، ۵۸
- محمد خان زند، ۸۶
- محمد خان فیلی، ۱۰۲
- محمد خان گرجی، ۴۳، ۴۴
- محمد خان اردلان ولد خسرو خان، ۴۰، ۴۱، ۴۳
- محمد رشید بیگ، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۵
- ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱
- ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
- ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
- ۱۳۳، ۱۳۴
- محمد زمان بیگ، ۱۲۳، ۱۲۴
- محمد زمان بیگ ولد یوسف بیگ، ۱۵۰، ۱۵۱
- محمد سعید سلطان، ۶۵
- محمد سلطان بانه، ۶۸
- محمد سلطان گلباغی، ۳۶
- محمد شاه قاجار، ۱۴۳
- محمد شفیع خان زند، ۱۰۰
- محمد صادق خان، ۱۵۴، ۱۵۸
- محمد صالح بیگ کمره، ۹۰
- محمد ظاهر خان زند، ۱۰۵
- محمد علی سلطان بانه، ۸۶
- محمد علی میرزای قاجار، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۱
- محمد قلی بیگ وکیل، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۶۷
- محمود پاشا برادر سلیمان پاشا، ۹۳
- محمود پاشا (حاکم بیه)، ۱۰۶
- محمود سازای درجزینی، ۵۶، ۵۸
- مراد بیگ پسر تیمور خان، ۲۶
- مرتضی قلی خان زنگنه، ۶۷
- مرید ویس سلطان کلهر، ۳۶، ۴۵
- مستوره، ۹، ۱۰، ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۲۸
- ۳۷، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۸۰، ۸۶، ۱۴۹
- مصطفی قلی خان ولد عباسقلی خان، ۵۶
- مطلب خان برادر ذوالفقار خان، ۱۵۷
- ملا حسین، ۷۴، ۷۵
- ملا عباس شیخ الاسلام، ۱۵۳
- ملا عبدالرحیم، ۶۴
- ملا عبدالکریم قاضی، ۴۳، ۴۶، ۵۰
- ۵۱، ۵۳، ۵۴
- ملا مصطفی شیخ الاسلام، ۷۳، ۷۴، ۷۶
- ۷۷، ۷۸
- ممش پاشا، ۵۶
- منذر ولد بهلول، ۲۱
- منوچهر پاشا، ۳۳
- مهر علی خان، ۶۹، ۷۰
- مهر علی سلطان، ۷۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹
- میر علم الدین پسر تیمور خان، ۲۶
- میر علم الدین پسر سلطانعلی، ۳۴
- میرزا احمد (مستوفی دیوان)، ۱۲۷، ۱۳۰
- میرزا احمد پسر میرزا عبدالله وزیر، ۹۷
- ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۵۲

- میرزا شفیع (وزیر اعظم)، ۱۳۵.
 میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب)،
 ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۴۵،
 ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۹،
 ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۱، ۹۵، ۱۱۶، ۱۱۸.
 میرزا عبدالکریم معتمد، ۱۵۶.
 میرزا عبدالله سنندجی (رونق)، ۱۱،
 ۱۳، ۱۶.
 میرزا عبدالله وزیر، ۹۵، ۹۷، ۱۰۴، ۱۵۲.
 میرزا علی اکبر وقایع‌نگار کردستانی،
 ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۴،
 ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۱،
 ۸۲، ۱۱۸، ۱۲۷.
 میرزا علی ولد میرزا عبدالله وزیر، ۹۷.
 میرزا فرج الله مستوفی، ۱۵۶.
 میرزا لطف الله، ۱۵۷.
 میرزا محمد صادق مستوفی، ۹۵.
 میرزا محمد علی فردوسی نادری، ۱۶، ۶۸.
 میرزا مسیح، ۱۱۶.
 میرزا مهدی ولد میرزا عبدالله وزیر، ۹۷.
 میرزا یوسف پسر میرزا عبدالله وزیر،
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷.
 میرویس افغان، ۴۵.
 نادرشاه افشار، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳،
 ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۸۶.
 نجفقلی بیگ، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰،
 ۸۷، ۸۸.
 نصرالله بیگ، ۱۳۱.
 نصرالله بیگ ولد یوسف بیگ، ۹۷.
 نظر علی بیگ، ۵۵، ۵۶.
 نظر علی بیگ ولد حسنعلی بیگ،
 ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳.
 نظر علی خان زند، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۶.
 نظر علی سلطان اورامی، ۸۶.
 هلو خان اردلان، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱.
 همت بیگ ولد علیرضا بیگ (ریش)
 سفید جماعت گلباغی، ۴۶.
 همزار موکریانی، ۱۲.
 ولد بیک جاف، ۱۵۷.
 الی بالی زنگنه، ۲۹، ۳۰.
 یار ویس خان زند، ۸۰.
 الیاس ولد خضر، ۲۱.
 یحیی بیگ اشترانی، ۶۷.
 یعقوب بیگ (پسر سرخاب بیگ)، ۲۴.
 یوسف بیگ، ۷۵، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۹۱.

فهرست اسامی اماکن

۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۴۶، ۴۳	آذربایجان، ۳۰، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۸۱، ۸۲
۹۳، ۹۲، ۸۶، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۶۷، ۶۳	۸۳، ۸۷، ۹۳، ۱۰۱، ۱۵۵
۱۵۶، ۱۳۵، ۱۱۲، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۹۴	آغچه سرای، ۵۷
۱۵۸	آکو، ۳۲
ایروان، ۳۰، ۳۵	آلان، ۲۲
ایمانلو (قریه)، ۱۱۵	آلاوی، ۴۲
آی مکی (قلعه)، ۶۲	ثیلاق، ۷۵، ۸۶
بابل، ۲۲	ابهر، ۱۰۳
باشماق تیلکو، ۱۱۷	ادرنه، ۶۴
بانه، ۱۹، ۳۵، ۳۶، ۶۸، ۸۶، ۹۷، ۱۰۴	اراک، ۵۱
۱۵۴، ۱۵۲	اربیل، ۷۳
بختیاری، ۴۷، ۷۹، ۱۰۲	ارض روم، ۶۴
بردع، ۶۵	استرآباد، ۸۲، ۸۷، ۱۱۲
بروجرد، ۴۹، ۵۱، ۷۶، ۱۱۴	اسدآباد، ۱۱۱، ۱۱۶
بصره، ۹۳، ۹۶	اسفندآباد، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۱۰۹، ۱۵۸
بغداد، ۲۲، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۴۲	اسلامآباد، ۱۹
۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۷۳	اسلامبول، ۴۲، ۵۰، ۶۳، ۶۴
۷۴، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲	اشرف مازندران، ۵۹
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۲۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹	اصفهان، ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۹، ۵۲، ۵۹، ۸۲، ۸۳
بهرروز (قریه)، ۶۵	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
بیجار، ۲۷، ۷۸، ۱۱۴	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۰
بیلور (بیلوار)، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۶	انگلیس، ۱۴۵
۱۲۲	اورامان، ۲۱، ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۷۶، ۷۸
پاوه، ۲۱	۸۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰
پایگلان، ۱۰۶	اورمی (قلعه)، ۸۴
یرتیه (قلعه)، ۸۴	ایران، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳
یری کمازان، ۶۹	۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱

- پشدر (پوذر)، ۴۲
 پلنگان، ۲۰، ۲۸، ۳۶، ۴۸، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۷، ۱۰۸
 تالی (دشت)، ۵۷
 تبریز، ۱۲، ۵۲، ۶۲، ۶۸، ۷۹، ۱۱۰
 ترکستان، ۵۵، ۵۹
 تنوره، ۲۲
 تویسرکان، ۱۱۶
 نیلکو، ۱۱۷
 جوانرود، ۳۵، ۳۶، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۵۸
 جیحون، ۱۵۳
 چمغلو، ۸۶
 چمغلوی اسفند آباد، ۱۰۵
 چهار محال، ۸۴
 چولان (قلعه)، ۴۶، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶
 حریر، ۱۹، ۷۳، ۷۴
 حسن آباد، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۵۸
 حلّه، ۲۲
 حویزه، ۱۲۰
 خراسان، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۸۲، ۹۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹
 خمسه، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۶
 خورخوره، ۴۷
 خوزستان، ۹۳
 داغستان، ۶۱، ۶۲
 دربند، ۷۰، ۷۱، ۷۷
 درگزین، ۵۱
 دزیل (دزفول)، ۱۱۹، ۱۲۰
 دزلی، ۲۱
 دمق (ملایر)، ۵۳
 دودان، ۲۱
 دوزاق دره (قلعه)، ۶۲
 دوشان (قریه)، ۸۰
 دینور، ۲۶، ۴۹
 دیواندره، ۷۶، ۱۱۷
 روانسر، ۷۵، ۸۰، ۸۷، ۱۵۳
 روم، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۹
 ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۴، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۱
 زاب، ۲۲
 زاغه، ۹۸، ۹۹
 زرین کمر (ولایت)، ۲۷
 زنجان، ۴۹، ۶۰
 زهاب (ذهاب)، ۱۹، ۶۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷
 ساوجبلاغ (ساوجبلاغ مکری)، ۱۹، ۳۱، ۸۲
 ساین قلعه افشار، ۷۹
 سرپند، ۱۱۵
 سرپند سیلاخور (حوالی لرستان)، ۸۴
 سردشت، ۲۲

۲۲۰ تاریخ کردهای اردلان

شاهکوه (کوه شاهو)، ۲۱.	سروچک، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۵.
شخله، ۴۷.	سقر، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۱۸.
شمیران، ۲۱.	سلطانیه، ۵۱، ۶۰، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵.
شهربازار، ۱۹، ۲۶، ۳۵.	۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹.
شهرزور (شهره‌زول)، ۱۹، ۲۰، ۲۱.	سلیمانیه، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۴۲.
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۵، ۴۸.	۴۶، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۶.
۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۸۳.	۱۵۷.
۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹.	سمنان، ۸۲، ۱۲۷.
۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۴۱.	سنجار، ۳۲.
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۷.	سنقر، ۲۶، ۳۳، ۴۹، ۵۴، ۱۱۱، ۱۱۶.
شوشتر، ۱۱۹، ۱۲۰.	سندج، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۳۵.
شوشی، ۱۲۱.	۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۴.
شیخ عطار، ۱۴۰.	۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴.
شیخان، ۳۲.	۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳.
شیدا (قریه)، ۸۶.	۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۶.
شیر خاتون (چشمه)، ۹۰.	۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰.
شیراز، ۵۷، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۹۵.	۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰.
۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵.	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷.
۱۰۹، ۱۵۳، ۱۵۶.	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴.
شیروان، ۲۳، ۲۴.	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵.
صالح آباد، ۱۱۲.	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶.
صفاخانه افشار، ۳۰.	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹.
طارم، ۱۰۳.	سوران، ۳۲.
طهران، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۹، ۶۶.	سیاهکوه، ۵۶.
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷.	سیروان، ۵۷، ۹۳.
۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵.	شادی آباد، ۸۷.
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹.	شامیان، ۸۰.
ظلم (قلعه)، ۲۱، ۲۵، ۲۸.	

قتهه (قلعه)، ۲۴.	عبات عالیات، ۴۴، ۱۴۸.
الک، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۷.	عراق، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶.
کاظمین، ۴۴.	۳۱، ۳۲، ۳۶، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۸.
کامیاران، ۲۰، ۷۰، ۱۱۱.	۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۵.
کربلای معلی، ۴۴.	۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۱.
کردستان فیلی، ۱۰۰.	۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲.
کردستان مکری، ۲۲.	عربستان، ۹۳، ۱۵۱.
کردستان، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱.	عمادیه، ۳۲.
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲.	فارس، ۴۹، ۵۲، ۸۳، ۸۶، ۹۲، ۹۳.
۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶.	۱۰۱، ۱۱۲.
۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۱.	فراهان، ۵۱.
۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۵.	فیروزکوه، ۶۹، ۱۵۰.
۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۱.	قارص، ۶۳.
۹۵، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۶.	قراقره، ۴۶، ۷۶، ۷۷، ۷۸.
۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴.	قراطاق (قره‌داغ)، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۵.
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹.	۹۸.
کرکوک، ۱۹، ۴۲، ۵۷، ۹۶، ۱۰۱.	قره تپه، ۱۴۶.
۱۳۹.	قروه، ۵۴، ۷۵.
کرمان، ۱۲۱.	قروه اسفند آباد، ۸۴.
کرمانشاه (کرمانشهان، کرمانشاهان)،	قزلبه، ۲۶، ۳۵، ۹۸.
۱۹، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۶.	قزوین، ۱۹، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۹، ۶۱.
۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵.	۶۵، ۶۶، ۶۷، ۱۰۳.
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱.	قشلاق (یل)، ۹۶.
۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱.	قصران، ۱۵۷، ۱۵۸.
کرد، ۶۱، ۶۲.	قلمرو علیشکر، ۵۱، ۵۲.
کراز، ۵۱.	قم، ۵۱، ۸۳.
کفری، ۹۴.	قمشه، ۸۴.
کلاش، ۲۲.	قندهار، ۴۵.
کلو، ۲۲.	قندیل، ۴۲.

۲۲۲ تاریخ کردهای اردلان

- کمیز، ۷۵.
 کوهکیلویه، ۱۱۹.
 کوی، ۱۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۴۰، ۱۴۷.
 کیان (قلعه)، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۵.
 گاران (گردنه)، ۹۸.
 گاورود، ۷۷، ۱۱۱.
 گروس، ۲۷، ۳۳، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۶۲.
 ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲.
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱.
 گلعتبر، ۲۱.
 گوم اشتر، ۱۵۳.
 گیلان غرب، ۱۹.
 لرستان، ۴۷، ۴۸، ۶۲، ۷۶، ۸۴، ۱۱۵.
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۱.
 لرستان فیلی، ۱۱۹.
 لیلان، ۸۳.
 مازندران، ۸۷، ۹۱.
 ماهیدشت، ۱۹.
 مراغه، ۹۱، ۹۷.
 مریوان، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۶.
 ۳۷، ۴۱، ۴۶، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۶.
 ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۰.
 ۱۴۶، ۱۵۷.
 مسجد الاقصی، ۱۵۸.
 مسجد دارالاحسان، ۱۵۸.
 مغان، ۶۸.
 مکه، ۱۲۳.
 ملایر، ۵۳، ۷۰، ۹۱.
 مندعلی، ۱۰۱.
 موصل، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۶۴.
 ۶۵، ۷۳، ۹۴، ۹۶، ۱۳۹.
 میهم اسفند آباد، ۲۹، ۳۰.
 نجف اشرف، ۴۴، ۱۵۴، ۱۵۸.
 نفسود، ۲۱.
 نهاوند، ۴۹، ۱۱۴، ۱۱۵.
 نوی، ۲۱.
 وندات (طرف کرمانشاهان)، ۷۶.
 هارون آباد، ۶۱.
 هاوار، ۲۱.
 هرات، ۴۵.
 همدان، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۱.
 ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۶۸، ۸۵، ۸۶.
 ۹۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳.
 ۱۱۴.
 هند (هندوستان)، ۵۹.

فهرست اسامی ملل و نحل

چیشلو (چاپشلو)، ۵۸.	ابراهیم بیگی، ۳۶.
چرداولی، ۶۹، ۷۳.	آرامنه، ۶۵.
داسنی، ۳۲.	اردلان، در اکثر صفحات.
دشتستانی، ۹۲.	افشار، ۳۰، ۷۹.
دنلیلی، ۹۲.	افشاریه، ۱۶، ۸۱، ۸۳.
روزکی، ۳۱.	افغان، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۶.
رومیان (رومی)، ۳۴، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۵، ۷۲، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹.	اکراد، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۳۲، ۳۶، ۴۹.
۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶.	زندیه، ۱۶، ۱۵۶، ۱۴۹.
زندیه، ۱۶، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۰.	آل عثمان، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۵۷، ۶۳، ۸۱.
۸۵، ۹۱، ۹۲، ۱۱۰.	اهل ذمه، ۴۶، ۷۵.
زنگنه، ۲۹، ۳۰، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۴.	اوزبیک، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۸۳.
۸۳، ۷۶.	ایرانیان، ۱۵، ۴۲، ۵۲، ۱۴۱.
سقزی (طایفه)، ۱۰۴.	بابان (بیه)، ۱۹، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳.
سن رهمک، ۳۱.	۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰.
شاهسیون، ۸۸، ۹۰.	۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰.
صفویه، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۳۹، ۴۹، ۵۲، ۶۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۳، ۹۶، ۱۳۵.	۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۷.
عثمانیه (عثمانی)، ۲۲، ۲۶، ۳۲، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۷۲، ۹۶، ۹۷.	بختیاری، ۵۸، ۹۲، ۱۱۵.
عجم، ۴۰، ۴۹، ۵۳، ۵۷، ۱۴۱.	براز، ۴۶، ۶۶، ۷۳، ۷۸.
فیروزکوهی، ۷۳.	بلیاس، ۳۱، ۴۲، ۶۰، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸.
قاجار، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۴۱، ۶۱، ۶۵، ۸۷، ۹۲، ۱۱۲.	پیران، ۳۱.
۱۱۶، ۱۴۷، ۱۵۷.	جاف، ۳۵، ۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸.
قادری‌ها، ۱۱، ۱۶.	جوانشیری، ۹۲.
قرلیاش، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۱۵۷.	
قشقائی، ۹۲.	
کابلی (افغان)، ۸۳.	

تاریخ کردهای اردلان

- کرماج، ۱۹.
 کشمیری، ۱۳۵.
 کلدانی‌ها، ۲۲.
 کلهر، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۶.
 کلیائی، ۵۴، ۶۹، ۷۳.
 گلیاغی، ۳۶، ۴۶.
 کوران، ۱۹، ۲۰، ۳۶.
 لاهوری، ۹۰، ۹۱.
 لر، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۴۲.
 ۴۸.
 مامش، ۳۱.
 مسلمان، ۴۶، ۷۵.
 مسیحی، ۵۰.
 منگور، ۳۱.
 میر اسکندری، ۴۱، ۵۹.
 هرمزیار، ۳۱.
 هوتکی (افغان)، ۸۳.
 یهودی، ۵۶، ۷۷.

